



زبان و فرهنگ ایران

۹۸

حدود العالم من المشرق الى المغرب

که بسال ۳۷۲ هجری قمری تألیف شده است

کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

شماره ثبت ۷۸۴۷۳ شماره برگه

کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران



بکوشش
دکتر منوچهر ستوده

ناشر

کتابخانه طهوری

تهران. خیابان انقلاب مقابل دانشگاه
تلفن ۶۴۶۳۳۰

۹۱۰
۱-۹۱۲

۵۸۱ - ۲

۲۵

امتیاز چاپ این کتاب به موجب قرارداد کتبی مورخ ۱۳۶۱/۱۱/۱۲ وسیله مؤلف و
مصحح محترم جناب آقای دکتر منوچهر ستوده به کتابخانه طهوری واگذار شده است.

۱۴۰۳ هجری
۱۳۶۲ خورشیدی
۱۹۸۳ میلادی

۴۲۰۰ نسخه از این کتاب در شرکت چاپ افست گلشن به چاپ رسید.

حق چاپ محفوظ است

مقدمه

۱- شرح نسخه حدود العالم من المشرق الى المغرب

کتاب مجهول المؤلف حدود العالم که تا سال ۱۳۱۰ ه. ق. از آن خبر نداشتیم کتابی است در باره جغرافیای عمومی که در سال ۳۷۲ ه. ق. تألیف شده و به امیر ابوالحارث محمد بن احمد از سلسله فریغونیان که در گوزگانان^۱ حکمرانی داشته اند اهداء گردیده است.

نسخه منحصر بفردی که امروز در دست است در سال ۶۵۶ ه. ق. بدست ابوالمؤید عبدالقیوم بن الحسین بن علی الفارسی استنساخ شده است. این نسخه شامل ۳۹ برگ که ۲۸ × ۱۸ سانتیمتر است - طول و عرض قسمت نوشته شده ۲۰ × ۱۳ سانتیمتر است. کاتب نامبرده خوش خط بوده و قلمش ترکیبی از نسخ و ثلث است. کاغذ این کتاب کاغذ معروف به خانبالغ است.

رو بهمرفته این نسخه سالم و بی عیب بدست آمده است، فقط بر گهای ۲۸ و ۲۹ کمی آسیب دیده و قسمت پائین برگ ۳۹ (یعنی نیمی از سطور ۱۷-۲۳) پاره شده و از میان رفته است. بنابراین قسمتی از نسخه که در باره افریقا است و مطالب خاتمه کتاب تقریباً غیر قابل استفاده است.

در صفحه اول کتاب (برگ ۱ a) نام کتاب و اشعاری متوسط بقلم نویسنده متن آمده است که هیچگونه ارتباطی بمتن ندارد. دیگران هم سطوری در اینجا نوشته اند که برای آنها نمیتوان ارزشی قائل شد. مطالب حواشی صفحات ۱۹ b و ۲۰ a و ۲۲ b و ۳۰ a نیز بی اهمیت است.

- چهار -

مجموعه‌ای که حدود العالم قسمتی از آن است اندازه صفحاتش یکسان و تمام ۲۸×۱۸ سانتیمتر است . کتب و رسائل زیر در این مجموعه هستند :

۱- رساله جغرافیائی «جهان نامه» بر گهای b ۱ تا a ۲۷ تألیف محمد بن نجیب بکران که بدست عبادالله مسعود بن محمد بن مسعود الکرمانی در بیست و هشتم رمضان ۶۶۳ نوشته شده است .

۲- رساله مختصری در موسیقی بر گهای b ۲۷ تا b ۲۸ تألیف استاد عجب الزمان بل استاد خراسان [کذا] محمد بن محمود بن محمد نیشاپوری .

۳- حدود العالم نسخه مورد بحث .

۴- دائرة المعارف مشهور بجامع العلوم بر گهای ۱-۵۰ تألیف فخرالدین الرازی متوفی ۶۰۶ که خانمه آن چنین است: وقع الفراغ من تحریری يوم الجمعة لیل سادس وعشرين من جمادی الاولى سنه ثمانی وخمسين وستمائة علی یدی اضعف عبادالله و احقرهم ابوالمؤید عبدالقیوم بن الحسین (۲) بن علی . بنا بر این کاتب حدود العالم دو سال بعد از تمام کردن کتابت حدود العالم بنوشتن جامع العلوم پرداخته و در بیست و ششم جمادی الاولى سال ۶۵۸ آنرا تمام کرده است . این کاتب طالب علم هنگامی که غارتگران مغول در فکر استیصال اسماعیلیان و قتل خلیفه بغداد و تجدید اساس حکومت ایران بوده اند چندین اثر را با قلمی دقیق برای کتابخانه شخصی خود رونویس کرده است .

۲- حدود العالم چگونه پیدا شد و گوی چاپ شد

جریان پیدا شدن این کتاب و مسأله چاپ آن تاریخ مفصلی دارد که بداستان بیشتر شبیه است . مستشرق روسی ا . ج . تومانسکی^۱ نخستین بار در سال ۱۳۰۸ ه . ق . در عشق آباد با بهائیان روبرو شد ، به آنان علاقه پیدا کرد ، با میل و رغبت تمام آثار ایشان را مطالعه کرد و سرانجام وجودش برای بهائیان که در ماوراء دریای

خزر متمرکز شده بودند مفید واقع شد و هنگامی که نخستین معبدشان را بنام «مشرق الاذکار» در عشق آباد میساختند به ایشان کمک کرد.

شاید تومانسکی از استاد خود «بارون و. روزن»^۱ که در این هنگام اوایل دوران مطالعات خود را طی میکرد درباره «الوس اربعه الغیبیک» سخنانی شنیده بود و باین فکر افتاده بود که این اثر را بوسیله دوستان ایرانی خود بیابد. پس از سال ۱۳۱۸ ه. ق. اهمیت بازار بخارا برای خرید نسخ خطی کمیاب محسوس بود و آکادمی روسیه هیأت مخصوصی را بدانجا فرستاد تا کتب خطی را خریداری کنند. حتی پیشتر از آن تاریخ هم بخارا بعنوان یکی از مراکز مسلمانان توجه همه را بخود جلب کرده بود. تومانسکی از مسافرت‌هایی که به بخارا کرده بود دست خالی برنگشته بود، زیرا در این شهر با میرزا ابوالفضل گلپایگانی که از بهائیان فاضل سمرقند بود آشنائی پیدا کرده بود. این مرد در تاریخ دوم ربیع الثانی ۱۳۱۰ ه. ق. در نامه‌ای به تومانسکی چنین نوشت «در طی توقف من در بخارا کوششی که برای پیدا کردن «الوس اربعه» صرف شد بی نتیجه ماند، اما مجموعه‌ای قدیمی بدست آورده‌ام که شامل چهار رساله است. نخستین آنها رساله‌ای جغرافیائی است که مقدمه نقشه‌ای بوده است. دومی که ۹۴۳ سال پیش نوشته شده و ۸۰۸ سال پیش استنساخ شده است نیز رساله‌ای جغرافیائی است و از شهرهائی نام میبرد که امروز یکسره از آنها بی اطلاع هستیم. سومی رساله مختصری در باره موسیقی است. چهارمی جامع العلوم امام فخر رازی است.» در سال ۱۳۱۱ ه. ق. که تومانسکی در بخارا به ملاقات میرزا ابوالفضل رفت، دوست ایرانی او این مجموعه را با هدیه کرد «بشرطی که بخاطر علم و دانش این کتاب را چاپ کنند تا از میان نرود».

مسافرت تومانسکی به ایران و سرگرمیهائی که گرفتاریهای لشکری برای او بوجود آورد مانع شد که این کتاب بیچاپ برسد. اما در مقاله‌ای که در سال ۱۳۱۰ ه. ق. نوشت جریان پیدا شدن حدود العالم را شرح داد و تاریخ تحریر و استنساخ

و اهداء آن رابه ابوالحارث و فهرست مطالب آن را در این مقال بیاورد و بعنوان نمونه، اصل فارسی و ترجمه روسی فصل انقلاب و فصل روس (برگهای ۳۷ a و ۳۸ a) رابا شرح مختصری چاپ کرد. تومانسکی حق چاپ این نسخه را بکسی واگذار نکرد و خود اوهم تا آخر عمر موفق نشد که آنرا چاپ کند.

باجازه صاحب نسخه در سال ۱۳۱۲ ه. ق. عکسی از نسخه، در سن پترزبورگ گرفته شد و «بارون و روزن» سراسر نسخه را با خط خود رونویس کرد. عکس و رونویس این نسخه درموزه آسیائی آکادمی روسیه باقی مانده است. تومانسکی بطالبان علم و دانشمندان روسیه اجازه میداد که از این نسخه استفاده کنند.

و ۱۰. ژوکوفسکی^۱ اطلاعاتی در باره مرو در این کتاب پیدا کرد. بارتلد در «گزارش هیأت علمی آسیای مرکزی در سال ۱۸۹۷ م» به کتاب حدود العالم زیادتکیه کرد. سپس در کتاب معروف و مشهور خود «ترکستان»^۲ و پس از آن در «تاریخ آبیاری در ترکستان»^۳ و در سایر کتب و مقالات جغرافیائی خود از این کتاب بسیار استفاده کرده است. پس از مرگ تومانسکی پاره‌ای از این کتاب را که راجع به تبت بود به چاپ رسانید و مطالب راجع به گیلان را خلاصه کرد.

طالبان علم در اروپای غربی کم و بیش در باره حدود العالم اطلاعی پیدا کرده بودند. ج. مارکوارت^۴ که غیر مستقیم از این کتاب نقل کرده است بسیار متأثر بود که این کتاب چرا به چاپ نرسیده است.

مینورسکی در ۱۳ دسامبر ۱۹۲۱ م. در روزنامه‌ای که بزبان روسی در پاریس منتشر میشد شرحی راجع به مرگ «عباس افندی». رئیس جامعه بهائیان که در ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱ م. در حیفا فوت شد نوشت. در این مقاله ذکر می‌آید از براون^۵ و تومانسکی

۲- سال ۱۹۰۰ م. نوشته شده است.

۱- V. A. Zhukovsky

۳- سال ۱۹۱۴ م. نوشته شده است. ۴- J. Marquart

۵- E.G. Browne

به میان آمد و مینورسکی اظهار کرد که این دو تن در معرفی تعلیمات «باب» و «بهاءالله» مؤثر بوده اند. این مقاله در قسطنطنیه بدست «مادام تومانسکی» افتاد که میخواست مینورسکی را از مرگ شوهر خویش که در اول دسامبر ۱۹۲۰ م. اتفاق افتاده بود باخبر کند و ضمناً درباره نسخی که پس از مرگ شوهر در اختیار او قرار گرفته است کسب تکلیف نماید، زیرا خیال داشت از شهر قسطنطنیه بجائی دیگر رود. کتاب حدود العالم نیز میان این نسخ بود و پس از مدت کوتاهی این کتاب در پاریس بدست مینورسکی رسید. مادام تومانسکی از علاقه ای که نسبت باین کتاب در روسیه اظهار شده بود و مقدار کاری که درباره آن کرده بودند کاملاً اطلاع داشت. مینورسکی شرحی به «آکادمی لنینگراد» درباره این نسخ نوشت و پس از آنکه جواب موافقی از س. ف. الدنبرگ^۱ رسید، مادام تومانسکی بابر گرداندن نسخه حدود العالم بروسیه موافقت کرد، زیرا شرایط خریداری آکادمی لنینگراد از مؤسسات دیگر بهتر بود. مدتی نگذشت که و. و. بارتلد به چاپ کردن حدود العالم شروع کرد و در سال ۱۳۴۹ ه. ق. هفتاد و هشت کلیشه از متن آماده شد و ۳۲ صفحه مقدمه و یازده صفحه فهرست نیز از زیر چاپ در آمد. اما بعلل فنی، چاپ متن بتأخیر افتاد. در ۱۸ اوت ۱۹۳۱ م. بارتلد به مینورسکی نوشت که اشکالات فنی مرتفع شده است، اما این نامه وقتی بدست مینورسکی رسید که یکی دوساعت پس از آن خبر فوت بارتلد در نوزدهم اوت در روزنامه «تایمز» منتشر شد. بارتلد موفق نشد کار خود را تمام شده و کامل به بیند اما پس از مرگش کتاب حدود العالم جزء «نشریات آکادمی علوم شوروی» با نام بارتلد و تاریخ ۱۹۳۰ از چاپ بیرون آمد.

۳ = ترجمه مینورسکی

بارتلد در صفحه آخر مقدمه خود (ص ۳۲) میگوید «چون اعلام جغرافیائی این کتاب خوانده نمیشد، ترجمه کردن آن کاری بس مشکل بود» شاید بهمین سبب

هم نسخه را چاپ عکسی کرده است . چاپ کردن چنین کتابی بدون در دست داشتن نسخ متعدد کاری است مشکل و کتاب چاپ شده نمیتواند جای نسخه عکسی را بگیرد . اما برای حفظ متن فارسی و تکثیر آن کاری مفید است ^۴ . همانطوری که یاد آور شدیم خط کاتب نسخه حدود العالم واضح و روشن است اما در بعضی موارد اشکالات زیاد پیش می آید . بارتلد در نامه مورخ پنجم مارس ۱۹۳۰ به مینورسکی اظهار کرد که «چاپ عکسی را نمیتوان چاپ کردن کتابی دانست زیرا مستشرقینی که نمیتوانند متون فارسی را بخوانند بهر ای از آن نخواهند برد» گذشته از مستشرقین افراد دیگری که علاقه بمطالاب جغرافیائی دارند احتمال دارد نوع دستخط مانع کار مطالعه ایشان باشد . مقدمه بارتلد بر حدود العالم باینکه بسیار با ارزش است مشکلات نسخه را حل نکرده است .

مینورسکی بر آن شد که این اثر هزار سال پیش را بزبان انگلیسی ترجمه کند تا بیشتر در دسترس عموم قرار گیرد . مقدمه بارتلد را که بزبان روسی بود بزبان انگلیسی ترجمه کرد و مقدمه کتاب خود قرارداد و شرح مفصلی که چند برابر متن کتاب است برای روشن کردن اعلام جغرافیائی و مشکلات دیگر کتاب نوشت . بدون شك در چنین نسخه ای موارد مشکوک و نامعلوم هنوز هم موجود است . ترجمه مینورسکی میان مطالب روشن و معلوم و نکات گنگ و مجهول خطی میکشد و آنها را از هم جدا میکند . این کار ممکن است سایر اهل تتبع را تهییج و ترغیب کند که دست بکار شوند و موارد مجهول را روشن کنند .

ترجمه مینورسکی شامل قسمتهای زیر است :

۱- ترجمه انگلیسی از مقدمه بارتلد که بزبان روسی بوده است .

۲- ترجمه کامل متن حدود العالم بزبان انگلیسی .

۳- شرح و تفسیر متن بترتیب فصول .

۱- آقای سیدجلال الدین تهرانی کتاب حدود العالم را در انتهای گاهنامه سال ۱۳۱۴

ه . ش . چاپ کردند ، از صفحه يك تا صفحه صد و چهارده متن حدود العالم است و از ۱۱۰ تا ۱۴۹

فهرست بارتلد دوباره چاپ شده است . اغلاط زیادی در این چاپ دیده میشود .

۴- ضمائم، شامل مطالبی دربارهٔ یادداشت‌های حواشی، مشخصات حدودالعالم، لغات نادر و اصطلاحات.

۵- فهرستهائی که بر پایهٔ ترجمهٔ متن است با الفبای انگلیسی، این فهرست با فهرست بارتلد که با الفبای فارسی است مسلماً موارد اختلافی پیدا کرده است. در این فهرست مطالب قسمت شرح و تفسیر متن نیز گنجانده شده است.

— مینورسکی ترجمه‌های دقیق و ادبی از حدودالعالم کرده است زیرا این کتاب یکی از نسخ منحصر بفرد و از کتب اولیهٔ نشر فارسی است، قدیم‌تر از شاهنامهٔ فردوسی است، کلمات و ترکیبات آن بسیار جالب و قابل دقت است. مینورسکی در مقابل کلمات مشکوک و نامعلوم عین‌تر کیب یا لغت ربا الفبای انگلیسی در «پرائتز» آورده است. تقریباً تمام لغات نادر و اصطلاحات بدین ترتیب در ترجمهٔ انگلیسی آمده است. مینورسکی ابواب و فصول حدودالعالم را شماره گذاری (۱-۶۱) کرده است و ذیل هر فصل مطالب مختلف و بخش‌های جداگانه، شماره‌های جداگانه (۱-۲-۳) دارند. این طرز شماره گذاری فصول و مطالب مختلف متن برای نقل موضوعها و مراجعه آنها در قسمت مقدم یا مؤخر کتاب بسیار مفید است.^۱

۴- متن فارسی حدودالعالم

چنانکه در بالا اشاره کردیم چاپ عکسی این کتاب را بارتلد در سال ۱۳۴۹ ه. ق. با تمام رسانید.

سپس در سال ۱۳۱۴ ه. ش. آقای سید جلال‌الدین تهرانی این کتاب را از روی نسخهٔ عکسی جزء گاهنامهٔ خود به چاپ رسانیدند، چون نگارنده این دو چاپ را برای دانشجویان خود کافی نمیدانست بر آن شد متن فارسی این کتاب را برای بار سوم به چاپ برساند. در سال ۱۳۳۴ ه. ش. از روی نسخهٔ عکسی بارتلد و ترجمهٔ انگلیسی مینورسکی متن کتاب تصحیح شد و برای چاپ آماده گردید. در اینجا

۱- مطالب گذشته از مقدمهٔ مینورسکی بر حدودالعالم ترجمه شده است.

باید از زحمات مینورسکی در ترجمه و چاپ این کتاب قدردانی کنم زیرا بسیاری از مشکلات موجود در متن را نامبرده حل کرده است و باید اذعان کنم که تصحیح این متن تمام متکی بر کار اوست و اگر اختلاف نظری پیدا شده در حاشیه صفحات بدان اشاره شده است .

نگارنده در نامهای جغرافیائی متن کمتر تغییراتی داد تا آنجا که امکان داشت شکل اصلی آنها را حفظ کرد تا راه برای دقت و بررسی دیگران باز باشد . در حاشیه بیشتر صفحات کتاب سه نوع یادداشت در مورد نامهای جغرافیائی می بینید . اگر شکل صحیح نام جغرافیائی پیدا شده است ، ذیل صفحه بدون هیچ علامتی آن نام را آورده ام . ستاره‌هایی که در حاشیه پیش از نامهای جغرافیائی آمده است ، نشان این است که نگارنده در مورد این دسته از نامها از مرحله شک و تردید بسر حدیقین نزدیکتر رفته است - علامت سؤال پس از نامها ، نشان شک و تردید مصحح است . در موردی که مصحح یقین داشت ، باز هم احتیاط را از دست نداد و کمتر در نامهای جغرافیائی متن دخل و تصرفی کرد . اگر هم در نامها تغییراتی داده شده ذیل صفحات اصل آن کلمه را چنانکه در متن آمده بود نشان داده است .

شماره‌هایی که در ابتدای فصول و قسمتهای میان فصلها می بینید ، شماره‌هایی است که مینورسکی در ترجمه انگلیسی این کتاب بکار برده است ؛ بادر نظر داشتن این شماره‌ها میتوانید بشرح و تفسیری که مینورسکی بزبان انگلیسی بر این کتاب نوشته است مراجعه کنید و اطلاعات بیشتری در باره نامهای جغرافیائی یا سایر مطالب کتاب در آنجا بیابید .

امیدوار است این چاپ ، بانمام نارسائی و نقائصی که دارد بکار اهل علم و تحقیق مفید باشد و دانشجویانی که در پی مطالب جغرافیائی هستند از این کتاب استفاده ببرند .

متن

حدود العالم من المشرق الى المغرب

[۱b] بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست باب‌ها کتاب و ناحیتها

- | | | |
|------|--|------------|
| ۱ - | گشایش کتاب | برگ ۱b [۱] |
| ۲ - | [سخن] اندر نهاد زمین و مقدار آبادانی و ویرانی وی | ۲a » |
| ۳ - | سخن اندر دریاها | ۲b » |
| ۴ - | سخن اندر جزیرها | ۴a » |
| ۵ - | سخن اندر کوهها | ۵b » |
| ۶ - | سخن اندر رودها | ۸b » |
| ۷ - | سخن اندر بیابانها و ریگها | ۱۲a » |
| ۸ - | سخن اندر ناحیتها جهان | ۱۳a » |
| ۹ - | ناحیه چینستان | ۱۳b » |
| ۱۰ - | ناحیه هندوستان | ۱۴a » |
| ۱۱ - | ناحیه تبت | ۱۶a » |
| ۱۲ - | ناحیه تغزغزوتتار | ۱۶b » |
| ۱۳ - | ناحیه یغما | ۱۷a » |

- ١٤ - ناحیۂ خرخیز
 ١٥ - ناحیۂ خلخ
 ١٦ - ناحیۂ چگل
 ١٧ - ناحیۂ تخس
 ١٨ - ناحیۂ کیماک
 ١٩ - ناحیۂ غوز
 ٢٠ - ناحیۂ بیچناک
 ٢١ - ناحیۂ خفجاخ
 ٢٢ - ناحیۂ مجقری
 ٢٣ - ناحیۂ خراسان
 ٢٤ - ناحیۂ حدود خراسان
 ٢٥ - ناحیۂ ماوراءالنهر
 ٢٦ - ناحیۂ حدود ماوراءالنهر
 ٢٧ - ناحیۂ سند
 ٢٨ - ناحیۂ کرمان
 ٢٩ - ناحیۂ پارس
 ٣٠ - ناحیۂ خوزستان
 ٣١ - ناحیۂ جبال
 ٣٢ - ناحیۂ دیلمان
- برگ ١٧b
 » ١٧b
 » ١٨a
 » ١٨a
 » ١٨b
 » ١٨b
 » ١٨b
 » ١٩a
 » ١٩a
 » ١٩a
 » ٢١b
 » ٢٢b
 » ٢٥a
 » ٢٦a
 » ٢٦a
 » ٢٧a
 » ٢٨a
 » ٢٨b
 » ٢٩b

برگ ۳۱a	۳۳ - ناحیه عراق
۳۱a »	۳۴ - ناحیه جزیره
۳۲a »	۳۵ - ناحیه آذربایجان
۳۲a »	۳۶ - ناحیه ارمنیه واران
۳۳b »	۳۷ - ناحیه عرب
۳۴b »	۳۸ - ناحیه شام
۳۵a »	۳۹ - ناحیه مصر
۳۵b »	۴۰ - ناحیه مغرب
۳۶b »	۴۱ - ناحیه اندلس
۳۶b »	۴۲ - ناحیه روم
۳۷a »	۴۳ - ناحیه صقلاب
۳۷b »	۴۴ - ناحیه روس
۳۸a »	۴۵ - ناحیه بلغار اندرونی
۳۸a »	۴۶ - ناحیه مروات
۳۸a »	۴۷ - ناحیه بیجناک خزر
۳۸a »	۴۸ - ناحیه آلان
۳۸a »	۴۹ - ناحیه سریر
۳۸b »	۵۰ - ناحیه خزران
۳۸b »	۵۱ - ناحیه برطاس

- ۵۲ - ناحیهٔ براداس
 ۵۳ - ناحیهٔ وندر
 ۵۴ - سخن اندر آبادانی جنوب
 ۵۵ - ناحیهٔ زنگستان
 ۵۶ - ناحیهٔ زابج
 ۵۷ - ناحیهٔ حبشه
 ۵۸ - ناحیهٔ بجه
 ۵۹ - ناحیهٔ نوبه
 ۶۰ - ناحیهٔ سودان
 ۶۱ - ختمت کتاب
- برگ ۳۸b
 » ۳۸b
 » ۳۹a
 » ۳۹a
 » ۳۹a
 » ۳۹a
 » ۳۹a
 » ۳۹b
 » ۳۹b

[§ ۱ - گشایش کتاب]

باليمن والسعاده سپاس خدای تواناء جاوید را ، آفریننده جهان و گشاینده کارها و راه نماینده بندگان خویش را^۱ بدانشهائ گوناگون ، و درود بسیار بر محمد و همه پیغمبران .

بفرخی و پیروزی و نیک اختری امیرالسیدالملك العادل ابی الحرث^۲ محمد بن احمد مولی امیرالمؤمنین اطال الله بقاء و سعادت روزگار وی آغاز کردیم این کتاب را اندر صفت زمین در سال سیصد و هفتاد و دو از هجرت پیغمبر صلوات الله علیه و پیدا کردیم اندروی صفت زمین و نهاد وی و مقدار آبادانی و ویرانی وی و پیدا کردیم همه ناحیه های زمین و پادشاهی های آنچ معروفست ، باحال هر قومی کاندراحتیه های مختلف اند و رسمه های ملوک ایشان چونانک اندرین روزگار ماهست [۲a] باهر چیزی کی از آن ناحیت خیزد .

و پیدا کردیم همه شهرهای جهان که خبر او ییافتیم اندر کتابه های پیشینگان [ویا] د کرد^۳ حکیمان ، باحال آن شهر به بزرگی و خردی و اندکی و بسیاری نعمت و خواسته و مردم و آبادانی و ویرانی وی ، و نهاد هر شهری از کوه و رود و دریا و بیابان باهر چیزی که از آن شهر خیزد .

۱- مینورسکی خویش نما [Khwish - numa =] خوانده است . ۲- ابی الحارث .

۳- [ویا] در متن نسخه کمی محو شده است .

و پیدا کردیم نهاد دریاها همه جهان و جایها وی از خرد و بزرگ و مردابهای
کاو را خلیج خوانند با هر چیزی که از آن دریا خیزد.

و پیدا کردیم همه جزیرهایی که بورگست^۱ از آبادان وی و ویران
و حال مردم وی و هر چیزی که از آن جزیره خیزد.

و پیدا کردیم همه کوهها و اصلی کاندر جهانست و معدنها گوناگون
کاندروست و جانورانی کانا باشند.

و پیدا کردیم همه رودها کی اندر جهانست بزرگ از آنجا کی
پیدا شود تا آنجا کی اندر دریا افتد، یا بکار شود اندر کشت و برز، خاصه
آن رودها کی اندرو کشتی تواند گذشتن از آن آبها خرد [را] عدد
پدید نیست.

و پیدا کردیم همه بیابانها و ریگهای که معروفست^۲ اندر جهان با
مقدار وی بدر از او پنهان.

۲۵- سخن اندر نهاد زمین از آبادانی و ویرانی وی

۱- زمین گرد است چون گویی و فلك محیطست بروی، گردان بر
دو قطب، یکی را قطب شمالی خوانند و دیگر را قطب جنوبی.

۲- و هر گویی که باشد^۳ چون دو دایره بزرگ بر او کشی که
یکدیگر را ببرند بر زاویه قائمه، آن دو دایره مر آن گوی را بر چهار
قسم ببرند، هم چنین زمین مقسومست به چهار قسم بدو دایره: یکی را دایره-

۱- دراصل: کبزرگست. ۲- دراصل: کمروفت. ۳- دراصل: کباشد.

الافاق خوانند، و دیگر را خط الاستوا خوانند. اما دایرة الافاق از ناحیت مشرق برود بآخر آبادانی زمین کی بر قطب جنوب بگذرد و بر ناحیت مغرب بگذرد تا باز مشرق رسد و این دایره آنست که جدا کند این نیمه ظاهر آبادان از زمین، از آن نیمه پوشیده کاندز زیر ماست و خط استوا دایره است کی از حد مشرق برود و بر میانه زمین بگذرد بر دورترین جایی از هر دو قطب تا بمغرب رسد و هم چنین همی رود تا باز بمشرق رسد.

۳- و آبادانی اندر چهار يك شمالیست ازین نیمه کی بخط استوا پیوسته است، و بعضی نیز آبادانیست اندر چهار يك جنوبی، ازین نیمه بخط استوا پیوسته، و مقدار این آبادانی کاندز شمالست، پهنای شصت و سه درجه است اندر درازنا صد و هشتاد درجه، از آنك دایره مهترین کی گرد زمین بر گردد سیصد و شصت درجه باشد، و مقدار آبادانی کاندز ناحیت جنوبست، هفده درجه و کسریست اندر صد و هشتاد درجه و مقدار مساحت این هر دو نه يك همه زمینست، همه شهرها جهان و پادشاهیها مختلف و دریاها و کوهها و رودها و هر جایی که جانور اندرو ماوی دارد اندرین نه يك زمینست که یاد کردیم.

۴- اما ناحیت مشرق آخر شهری ازوی قصبه چینستانست اورا خمدان خوانند بر لب دریاء سبزست، این دریا را رومیان اقیانوس مشرقی خوانند و تازیان بحر الاخضر خوانند و چنین گوید ارسطاطاليس^{ازسط} اندر کتاب آثار-

علوی که این دریا گردد زمین بر گردد، چون دایرة الافاق و کشتی اندرین دریا [۲b] کار نکند و هیچ کس این دریا را نرسیده است و نداند کی آخر او با کجاست و هر چند کی آبادانیست، این دریا همی بیند و نتواند بکشتی بُریدن الا مقداری کی با آبادانی سخت نزدیکست.

و همچنین بناحیت مغرب آخر شهرها او را سوس الاقصی خوانند که بر لب آن دریاست کی او را اقیانوس مغربی خوانند و آب این دریا مانده است بآب دریا اقیانوس مشرقی برنگ و طعم و بوی و همچنین هر چند کی آبادانیست اندر مغرب اندر ناحیت شمال و جنوب این دریا بدو پیوسته است و نتواند بکشتی گذشتن الا آنک نزدیکست با آبادانی.

پس ازین قیاس کردند و گفتند کی هر دو دریا یکیست کی گرد زمین بر میگردد بر مشرق و مغرب و بر هر دو قطب بگذرد و از بهر این دریاست کی کس نداند کی اندران نیمه دیگر چیست البته.

۵ - و اما خط استوا ازین نیمه ییشتین اندر دریا اعظم گذرد و از خط استوا اندر سوی شمال شست و سه درجه آبادانیست و از پس آن جانور نتواند بودن از سختی سرما کاجاست تا بقطب شمالی.

و اما اندر ناحیت جنوب از خط استوا بعضی دریا دارد و دیگر سخت گرم است و مردمان آنجا از طبع مردمی دور تراند، زنگیانند و حبشیان و آنچ بدین ماند و از پس آن تا به قطب جنوبی کس نتواند بودن از سختی گرماء او و بالله التوفیق.

§ ۳- سخن اندر نهاد دریاها و خلیج‌ها

۱- نخست دریای اخضرست این کی اوقیانوس مشرقی گفتیم و حد او آنک معلومست از آخر عمارت جنوب تا بخط استوا و جزیره واق و شهرهای واق و ناحیت چینستان و کرانه شهرهای تغزغ و خرخیز است و مرین دریا را هیچ خلیج معروف نیست.

۲- و دیگر دریا، اقیانوس مغربست و حد او آنک معلومست از آخر شهرهای سودانست و شهرهای مغرب و سوس الاقصی تا بخلیج رومی و آخر شهرهای روم و سقلاب تا بجزیره تولی، مرین دریا را یکی خلیجست کی بدان خلیج این دریا بادریاء رومی پیوندد.

۳- دیگر دریاء بزرگست کی آنرا بحر الاعظم خوانند. حد مشرق این دریا پیوسته است بدریاء اقیانوس مشرقی و مقدار سیکی از خط استوا برین دریا گذرد و حد شمالی ازین دریا از چین آغاز کنند و بر شهرهای هندوستان و شهرهای سند بگذرد و بر حدود کرمان و پارس بگذرد و همچنین بر حدود خوزستان و حدود بصره و حد جنوبی ازین دریا از جبل الطاعن آغاز کند و بر ناحیت ازبج بگذرد و بر ناحیت زنگستان و حبشیان رسد و حد مغربی ازین دریا خلیجیست کاو گردهمه ناحیت عرب اندر گردد.

و این دریا را پنج خلیج است: یکی از آن خلیجیست از حد حبشه بردارد

بسوی مغرب بکشد برابر سودان، آنرا خلیج بربری خوانند و خلیجی دیگر هم بدین پیوسته برود [به] ناحیت شمال فرود آید تا حدود مصر و باریک گردد تا آنجا که پهناء او یک میل گردد، آنرا خلیج عربی خوانند و خلیج ایله نیز خوانند و خلیج قلزم نیز خوانند، و میم خلیج از حد پارس برگیرد در میانه مغرب و شمال بکشد تا آنجا کی میان وی و خلیج ایله شانزده منزل بود بر جمّازه و آنرا خلیج عراق خوانند و جای عرب همه اندر میان این دو خلیج است، خلیج ایله و خلیج عراق و چهارم خلیج پارس خوانند از حد پارس برگیرد با پهناء اندک تا حدود سند. و پنجم [۳۸] خلیج از حدود بلاد هند برگیرد خلیجی گردد بناحیت شمال فرود آید آنرا خلیج هندوی خوانند.

و هر جایی را از این دریاء اعظم بدان شهر و ناحیت باز خوانند کی بدو پیوسته است چونانک در [یاء] پارس و دریاء بصره و دریای عمان و دریای زنگستان و دریای هند و آنچ بدین ماند و اندرین دریا معدن همه گوهرهاست کاز دریا خیزد و درازاء این دریا هشت هزار میلست و پهناش مختلف است بهر جایی و اندرین دریا از حد قلزم تا بحد چینستان اندر شبانروزی دوبار مدّ و جزر باشد. مدّ آن بود کاب یفزاید و برتر آید و جزر آن بود کاب بکاهد و فروتر شود و اندر هیچ دریاء دیگر مدّ و جزر نیست الا بفزودن و کاستن آبها اندر رودها.

۴- و دیگر دریای رومیانست اندر ناحیت مغرب و صورت آن دریا

چون صورت صنوبر است. و حد مغربی ازوی پیوستست بدریاء اقیانوس مغربی و حد شمالی این دریا شهرهء اندلس و افرنجه و رومیانست و حد مشرقی این دریا شهرهء ارمنیه و بعضی از روم و حد جنوبی ازوی شهرهء شام و مصر و افریقیه و طنجه است. مرین دریا را دو خلیجست یکی آنک بدریای اقیانوس پیوندد و دوم خلیجیست بر کردار رود میان روم بیرد و بر کناره قسطنطنیه بگذرد و بدریای گریزان رسد و هیچ دریا نیست کی گرداگرد او آبادان تر ازین است و درازاء این دریا چهار هزار میلست و پهناش مختلف است. و بیشترین پهناء خلیج قسطنطنیه چهار میل است. و باریکترین جایی از خلیج مغربی ده فرسنگست و ازین کران بدان کران دیگر نتوان دیدن.

۵- دیگر دریای خزر است، ناحیت مشرق از ویابانیست کی بغوز و خوارزم پیوسته است. و ناحیت شمال بغوز و بعضی از خزران پیوسته است و ناحیت مغرب ازو بشهرهء خزران و آذربادگان پیوسته است و ناحیت جنوب ازوی بشهرهء گیلان و دیلمان و طبرستان و گرگان پیوسته است و این دریا را هیچ خلیج نیست. و درازاء این دریا چهارصد فرسنگست اندر پهناء چهارصد فرسنگ و از او هیچ چیز [۱] نخیزد مگر ماهی.

۶- و دیگر دریای گریزانست او را دریای بنطس خوانند و حد مشرق

او حدود الان است . و حد شمال جایهء بجناء و خزران و مروات و بلغار اندرونی و صقلاب است. و از حد مغرب او ناحیت برجاست، و ازوی حد جنوب ناحیت رومست و درازاء این دریاء هزار و سیصد میل است ، اندر پهناء سیصد و پنجاه میل است .

۷- دیگر دریای خوارزم است، از خوارزم بر مقدار چهل فرسنگ اندر میان مغرب و شمال و از گرد او همه جای غوزیان است و گرد بر گرد این دریا سیصد فرسنگ است و این هفت دریاست. و بیرون ازین، دریای کهای خرد بسیارست تلخ و شیرین. اما دریای کهای خرد که آبش شورست یازده دریاست: یکی دریای :

۸- ماوطس باخرحد صقلابست اندر جهت شمال و درازای این دریا صد فرسنگست اندر پهناء سی فرسنگ از دریای گرزخلیجی بدو . پیوندد. و ازین دریاخلیجی باقیانوس مغربی پیوندد و از گرد او ویرانیست. ۹- و دوم دریای کبودان بارمینیه درازاء او [۳b] پنجاه فرسنگ است اندر پهنای سی فرسنگ. اندر میان این دریا دهیست کبودان گویند و این دریارا بدان ده باز خوانند و از گرد او آبادانیست و اندر او هیچ جانور نیست از شوری آبش مگر کرم.

۱۰- و سیم دریاء مرده اندر شام و اندرو هیچ جانور نیست البته از تلخی آبش. درازاء او سه روزه راهست اندر پهناء دوروزه.

۱۱ - چهارم دریای نویطه^۱ است اندر روم درازاء سه روزه اندر پهناء دوروزه و گرد او آبادانیست و اندروماهی بسیارست. ۱۲ - و پنجم دریاء صماطی^۲ هم اندر روم، اندر درازاء سه روزه و اندر پهناء يك روزه و از گرد او آبادانیست و اندراوماهی بسیار و گویند کی اندرواسب آییست.

۱۳ - ششم دریای یون اندر پارس بنزدیکی کازرون درازاء اوده فرسنگست اندر پهناء هشت فرسنگ و از گرد او آبادانیست و این دریا را منافع بسیارست ۱۴ - هفتم دریای باسفری^۳ اندر پارس بنزدیکی شیراز درازاء او هشت فرسنگ اندر پهناء هفت فرسنگ. از گرد او آبادانی و کم منفعت ۱۵ - هشتم دریای جنکان اندر پارس درازاء او دوازده فرسنگست اندر پهناء ده فرسنگ و این دریا یی با منفعت است و از گرد او آبادانی ۱۶ - ونهم دریای بجکانست^۴ اندر پارس درازاء [او] بیست فرسنگ است اندر پهناء پانزده فرسنگ و اندروی نمک بندد و از گرد او جای ددگانست و ازین دریا چشمه بگشاید بحدود دارا گرد و همی رود تا بدریا رسد.

۱۷ - دهم دریای توز کوك^۵ اندر خلیج درازاء اوده فرسنگ است اندر پهناء هشت فرسنگ و اندرونمک بندد. هفت قبیلت خلیجیان را نمک از نجاست ۱۸ - یازدهم دریای ایسکو کست^۶ میان چگل و تغزغ درازاء اوسی فرسنگ اندر پهناء بیست فرسنگ و شهر بر سخان بر کران این دریاست.

و اما دریائکهایبی که آبش شیرینست عدد او پدید نیست، بهری را

۱ - این کلمه تصحیف و تغییر شکلی است از «فارطه» که ابن خردادبه (ص ۱۱۳) ذکر می
 از آن کرده است. ۲ - میماطی. ۳ - باسغویه. ۴ - بختگان. ۵ - توز گول. ۶ - ایسی گول.

دریا خوانند و بهری را بطیحه خوانند. آنک معروفست الا [آ] آنک دریا خوانند هفت دریاست ۱۹ - یکی دریای مصر کان را بحیره تنیس خوانند و بدریای روم پیوسته است و رود نیل اندروهمی ریزد. این دریا بتابستان شیرین بود و بزمنستان کی رود نیل اند کی بود شور شود. و اندر میان این دریادو شهر است یکی تنیس نام و یکی دمیاط. همه جامه‌ها با قیمت کی از مصر خیزد ازین دو شهر خیزد درازاء این دریا، پانزده فرسنگ است اندر پهناء پانزده فرسنگ ۲۰ - دوم دریاء طبریه اندر شام درازاء او دوازده فرسنگ اندر پهناء هفت فرسنگ. ۲۱ - سیم دریاء تنیه اندر روم. از گرد او آبادانی درازاء او هشت فرسنگ اندر پهناء پنج فرسنگ. ۲۲ - چهارم دریاء ریس اندر روم، از گرد او آبادانی درازاء او پنج فرسنگ اندر پهناء پنج فرسنگ. ۲۳ - پنجم دریای ارزن اندر پارس بنزدیکی شیراز، ماهی شیراز ازین دریاست درازاء ده فرسنگ اندر پهناء هشت فرسنگ. ۲۴ - ششم دریای زره بسیستان از گرد او آبادانیست و دهها، مگر از آن سوی کی به بیابان باز دارد، درازای اوسی فرسنگ است اندر پهناء هفت فرسنگ و گاه بود کی آب این دریاء زره چندان بود کی از رودهای خیزد کی بکرمان بگذرد و بدریای اعظم شود [۴۸]. ۲۵ - هفتم دریاء کاندرا حد سبروشنه^۲ است کی از چهار رود پیوندد کی از بُتمان گشاید اندر میان کوههاست. ازو رودی بگشاید کی آب سمرقند و بخارا و سغد از نجاست، مقدار چهار

۱ - تنیه > Nicaea = * Niquya *

۲ - شاید، سبروشنه بایاء مجهول که همان اسروشنه است.

فرسنگ اندر چهار فرسنگ.

و این از آن دریایکهای است کی معروفست و مرورا اندر کتبهاء اخبار یاد کرده است و بیرون ازین دریایکهاء خرد بسیارست ، چون دریایکهاء کی ۲۶ - یکی ازو اندر کوههء گوز گانست اندر مانشان بنزدیکی بستراب ، درازاء او فرسنگی اندر پهناء نیم فرسنگ . ۲۷ - چنانک اندر کوههء طوسست و کوههء طبرستانست ولکن نه معروف اند و نه قدیم و یا وقت بود کی خشک شود چنانک هیچ آب نماند از بهر آن یاد نکردیم .

و اما آبهای کی آنرا بطیحه خوانند آن بسیارست و لکن آنچ معروفست نه بطیحه است ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - سه اندروی^۱ ویرانی جنوبست از آن سوی نوبه بنزدیک جبل القمر کی ازوده رود بگشاید ازهر پنجی یکی بطیحه بندد آنگه ازهر بطیحه سه رود بگشاید و یکجا کرد آید و از آن هرشش یکی بطیحه بندد آنگه ازین بطیحه رود نیل بگشاید و بمیان نوبه و بلاد مصر بگذرد تا بدریاء تنیس افتد . ۳۱ - ۳۲ - و دودیگردو بطیحه^۲ بصره است و از گردوی آبادانی و دهها و شهر کهاء بسیارست . ۳۳ - یکی بطیحه^۳ کوفه است و از گرداو آبادانی بانعمت بسیار . ۳۴ - و هفتم بطیحه بخارا^۴ او را آوازه میکنند خوانند ، اندر بیابانست . ۳۵ - و هشتم اندر اعالی چینستان ، اندر حدود شهر خمدان . ۳۶ - ونهم اندر شمال چینستان .

و همه این دریاها و بطیحهایی است کی آبش شیرینست و اندرو ماهی بسیارست و صیادان اندرو کار کنند و آن بطیحهها کی جزاینست گاه آید کی خشک شود از بهر آن یاد نکردیم.

§ ۴- سخن اندر جزیرها

هر زمینی کی اندر میان دریا بود از روی آب برتر، یا هر کوهی کی اندر میان دریا بود آنرا جزیره خوانند.

۱- اما اندر دریاء اقیانوس مشرقی یکی جزیره است معروف و اورا ۱۶- جزیره الفضة خوانند، اندرو درختان ساج است و آب‌نوس بسیار و معدنها سیمست و اندرو هفت رود بزرگ است کی هم ازین جزیره بیرون آید، از هفت جای مختلف و اندرین دریاریزد و اندرین جزیره شهرست بزرگ و معروف از شمار چینستان است. اورا شهر جزیره الفضة خوانند، آبادانست و بسیار مردم.

ب- و اما اندر دریاء اعظم سیزده جزیره معروفست. ۲- و دو کوه آبادان یکی کوه از ناحیت جنوبی آید و بدین دریا اندر آید و دیگر از ناحیت شمال برود و بدین دریا اندر آید، برابر وی و این دو کوه را اندر کتبهاء بطلمیوس مذکورست و هر یکی ازین کوه بعضی برخشک است و بعضی بر آب. ۳- و اما جزیره نخستین ازین دریاء اعظم او را جزیره الذهبیه خوانند، گرد او مقدار سیصد فرسنگست و اندرو معدنها

ز رست و آبادانی بسیارست و مردمان او را زنگیان واقی خوانند و همه برهنه اند و مردم خوار و بازرگانان چینستان بسیار آنجا روند و آهن برند و طعام و به ایشان فروشند بزر، باشارت بی آنک با یکدیگر سخن گویند [٤b] ٤ - و دیگر جزیره است اندرین دریا نام او طبرنا، گرد او هزار فرسنگست و گرد او پنجاه و نه جزیره است بزرگ و آبادان و ویران و اندرو شهرها و دهها بسیارست و اندرو کوهها و رودها بسیارست و اندرو معدنها یا قوتست از همه رنگ و این جزیره برابر سرحد میان چینستان و هندوستان است و اندرو شهرست بزرگ او را موس خوانند، بدین کرانست کی بهندوستان باز دارد. هرچه ازین جزیره خیزد بدین شهر آرند و از این جای شهرها جهان برند. ٥ - سیم جزیره - الرامی بحدود سرندیب اندر جنوب از وی و اندرو مردمانی اند سیاه، وحشی و برهنه، غواصی کنند و این جای مرواریدست و ازین جزیره عنبر خیزد و دارپریان و کرگ جانور و عنبر برابر آهن بفروشند و بیخ این دارپریان کی ازین جزیره خیزد تریا کست از همه زهرها ٦ - چهارم جزیره صریح اندر مغرب سرندیب اندرو درختان کافورست و مردم وحشی و مار بسیار ٧ - و پنجم جزیره است او را جابه و سلاط خوانند ازو عنبر بسیار افتد و کبابه و صندل و سنبل و قرفل ٨ - ششم و اندر مغرب این جابه جزیره است او را بالوس خوانند میانشان دو فرسنگست و اندرو

مردمانند سیاه و مردم خوار وازو کافور نیک و جوز هندی و موزونی شکر افتد.

۹- هفتم اندر جنوب بالوس جزیره است کله خوانند پادشای جابه هندوست ، میان بالوس و کله دوروزه راهست و اندرو خیزران بسیار روید و معدن ارزیر است . ۱۰- و هشتم جزیره بنکالوس خوانند ، اندر مغرب کله است و میان ایشان شش روزه راه است مردمان او برهنه اند با بازرگانان اندر آمیزند ، خواسته ایشان آهنست و طعامشان موزست و ماهی و جوز هندی و این جزیره از شهر ملی بریست روزه راهست .

۱۱- نهم جزیره است بنزدیک سندان هرنج خوانند وازو کافور بسیار خیزد

۱۲- دهم جزیره لافت است و اندر و شهری خرم است مراورالافت خوانند و اندرو کشت و بندرست و نعمت بسیار و آبهاء خوش و از همه جهان بیازر گانی بآنجا روند و این جزیره برابر پارس است . ۱۳- یازدهم جزیره ناره است بر خط استواست بر میانه آبادانی جهان ، طول او از مشرق تا مغرب نود درجه است و زیجها و رصدها و جای کواکب سیاره و ثنات بدین جزیره راست کرده اند اندر زیجها قدیم و این جزیره استواللیل والنهار خوانند . ۱۴- دوازدهم جزیره وال خوانند برابر پارس است و اندرو دهاء بسیارست و بانعمت و جای منزل کشتیست . ۱۵- و سیزدهم جزیره خارک خوانند اندر جنوب بصره و میان بصره و خارک پنجاه فرسنگست و اندرو شهر است بزرگ و خرم مراور خارک خوانند ، بنزدیک او مروارید

یابند مرتفع و باقیمت ۱۶۰ - و دیگر دو جزیره خرداند یکدیگر پیوسته
اورا سقیطرا خوانند بنزدیکی بلاد عمان جایی کم نعمت و بسیار مردم
و اندرین دریا جزیرهء بسیارست و لکن ویرانست و نه معروف و خرداز
بهر آن یاد نکردیم .

۱۷ - و اندرین دریا برابر بادیه شام کوههاست آنرا فاران و جیلات
خوانند ، دریای [ه] آنجا دایم با موج باشد و آشفته .

ج- و اما اندر دریای اقیانوس مغربی بیست و پنج جزیره است معروف
کی نام آن اندر کتاب بطلمیوس پیدا است ، شش جزیره از وی برابر بلاد
سودانست ، آنرا الجزایر الخالیه خوانند و اندر معدنها زرست ، هر سالی
یکبار مردمان از ناحیت سودان و شهرهای سوس الاقصی بروند و از آن
معدنها زر آرند و آنجا کس مقیم نتواند شدن از سختی گرما ۱۹۰ - هفتم
جزیره عدیره آنجاست کی دریاء روم بدین دریا پیوندد و از چشمه آب
بزرگ بگشاید و دهنه خلیج دریاء روم گردد . و هشتم و نهم دو جزیره است
یکدیگر نزدیک یکی را ۲۰۴ - رو ذس خوانند و یکی را ۲۱ - اروا خوانند
برابر بلاد الرومست ، رصدهای یونانیان مر کوا کب را اندرین دو جزیره بوده
است . دهم و یازدهم دو جزیره است میان شان نیم فرسنگ برابر آخر حد روم
از ناحیت شمال آنرا ۲۲۱ - جزیره مردان و ۲۳ - جزیره زنان خوانند ، اندر جزیره
مردان همه مردان اند و اندر دیگر همه زنانند به هر یک سال چهار شب همه

بهم آیند از بهر توالد را و فرزند نر چون سه ساله شود بجزیره مردان فرستند، و اندر جزیره مردان سی و شش رودست بزرگ که هم از نجابر آید اندر دریا افتد و اندر جزیره زنان سه رودست هم چنین. و از پس این جزایر اندر ناحیت شمال این دریا دوازده جزیره است، مرا را جزیره‌هاست ۲۴ - برطانیه خوانند بعضی آبادان است و بعضی ویران و اندرو کوه‌هاست و رودها و ده‌ها بسیار و معدنها گوناگون. و بیست و چهارم جزیره ۲۵ - طوس خوانند اندر شمال این جزایر برطانیه درازاء او صد فرسنگست از ویک آب بزرگ بگشاید و بر خشک ریزد و راست برود تا دریای ماو طس کی اندر شمال صقلاست چنانک یاد کردیم. و بیست و پنجم جزیره است کی اورا جزیره ۲۶ - ثولی خوانند، بعضی از شهرها شمالی را طول ازین جزیره گرفته‌اند و این آن جزیره است کی آن دایره موازی مرخط استوارا کی برین جزیره گذرد بآخر حدود آبادانی جهان بگذرد از ناحیت شمال. هر جزیره کی معروفست اندر دریای اقیانوس مغربی اینست کی یاد کردیم.

د - و اما اندر دریای روم شش جزیره است آبادان و دو کوه، یکی را ۲۷ - جبل طارق خوانند یک سر او اندر بلاد اندلسست و دیگر سر اندر آن خلیج کی از دریا روم باقیانوس پیوندد و اندرو معدن سیم است و ازو داروهای خیزد کی از آن زمین افتد چون جنطیانا و آنچ بدین ماند. و دیگر را ۲۸ - جبل القلال خوانند بنزدیک شهر رومیه است اندر

مغرب از وی کوهیست کی گویند کی هرگز هیچ کس بر سر وی نتوانست رفتن از بلندی و ازو صیدها خیزد و چوب و هیزم . و اما آن شش جزیره یکی را جزیره ۲۹- قبرس خوانند گردوی سیصد و پنجاه میلست و اندرو معدن سیمست و معدن مس و معدن دهنج ، برابر قیساریه و عکه و صور نهاده است . جزیره دوم او را جزیره ۳۰- قریس خوانند اندر شمال این جزیره است و از گرد او سیصد و پنجاه میلست . سیم را جزیره ۳۱- بالُس خوانند از گرد او سیصد میلست . چهارم را جزیره ۳۲- صقلیه خوانند به نزدیکی رومیه ، کوهی برزگ از گرد این جزیره بر آید . [b] و خزینۀ رومیان اندرین جزیره بودی اندر قدیم از استواری این جزیره ، در ازاو هفت منزلست اندر پهناء پنج منزل ، پنجم را جزیره ۳۳- سردانیه خوانند اندر جنوب رومیه گرد او سیصد میلست . ششم جزیره ۳۴- اقریطس اندر شمال اطرابلس است برابر وی ، گردوی سیصد میلست ، و این هر شش جزیره آبادانست و با نعمت بسیار و با شهرها و روستاها و مردم بسیار و بازرگانان و لشکر و خواستگاه بسیارست ، و این جزیره ها [ء] دریاء روم آبادان ترست از همه جزیره ها عالم .

ه- و اما اندر دریای ارمینیه يك جزیره است بر او يك دهست آنرا ۳۵- کبودان خوانند جایی با نعمت و مردم بسیار .

و- و اما اندر دریای خزران دو جزیره است یکی برابر در بند

خرزان است آنرا ۳۶- جزیره الباب خوانند از نجا روین خیزد کی بهمه جهان بیرند و رنگ رزان از آن بکار برند . دیگر جزیره ۳۷- سیاه کوهست ، گروهی ترکانند از غوز آنجا مقیم گشته و اندر دریا و اندر خشک دزدی کنند . جزیره دیگر هست اندرین دریا و لکن گوشه از وی بخشک پیوسته است برابر دهستانست آنرا ۳۸- دهستانان سر خوانند و اندرو اند کی مردم است ، صیادان بازاند و حواصل و ماهی .

و دیگر هیچ جزیره نیست بزرگ و معروف و آبادان اندر همه جهان الا اینک ما یاد کردیم و این همه دریاها و خلیجها و جزیرها صورت کرده ایم چونانک هست و بدان جای کی هست و بالله القوه .

۵۵- سخن اندر کوهها و معدنهای کی اندروی است

نهاد کوه بر دوضربست یکی کوه اصلی است کی از ناحیتی برود بناحیتی دیگر جایی باریک گردد و جایی سطر جایی راست رود و جایی کثر تا آنجا کی به بُرد ، آنرا عمود کوه خوانند . دیگر شاخهء کوهست کز عمود کوه بر گیرد و همی رود همچنان تا آنجا کی بُرد و آنرا شاخ کوه خوانند چون درختی کی او را شاخهء بسیار باشد و باشد کی آن شاخ رانیز شاخ بود مثال کوه همچنین است . و هر کوهی که عمود وی اندر میان شهرها و روستاها گذرد آنرا شاخهء بسیار بود و هر چه اندر میان بیابان و لب دریا و لب رود گذرد آنرا شاخ اندک باشد .

و اما عمودهاه کوه ، بیشترین بایکدیگر پیوسته است .

۱- اما نخستین کوهی اندر ناحیت مشرق آن کوهست که او را الطاعن فی البحر گفتیم . کی نیمه او برخشاک است و نیمه اندر دریا .

۲- و دیگر کوه سرندیست ، این کوهی است صد فرسنگ درازای وی و بلندست چنانکه جایها هست کی کس بر آن سر نتواند شدن و از سرندیب تا دامن کوه دو روزه راهست و اندرین کوه معدن یا قوتست از همه رنگ و اندر رود کدهای وی الماس است و الماس اندر همه جهان جایی دیگر نیست و زمین او از سنباده است و اندر آنجا از دریا کی بدو نزدیکتر است مرواریدست با قیمت . و اندر وی سنبل و قرنفل و قاقله و جوز بوا و همه افواه بسیارست و اندرو درخت جوز هندی بسیارست و دارپرینان و خیزرانست و اندرو وی آهوی مشک است و حیوان زیاد است . [۶۸] و کرگ است ، و برو نشان پای مردم است بسنگ فرو شده ، گویند نشان پای آدم است علیه السلام . و اندر وی مرد مانند برهنه و این کوه اندر اقلیم نخستین است .

۳- و از گوشه این کوه کوهی بردارد بدو پیوسته ، میان آخر هندوستان و اول حد چینستان آنرا کوه مانسا خوانند بناحیت شمال فرود - آید تا آنجا کی با آخر هندوستان و اول تبت رسد و همچنین بناحیت شمال فرود آید میان تبت و چین تا آخر حد رانگ رنگ از تبت ، انگه عطف

کند از سوی مغرب و همی رود میان چین و ناحیت نزوان از تبت میان مغرب و شمال تا آخر تبت و انگه برود میان تو سمت و میان حدود چین تا آخر بیابان آخر چینستان همی رود میان شهر هاء ماوراءالنهر و شهرهای ترکستان تا حدود طراز و شلجی و آنجا این عمود یُبرد.

۴- اما آنجا کی آخر حد هندوستانست و اول تبت شاخی بر گیرد مقدار پنجاه فرسنگ از مشرق به چینستان اندر رود و از آنجا کی آخر تبت است همچنین شاخه‌ها بسیار بر گیرد از سوی مشرق و از سوی مغرب و اندر پرا کند و از آنجا کی حدود ماوراءالنهرست شاخها بر گیرد بسیار و از هر یکی از آن شاخها شاخهای بسیار بر گیرد و اندر همه ناحیت ماوراءالنهر اندر پرا کند و این شاخهایی است کی اندر و معدنها سیم و زر است و سرب و آهن و داروهای بسیار.

۵- و اندر نواحی چینستان هژده کوه است خرد و بزرگ از یکدیگر بریده و بهر جانبی پاره پرا کنده اندر همه ناحیت و اندر چهارده کوه از آن معدنها زرست.

۶- دیگر اندر آخر حد ترک کان تغزگی آنجا کی پیوسته است به چین کوهیست مقدار چهل فرسنگ درازای وی آنرا کوه طفقان خوانند.

۷- و هم بنزدیکی طفقان اندر ناحیت تغزگی کوهی بر گیرد و سوی

مغرب همی رود اندر میان تفرغز و یغما و خر گاهه‌ها مختلف تا بکوه مانسا پیوندد، نزدیک رود خولندغون آنرا کوه اغراج آرت خوانند و هریکی ازین کوه اورا نام‌ها بسیارست زیرا که هرجایی را ازین کوه‌ها بنام آن ناحیت یا آن شهر باز خوانند کی بدو نزدیکتر است.

۸- و دیگر از اول حد تفرغز از نزدیک دریاء ایسکوک^۱ کوهی برگیرد و همی رود تا آخر تُخسیان^۲ و اول حد خَلْخ و انگه عطف کند و شاخی بناحیت قومی از خرخیز باز گردد آنرا کوه توله خوانند و اندرین کوه سُمورست و سنجاب و آهوی مُشک بسیار و اندران عطف کی بناحیت خرخیز باز کشد حیوان مُشک است و خُتو و سنجاب و سمور.

۹- و دیگر از ناحیت کُولی از کنبایه^۳ از هندوستان کوهی برگیرد و بسوی مشرق همی رود تا صُور^۴ و از نجا تا ناحیت شمال فرود آید میان مملکت دهم و مملکت رای از هندوان تا بحدود هیتال، انگه این کوه بدو شاخ گردد.

۹A- يك شاخ از سوی شمال بحدود طیشال و نیتال^۵ فرود آید و میانه آخر هند و تبت بگذرد بر شمال حدود بلور و سمرقنداق و شکنان [و] خان و بر جنوب بیابان همی رود تا بحدود ژاشت^۶ فرود آید میان مغرب و شمال و بحدود [b6] بتمان از ماوراءالنهر بگذرد تا بحدود سر و شنه بر آید

۱- ایسی گول . ۲- تخس . ۳- کنبایه . ۴- کلمه «صُور» زیاد روشن نیست و «صُور» نیز خوانده میشود . ۵- نبال ؟ . ۶- داشت .

و اما این کوه را از حدود شکنان [و] و خان و ژاشت شاخه‌است بسیار و بی عدد.

۹Aa و اما از میان و خان و ژاشت شاخه‌ها بسیار بر گیرد و اندر حدود ختلان پرا کند و اینجا معدنه‌ها سیم و زرست و از شاخه‌ها ختلان يك شاخ بردارد و با شاخی از حدود بتمان هر دو یکی شوند و از ایشان شاخه‌ها بسیار بردارد و اندر ناحیت چغانیان افتد و آنجا پرا کند و آنجا کی آن عمود اصلی بیتمان رسد بدو شاخ شود و چون به حدود شرشنه^۱ آیند باز هر دو یکی شوند. و از حدود بتمان شاخی بر گیرد و اندر میان بتمان دریاژه و میان چغانیان بگذرد بر حدود سمرقند و سفد برود تا به حدود بخارا. و همچنین هر یکی را از این شاخه‌ها شاخه‌است اندك و بسیار.

۹B - و آن شاخ دیگر از حد هیتال اندر میان هندوستان برود بر حدود قنوج بگذرد میان مملکت جابه خشك و مملکت لحرز بگذرد و آنجا اورا کوه قسك خوانند، همچنین برود اندر شمال حدود قش میر [و] و یهند^۲ و دُنپور و لمغان بر جنوب بلور و شکنان [و] و خان و بدخشان همی گذرد و بر جنوب روستاه‌ها ختلان بگذرد تا اندر حدود تخارستان افتد میان طارقان و سكل کند و خلم و سمنگان بر جنوب بلخ بگذرد و اندر حدود سان و چهار يك افتد از گوز گانان.

۱- این کلمه همان «سرشنه» است که کاتب حرف اول آن را شین نوشته است. قبل از این

کاتب این کلمه را بشکل «سبروشنه» نیز نوشته بود. ۲- و یهند.

Ba^۱ وانگه عطف کند از سوی مغرب میان مغرب و شمال بیلا دغور رود بر جنوب اسفزار و هری و بوشنک و نشابور بگذرد انگه میان نشابور و سقروار^۱ براه فرود آید، از سوی شمال و باز روی بمغرب نهد بر شمال سمنان وری بگذرد و اندر ناحیت دیلمان افتد تا با آخر حدود گیلان.

Bb^۱- و این کوه چون از حدود بلخ عطف کند اندر حد مدراز تخارستان بدان نواحی چندان شاخ خرد و بزرگ از وی بردارد کی عدد وی خدای داند. و از هر شاخی از وی شاخ بسیار بردارد و اندر حدود تخارستان و اندراب و یُنجهیر و خاویانه^۲ و بامیان و بعضی از حدود گوزگانان و بُست و رخد و زمین داور و غزنین اندر پرا کند و تا بحدود سند بکشد و اندرین شاخها معدنها سیمست و زر. و چون عمود این کوه بنواحی غور رسد شاخی از وی برگردد و گرد اندر آید چون انگشتی باز با هم رسد و این کوه یکی گردد و اندر میان این حلقه گروهی^۳ ... و ازین حلقه کوه یک شاخ بزرگ برگردد با آن شاخها دیگر بسوی مشرق اندر آید بحدود بست و غزنین اندر پرا کند و همچنین بحدود اسبزار این کوه را شاخهاست خرد کی بروستاهای او اندر پرا کند.

{و همچنین بناحیت کوهستان و کومش و حدود دیلمان این کوه را شاخهاست بسیار^۴ .}

۱- این کلمه تصحیفی از «سفزار» است که همان سبزار باشد. ۲- جاریانه = جاربایه؛

۳- سه یا چهار کلمه افتادگی دارد. ۴- این جمله باید در بخش Ba آمده باشد.

۹Ba- و اما این عمود کوه چون بحدود سان و چهاریک رسد از گوزگانان بدو شاخ [۷a] گردد یک شاخ آنست کی پدید کردیم، و دیگر بر شمال او برود از جهت مغرب میان کُنْدَرَم و آنیر فرود آید و بر میان گُرزوان و جهودان بگذرد و میان بَشین و دَزَه و میان مررود و بغ شور بگذرد و بر جنوب سرخس برود. انگه بناحیت شمال فرود آید بحدود طوس و باورد و نسا برود تا بحدود گرگان رسد. انگه یکی دره آید سه روزه راه درازاء او، و پهناء او تنگ آنرا دره دینارزاری خوانند و آن کوه کز آن سوی دره است از حدود سبراین فرود آید تا بحدود گرگان انگه روی میان مغرب و جنوب بنهد بر جنوب آمل و شهرهای طبرستان همی روذ تا بحدود شهرری، انگه با آن عمود دیگر پیوندد کی صفت کردیم و هر دو عمود یکی گردند و از نجا برود تا باخر ناحیت گیلان چنانک پدید کردیم و این کوه را از حد هندوستان کی ابتداء اوست تا بحد گیلان کاخر اوست کمر زمین خوانند و بتازی منطقه الارض.

۱۰- و دیگر اندر ناحیت کرمان کوههاست از یکدیگر بریده آنرا کوههء کرمان خوانند. یکی را از آن کوهها کوه کوفج خوانند اندر میان بیابانست و درازاء او از دریاست تا حدود جیرفت و آن هفت کوه است یکدیگر پیوسته و هر کوهی از آن هفت کوه مهتری دارد

و عامل سلطان اندر آن کوه نشود و آن مهتران هر سالی مقاطعه هر کوهی گرد کنند و بفرستند و این هر هفت یکدیگر را طاعت ندارند و مردمان آن کوه را کوفجیان خوانند و ایشانرا زبانست خاصه و جایست بانعمت بسیار و سخت استوار است و آن بلشکر و جنگ نتوان گشادن و میان این کوه و جیرفت شاخکهای کوهست و آن جای را کوهستان بوغانم خوانند. دیگر کوه بارجانست درازاء او از حد جیرفت تا حدبم و اندرین کوه معدن سربست و مس و سنگ مغناطیس و برود دود هست: یکی را کفر خوانند و دیگر را دهک. و دیگر کوه جیرفت، کوهیست درازای او دو روزه راه و اندرین کوه معدنهای بسیار است. و دیگر کوهیست کوه سیم خوانند و کوهست خرد یکدیگر پیوسته میان ختر^۱ و جیرفت و اندرو معدن سیمست.

۱۱- و دیگر اندر ناحیت پارس کوهیست برگیرد از میان بسا و دارا گردد و روی بمشرق نهد و همی رود تا بسرحد کرمان، انکه عطف کند و بشمال فرود آید تا بحد تاس و رودان، انکه عطف کند و روی بمغرب نهد و همی رود تا بسرحد میان پارس و خوزستان، انکه از نجا عطف کند و بناحیت شمال فرود آید میان کره^۲ بودلف و سپاهان فرود آید و بشهرهای جبال فرود آید تا بحدود همدان بگذرد. انکه بر جنوب همدان بگذرد

و میان شمال و مغرب همی رود تا بحد و مراغه رسد از آذربادگان وانگه
بیرد و این کوه را اندر کورالجبال [۷b] چندان شاخست کی هیچ شهری
نماند الا کی بنزدیک او شاخست ازین کوه .

و همچنین اندر ناحیت پارس این کوه را شاخهاست بسیار و نیز کوه-
هاست پیوسته و بریده ، چندانک بنزدیکی هر شهری از شهرهای پارس
کوه است . و همچنین این کوه را شاخهاست بنزدیکی سپاهان کی اندر
خوزستان پیرا کند و این کوه را بنزدیکی سپاهان کوه جیلو
خوانند .

۱۲- دیگر کوهیست اندر ناحیت شمال میان حد کیماک و اول
خرخیز از سرحد کیماک برگیرد و از سوی مشرق برود تا بحد خرخیزانگه
عطف کند و بناحیت شمال فرود آید تا آنجا کی آبادانی جهان بیرد
از سوی شمال این کوه را کیمایان کند اور باغی خوانند .

۱۳- دیگر بناحیت آذربادگان کوهیست خرد بنزدیکی اردویل
آنها کوه سبلان خوانند .

۱۴- و دیگر بناواهی ارمنیه کوهیست ابتداء او از عراق برود از
تکریت آنجا اورا کوه بارما خوانند . همچنین همی رود بر میان حد ارمنیه
و آذربادگان تا بحد و بردع رسد .

۱۵ - و دیگر دو کوهست هم اندرین ناحیت از یکدیگر بریده یکی بزرگتر، آنرا کوه حارث خوانند و بر سر آن نتوان رفت از صعبی راه و بر او دایم برفست و سرماست و بسیاری از شهرهای ارمینیه را هیزم و صید ازین کوه است. و آن دیگر را حویرث خوانند همچنانست و لکن کمتر از حارثست.

۱۶ - و اندر ناحیت جزیره دو کوهست خرد [و] بریده یکی را کوه جودی خوانند و این آن کوهست کی کشتی نوح علیه السلام برین کوه ایستاد. و دیگر را کوه ماردین خوانند بنزدیکی نصیبین است.

۱۷ - و اما اندر دیار عرب کوههاست خرد بسیار، سیزده کوه را ازان کوههائِ تهامه خوانند. و یکی کوهست بنزدیک مکّه آنرا کوه غزوان خوانند. و یکی کوه است بنزدیکی صنعا آنرا شیام^۱ خوانند و اندرو کشتست و آبادانی و جای استوارست. و نشست ملک^۲ یمن اندر قدیم برین کوه بودی. و دیگر کوهیست چهارسو از گرداو بیست فرسنگ باخر کوههائِ تهامه، سر او هامون است و اندرو آبادانیست و کشت و آبهاء روان و آنرا محمد بن الفضل القرمطی بگشاد اندر قدیم. و دیگر کوه کیست بنزدیکی مدینه آنرا کوه رضوی خوانند، سنگِ فسان مکی ازین کوه آرند. و دیگر دو کوهست خرد بنزدیکی فید از راه

۱ - شیام. ۲ - در بالای کلمه «ملک» کلمه «ملوک» نیز اضافه شده است.

بردست راست بر دوروزه راه آنرا جبلی طی خوانند.

۱۸- واما اندر ناحیت شام کوهی برود از حد میان مصر و شام از نجا کی تیه بنی اسرائیل خوانند و بنزدیک او کوهیست بلند و بدو پیوسته آنرا کو دطور سینا خوانند و این کوه هم چنین راست اندر شام بگذرد میان مشرق و شمال تا بحدود زعر^۱ و همچنین تا بحدود دمشق و بعلبک و حمص بر شمال این شهر ها و شمال بغراس برود و برود جیحون بگذرد تا بسر حد میان ارمنیه و روم و انگه راست بسوی شمال فرود آید میان ارمنیه و روم تا باول حد سریر از روم انگه عطف کند از سوی مشرق و همی رود میان سریر [۱۸a] و ارمنیه و آران و قبق تا بنزدیکی دریای خزران انگه بر گردد و عطف کند و باز گردد بسوی مغرب و همی رود میان سریر و خزران تا اول حد الان رسد انگه از سوی شمال راست فرود آید تا باخر خزران انگه میان ناحیت بجنائک خزری ببرد و میان بلغار داخل [و] اوروس ببرد تا بحدود صقلاب، انگه بناحیت شمال فرود آید اندر میان صقلاب و بر آن شهر بگذرد از صقلاب کی او را خرداب خوانند و انگه باخر صقلاب رسد و ببرد.

اما از نجا کی طور سیناست تا بزعر^۲ کوه شراه^۳ خوانند این کوه را و بر او آبادانی بسیارست و بنزدیک او همه خارجیانند. و از حد زعر^۴ تا بحد دمشق کوه بلقا خوانند و از دمشق تا بحد حمص کوه لبنان خوانند و از حمص تا بحدود بغراس کوه دهر^۵ و تنوخ خوانند و از حدود بغراس تا باول

حد سریر کوه لُکّام خوانند و از اول سریر تا آن عطفها بکند و باول
الآن رسد کوه قَبَق خوانند و پس از این تا آخر کی منقطع شود هر جایی
بنام آن شهر و ناحیت باز خوانند کی بدو پیوسته است چنانک کوههء
دیگرا.

۱۸a- اما چون بآخر شام و اول ارمینیه رسد شاخی بزرگ ازو برگیرد
و بناحیت روم اندر افتد و آنرا شاخهاست و اندر و معدنهء زرست
بسیار.

۱۸b- و از اول سرحد سریر شاخی برود تا بدریاء گُزریان
پیوندد.

۱۸c- و چون بمیانهُ سریر رسد شاخی عظیم ازو بردارد و همچنین
اندر میان آن دو کوه ازسوی مشرق همی رود تا بقلعه رسد و این قلعه
شهریست برسر این کوه کی هر روزی هزار مرد بنوبت بارهُ این قلعه
نگاه دارند و آنجا معدن زرست و سرب.

۱۸d- و چون این کوه بحدود الآن رسد شاخی سخت عظیم بردارد
و از ناحیت مغرب همی رود تا بدر الآن و بر در الآن شهریست برسر این کوه
خرم ترین شهرهء الآن آنست و انگه این شاخ یبرد.

۱۹- و دیگر کوهی است خرد میان آخر حد روس و اول حد کیماء

مقدار پنج روزه راه درازای اوست.

۲۰- و اندر حد روم کوهی است بناحیتی کانرا روستای آوآس خوانند و اندران کوه شکافست بزرگ و باهول گویند کی آن جای اصحاب الکهف بوده است.

۲۱- و دیگر کوهیست اندر روم بنزدیکی شهر افراخون درازاء او مقدار شش روزه راه.

۲۲- و دیگر کوهیست بنزدیکی کوه گرز و اندر معدن سیمست و مس.

۲۳- و اما اندر ناحیت مصر دو کوهست یکی بر سوی مشرق از رود نیل از حد آسوان و اول حد نوبه برود راست بسوی شمال و بصعید - الاعلی فرود آید بر حدود توصیر^۱ و فسطاط قصبه مصر بگذرد تا بخوف^۲ رسد تا بدان جای کی ریگ جفاره^۳ است انگه پُرد و اندرین کوه معدن سیم و زرست و این کوه را کوه معظم^۴ [خوانند].

۲۴- و دیگر کوهیست بر مغرب رود نیل هم چنین از اول حد نوبه بر گیرد راست و بشمال فرود آید تا بحدود فیوم بابریق رسد انگه شاخی از سوی مغرب باز کشد خرد، انگه پُرد [۸b] و اندرین کوه معدن بیجاده است و معدن زمرد و زبرجد و برین کوه خرائند و حشی، ملمع، سیاه، زرد. و اگر ایشانرا از آن هوا بیرون آری بمیرند و این کوه را کوه الواحات خوانند.

۲۵- و دیگر اندر روم از پس خلیج کوه کیست خرد بنزدیکی سلو قیه .

۲۶- و دیگر اندر حدود اندلس کوهیست از حد مالقه بر گیرد و از سوی مشرق برود تا بحد شنتریه انگه عطف [کند] و بسوی شمال فرود آید بناحیت لارده ، انگه عطف کند و سوی مغرب برود تا بناحیت طلیطلا و طلیطلا بر دامن این کوهست و انگه یُبرد .

۲۷- و دیگر کوهیست اندر ناحیت اندلس بحد قوریه و تر جاله و ازو داروها بسیار خیزد .

۲۸- و دیگر کوهیست اندر حدود مغرب روم آنرا بلغری خوانند ، کوهی آبادانست و بانعمت بسیار .

و این همه کوهها کی یاد کردیم آنست کی اندر چهار یک شمالیست از آبادانی عالم و اما اندر آبادانی جنوب تا آنجا که مردم تواند رسیدن نه کوهست .

۲۹- یکی را از آن جبل القمر خوانند و اندرو معدن سیمست و زر و رود نیل ازو بیرون آید ، درازاء او پانصد فرسنگست .

۳۰- و هشت کوه دیگرست مختلف بطول و عرض و مسافت و جای او و مقدار وی چنانست کی ما اندر صورت پیدا کردیم و بالله التوفیق .

۶۵- سخن اندر رودها

رود بردو ضربست یکی طبیعست و دیگر صناعی، اما رود صناعی آنست که رود کدهای او بکنده اند و آب بیاورده اند از بهر آبادانی شهری را یا کشت و برز ناحیتی را و بیشترین رود صناعی خرد بود و اندرو کشتی تواند گذشتن. و شهر باشد کی او را ده رود صناعست کمتر یا بیشتر و این آبها اندر خوردن و کشت و برز و گیاهوارها بکار شود. و عدد این رودها صناعی نه محدودست کی اندران بهر زمانی زیادت و نقصان افتد.

و اما رود طبیعی آنست کی آبهایی بود بزرگ کی از گداز برف و چشمهائی کی از کوه و روی زمین بگشاید و بود برود و خویشتن را راه کند و رود کدهوی جایی فراخ شود و جایی تنگ و همی رود تابدریایی رسد یا بطیحه. و ازین رودها طبیعی هست کی سخت عظیم نیست و آن بآبادانی شهری یا ناحیتی بکار شود، چون رود بلخ و رود مرو، بود کی از یک رود طبیعی رودها بسیار بردارد و بکار شود و آن عمود رود همی رود تابدریا رسد یا بطیحه، چون فرات.

۱- اما نخستین رودی اندر ناحیت مشرق رود خمدان است کی از کوه سرندیب بگشاید و دوازده روزه راه برود، انکه بطیحه بنده درازای او و پهناء او پنج فرسنگ. انکه ازین بطیحه هم چندان رودی بگشاید

وهفت روزه راه برود تا بخمدان رسد و بعضی اندر کشت و برز بکار شود و دیگر اندر دریای اقیانوس مشرقی افتد.

۲- و دیگر رودیست کیسو خوانند از مشرق کوه مانسا بگشاید و بدان جائی کی بمیانۀ حدود تبت [۹a] رسد و همی رود بدین کوه میان کوه و آبادانی تا برابر حد میان تبت و هندوستان برسد انکه کوهه‌ها بسیار یُرد و اندر میان آن کوهها بگذرد تا بحدود کُجان و بُغشور و انکه میان ناحیت ایرش و ناحیت خورش از ناحیت‌ها چین بگذرد و بدریاء اقیانوس مشرقی افتد و این رود را چون بحد بغشور افتد او را عنان خوانند.

۳- و دیگر رودیست رود ثجاخ خوانند از مشرق این کوه مانسا برگیرد آنجا کی آخر حد بیابانست و بر کران شهر ثجاخ و بر ریحه و کوسکان بگذرد و همی رود تا بحدود ختن بگذرد و چون از ناحیت ساجو اندر گذرد بطیحه بندد و ازینجا برود تا بحدود کُچا انکه اندر میان ناحیت کُورش و ناحیت فرا جکلی بگذرد و بدریای اقیانوس مشرقی افتد و از سوی مغرب این رود، خانه‌ها مرغان عکه است و بر همه لب رودخانه بچه این عکه است بوقت بهاران، و پهناء رود نیم فرسنگست و هر گز پهناء این آب نبرند و این رود چون بحدود کُچا رسد او را رود کُچا خوانند و بدین معروف است اندر کتابها و هم ازین کوه،

هم از آن نزدیکی بماوراء النهر نزدیکتر سه رود بگشاید یکی را سَمایند غون خوانند. و دوم را خرایندغون خوانند. و سیم را خولندغون خوانند. و هر سه رود میان غزا و کلبانك، اندر رود ثجاخ افتد.

۴- و از رود کیسو رودی بزرگ بردارد و بنزدیک این قلعه تبت خاقان و بکرسانك آید و آنجا بکار شود اندر کشت و گیاهوارها.

۵- و دیگر رودیست رود ایلا خوانند از کوه ارغاج آرت بردارد و بناحیت شمال فرود آید و بدریاء ابسیکول^۱ افتد.

۶- و دیگر رود جیحون است از حدود و خان برود و برحد میان ناحیت بلور و میان حدود شکنان و خان برود تا بحدود ختلان و تخارستان و بابخ و چغانیان و خراسان و ماوراء النهر همی رود تا بحدود خوارزم از کوه اندر دریای خوارزم افتد.

۷- و دیگر رودیست اورا خرناب خوانند از مغرب کوه قسک برود و میان بدخشان و پارغراندر جیحون افتد و این خرناب از جیحون مهترست و لکن همه بجیحون باز خوانند از بهرانك جیحون از رهی دورتر رود.

۸- و دیگر رودیست از سوی بتمان بشست فرسنگ برود از کوههء وی که از ناحیت شمال بجنوب دارد تا بُنك و هُلُبَك رسد و چون پارغیر رسد اندر جیحون افتد.

۹- و دیگر رودیست کی اورا و خشاب خوانند از کوه و خش برود

بنزدیکی و خش بجیحون افتد.

۱۰- و دیگر رودیست کی از حدود کُجیان^۱ و از کوهه‌ها ایشان برود و بر میان نودز بگذرد و بنزدیک قوادیان بجیحون افتد.

۱۱- و دیگر چغان رودست از چغانیان رود و بحدود ترمد بجیحون افتد و این هر چهار از سوی شمال بجنوب روند.

۱۲- و دیگر درودست یکی مهتر اورا رود درغام خوانند از حدود تخارستان بروند و هر دو یکی شوند میان ولوالج و خلم [۹b] بروند و بجیحون افتند.

۱۳- و دیگر رودیست یکی از حدود لمعان^۲ و دنپور از کوه بگشاید و بر حدینهار^۳ بگذرد از سوی جنوب آنرا رود لمعان^۴ خوانند و بر حدود مولیان بگذرد و بر شهر دیون^۵ و سدوسان و تلبری و منصوره و منجبری بگذرد بنزدیکی کولی و بدریاء اعظم افتد.

۱۴- و دیگر رودیست کی آنرا سند رود خوانند و از مغرب کوه قسک برود و این کوه قسک را نیز کوه یخ خوانند و همی رود از سوی جنوب و بحدود ملتان اندر رود و اندر رود لمقان^۶ افتد از سوی مشرق.

۱۵- و دیگر رودیست رود هیوان از کوه هیوان بگشاید و میان جلوت و بلوت و یروزه بگذرد و اندر حدود ملتان اندر رود و اندر رود لمقان^۷ افتد از سوی مغرب.

۱- کمجیان. ۲- لمغان. ۳- نینهار. ۴- لمغان. ۵- شهر زور. ۶ و ۷- لمغان.

و چون این هر سه رود بهم آیند آنرا رود مهران خوانند و گویند
کی از سر کوه یخ و آن کوه قسکست آبی بر دمد چون فواره همچنان
بدو نیم شود نیمه از آن سوی شمال فرود آید و آن رود خرنابست و نیمه
بسوی جنوب فرو شود و آن سند رودست، انگه رود مهران گردد.

۱۶- و دیگر رودیست رود مهران خرد خوانند و از کوه هندوان
بگشاید میان حد دهم و رای میان همانان و بلهاری بگذرد و میان نئون
و نونین بگذرد و بر حدود قندهار تا بحدود کولی رسد و اندر دریای اعظم
افتد.

۱۷- و دیگر رود اوز گند است از پشت کوه خلخ بردارد و بر
اوز گند و شهر باب و اخسیکت و خجند و بناکت برود تا بحدود چاج
و انگه برست کند و یاراب و شهر کهاء بسیار بگذرد و تا بحد جند و جواره
برود و با دریای خوارزم افتد.

۱۸- و دیگر رود خرساب است از آخر حد بتمان از شمال کوه
بگشاید بنزدیکی شهر خرساب برود اوز گند افتد.

۱۹- و دیگر رود اوش است هم از آن کوه بگشاید و بر میان اوش
و اورشت بگذرد و برود اوز گند افتد.

۲۰- و دیگر رود قباست هم از این کوه بگشاید و بنزدیک قبا برود
اوز گند افتد.

۲۱- و دیگر رود ختلام است و از کوه مانسا بگشاید و آنجا کی حدست میان خلخ و یغما بر شهر ختلام بگذرد و تا نزدیکی باب برود و برود اوز گند افتد.

۲۲- و دیگر رود پَرک است از پشت کوه خلخ بگشاید و بناحیت جنوب فرو رود و بر حدود چاچ بگذرد و میان بناکت و دیوار قلاس برود اوز گند افتد.

و چون این همه آبها یکی شود، این همه را رود چاچ خوانند و تازیان این رود را سیحون خوانند.

۲۳- و دیگر رود بخارا است. و چهار رود از کوه بتمان میانه بگشاید و مقدارشش فرسنگ بروند و آنگاه هر چهار یکی بطیحه گردند و آنرا دریاژه خوانند آنگه از وی رودی بگشاید و بر حدود سروشنه و سمرقند و سفد بگذرد و اندر میان بخارا بگذرد و بعضی ازو بکشت و برز آنجا را بکار شود و بعضی با آوازه میکند [۱۰a].

۲۴- و دیگر رود بلخ است از حدود بامیان بگشاید و بر حدود مدّر و رباط کروان بگذرد و بلخ رسد و این آب همه اندر کشت و برز بلخ بکار شود.

۲۵- و دیگر رود هیدمندست از حد گوز گانان بگشاید از نزدیک غور بر درغش و تل و بُست بگذرد و از گرد سیستان اندر آید و بعضی بکار شود و بعضی بدریاء زره افتد.

۲۶- و دیگر رود مروست از حد میان گوزگانان و غور از حد
غرجستان بگشاید و بر بشین بگذرد میان دره ببرد و بر مرود، و دز
حنف، ولو کر، و بر کدر و کیرنک بگذرد و بر ورسد و اندر کشتهاء
مرو بکار شود.

۲۷- و دیگر رود هریست از حدود غور بگشاید و اندر کشتهاء
هری بکار شود. و هری را دیگر رود هاست بزرگ کی از سیل خیزد
ولکن وقت بود کی هیچ نماند از بهر آن یاد نکردیم.

۲۸- و اندر ناحیت کرمان هیچ رود بزرگ نیست و نه دریا مگر
دریاء اعظم و یکی رود است خرد مقدار ده آسیا آبست از حدود جیرفت
بگشاید و تیزهمی رود و بیشتر بکار شود اندر گرمسیر کرمان و باقی
بنزدیکی هر موز بدریاء اعظم افتد.

۲۹- و دیگر رود سکانست اندر پارس از کوهه‌اء روستاء رویگان
بگشاید و عطف کند و از گردشهر کور اندر گردد و میان نجیرم و سیراف
بدریاء اعظم افتد.

۳۰- و دیگر رود خوید انست از ناحیت خویدان بگشاید از پارس
و بر مشرق توج بگذرد و میان کنافه و نجیرم بدریاء اعظم افتد.

۳۱- و دیگر رود شاد کانست^۴ است از ناحیت باز رنج بگشاید از
پارس و بر گوشه مغرب از توج بگذرد و بدریای اعظم [افتد].

۳۲- و دیگر رود سیر نیست کز کوه دنباد^۱ برود از ناحیت باز رنج
و میان وایکان ولارندان بگذرد و بر حدود ارگان بشهر بگذرد میان
سینیز و کنافه بدریای اعظم افتد و این هر چهار رود از ناحیت شمال بناحیت
جنوب رود.

۳۳- و دیگر رود کرست کی از حد آزد از روستا کروان رود از
پارس و روی بمشرق نهد و همی تا باصطخر بگذرد بر جنوب وی و بدریای
بجگان^۲ افتد.

۳۴- و دیگر رود فرو ابست هم از پارس از روستاء فرو اب رود روی
بمشرق نهاده و چون بناحیت اصطخر رسد عطف کند و بر مشرق اصطخر
اندر رود کر افتد و این رود کر درست ترین آبیست اندر پارس و بهترین.
۳۵- و دیگر رود طاب است از کوه جیلو رود کی بحدود
سپاهانست و بحد میان خوزستان و پارس بگذرد و بدریاء اعظم افتد و شهر
ماهی روبان اندر میان این آبست بین دریا.

۳۶- و دیگر رود سَر دَن هم از کوه جیلو رود و برود طاب اندر
افتد و شهر سَر دَن اندر میان این دو رودست.

۳۷- و دیگر رود شوشتر است اندر ناحیت خوزستان و ابتدا او از
حدود شهر جبال رود و بر شوشتر [۱۰b] و سوق الاربعاء و اهواز و جَبی و
باسیان بگذرد تا بدهنه شیر و حصن مهدی رسد، آنکه بدریای اعظم افتد

۳۸- و دیگر رود مَسْرُقَان اندر خوزستان، رودیست کی از رود شوشتر بردارد و تا اهواز برود و همه کشته‌ها را آب دهد و آنچ بماند باز رود شوشتر افتد بنزدیکی اهواز و شهر عسکر و مَکْرَم^۱ اندر میان این دو رود افتد.

۳۹- و دیگر رودیست هم از رود شوشتر بردارد از حد باسیان و کستی‌هائ^۲ باسیان، و خان بُردونه، و دُورق را آب دهد تا بحدرام اورمزد ۴۰- و دیگر رود شوشست از حد کرخه بردارد از شاخی از شاخه‌ها کوه ناحیت جبال و همی رود تا سوادشوشتر را و شوش را آب دهد و میان شوش و بدوشاوور برود تا بحد بُصْنی رسد همه اندر کشته‌ها بکار شده باشد.

۴۱- و دیگر رود رَسَسْت اندر حد شمال و اندر ناحیت غوز، رودی بزرگ است، سیاه و گنده، از آن کوه کی اندر حد میان کیماک است و خرخیز برود و اندر میان غوز بگذرد و بدریای خزران افتد.

۴۲- و دیگر رود اَرُشْسْت هم ازین کوه گشاید، آییست بزرگ و سیاه، لکن خوردنیست و شیرینست و اندر میانه غوز و کیماک برود تا بده جوین^۳ رسد از کیماک، آنکه اندر رود آتل افتد.

۴۳- و دیگر رود آتل است کی هم ازین کوه گشاید از شمال اَرُشْس، رودیست عظیم و فراخ و اندر میانه کیماکیان همی رود تا بده جوین^۴ رسد، آنکه اندر حد میان غوز و کیماک همی رود روی بمغرب

۱- عَسْکَرِ مَکْرَم. ۲- شاید، کشته‌ها. کوست در پهلوی بمعنی جهت و طرف

کرده، تا بر بلغار بگذرد، آنکه عطف کند از سوی جنوب اندر میان
بجناک ترک و بُرطاس بگذرد، و اندر میانه شهر آتل از حد خزران برود
آنکه بدریای خزران افتد.

٤٤- و دیگر رود روسست از میان صقلاب برود روی بمشرق نهاده
تا بحدود روس آید، آنکه بر حدود اُرتاب و صلاب و کویافه کی
شهر هاء روسست، و بر حدود خفجاخ بگذرد، آنکه عطف کند و روی
بجنوب نهد بحدود بجناک، و اندر رود آتل افتد.

٤٥- و دیگر رود روتا است و از کوهی کی بر سر حدست میان
بجناک و مجفری و روس برود، آنکه اندر میانه حد روس افتد و بصقلاب
رود آنکه بشهر خرد آب رسد از صقلاب و اندر کشتهای و گیاخوار هاء
ایشان بکار شود.

٤٦- و دیگر رود دجله است از کوه هاء ایمن^۱ بگشاید بر بلد و موصل
و تکریت و سامره بگذرد، میانه بغداد پُرد و میانه واسط پُرد تا بمذار
و اُبله^۲ و حدود بصره رسد، آنکه اندر دریای اعظم افتد، و از دجله
بنزدیکی فتح رودی بردارد آنرا نهر معقل خوانند بصره رود و رودی
دیگر بردارد هم از دجله پیرا^۳ اُبله آنرا نهر اُبله خوانند، راست برود از سوی
مغرب تا بحدود بصره اندر نهر معقل افتد و آنکه از بصره برود و آنجا
نهر دُیس خوانند تا بنزدیکی عبادان بدجله باز افتد. و میان واسط و مذار

از دجله رودی بردارد، و از دو بطیحه بندد [۱۱۸] آنرا بطایح بصره خوانند.

۴۷- و از کوه ارمینیه دو رود برود آنرا زایر^۱ خوانند، یکی را زاب الاصغر، خوانند و دیگری را زاب الاکبر، میان مغرب و جنوب بروند و میان شهر حدیثه و شهر سن اندر دجله افتد.

۴۸- و دیگر دو رودست یکی را رود ساس^۲ خوانند و از کوه ارمینیه بردارد و اندر کشتها بکار شود چون بشهر عکبره رسد هیچ نماند. و دیگر رود ازین کوه بردارد، آنرا نهروان خوانند، اندر کشتها بکار شود، چون بشهر نهروان رسد هیچ نماند.

۴۹- و دیگر رود فراتست که از کوه علیق رود، از میان ناحیت روم و کوه الکام^۳ برود و بحدود ملطیه آید و هم چنین روی بجنوب نهاده و [از] شمشاط و سنجیه و بالس بگذرد آنکه عطف کند، و میان مغرب و شمال فرود آید تا برقه و قر قیسیا و رحبه، و عانه، و هیت، و انبار بگذرد، و باز عطف کند و میان جنوب بگذرد تا بطیحه^۴ کوفه رسد و چون از انبار بگذرد رودی از وی بگشاید کی آنرا نهر عیسی خوانند و تا بیغداد برود و اندر دجله افتد و مردم از فرات بکشتی ازین رود بدجله روند و از زیر این نهر عیسی رودی دیگر بردارد هم از این رود، مهتر از نهر عیسی، آنرا نهر صرصر خوانند و اندر کشتهاء شهر صرصر بکار شود. و از زیر این نیز رودی بگشاید مهتر از نهر صرصر و آنرا نهر الملک خوانند. و اندر کشتهاء شهر نهر الملک بکار شود. و از زیر این رود رودی بگشاید بحدود کربلا

و آنرا نهر سورا خوانند برود تا هم اندر بطیحه واسط افتد. و شهر جامعین اندر میان این دو رود افتد، یکی عمود فرات و دیگر نهر سورا.

۵۰- و دیگر رودیست بحدود خراسان آنرا رود یهرند خوانند، از کوه طوس برود برحدود آستو و جرمگان برود و میانه گرجگان یبرد و بشهر آبسکون رود و بدریای خزران افتد.

۵۱- و دیگر رودیست اندر حدود طبرستان آنرا تیژن رود خوانند از حدود کوه قارن از نزدیکی پریم برود و برساری بگذرد و بدریای خزران افتد.

۵۲- و دیگر رودیست کی رود باؤل خوانند، از کوه قارن برود و برما مطیر بگذرد و اندر دریای خزران افتد.

۵۳- و دیگر رودیست کی آنرا هرّهز خوانند از کوههائری و لارجان، از حد طبرستان برود و تا بنزدیک آمل برود و بیشتر اندر کشت و برزبکار شود و باقی اندر دریای خزران افتد.

۵۴- و دیگر رودیست آنرا سپید رود خوانند از کوه حویرث رود از ناحیت ارمنیه روی بمغرب و میان گیلان یبرد و اندر دریای خزران افتد.

۵۵- و دیگر رودیست آنرا رود ارس خوانند از مشرق کوه ارمنیه برود از نجا کی بروم پیوسته است و روی بمشرق کرده همی رود تا بر

ورتان بگذرد و بر حدمیان آذرباد گان و ارمینیه و میان آران بگذرد تا بدریای خزران افتد.

۵۶- و دیگر رود کرتست اندر ناحیت آران از آن کوه گشاید کی میان آران و سریر است. و روی بمغرب کرده همی رود تا بر حدود شکی و قبله برود و بر بردیج [۱۱b] بگذرد، انگه بارود آرس^۱ یکی گردد و هر دو بمیان موقان و با کو بگذرند و بدریای خزران افتند.

۵۷- و دیگر رودیست بناحیت آران^۲ آنرا نهر میجان^۳ خوانند از آخر حدود کوههائ تهامه رودانک بمشرق نزدیکتر است. و بشهر وادی میجان^۴ بگذرد و بسپوه^۵ و شهرهای حضرموت بگذرد و بریگک احقاف بگذرد و بدریای اعظم افتد.

و اما ببلاد شام هیچ رود بزرگ نیست.

۵۸- و دیگر رودیست از عمل بقلار رود از میانه روم آنرا نهر الکروم خوانند و بدریای گریزان رسد.

۵۹- و دیگر رودیست از عمل افلاخونیه رود از روم و بر شهر طنابری بگذرد و بدریای گریزان رسد.

۶۰- و دیگر رودیست از عمل ابسیق رود از روم بر شهر بند اقلس و دیدون^۶ بگذرد و بدریای تنقیه^۷ افتد، اندر روم.

۱- آرس. ۲- مینورسکی «آران» را عرب ترجمه کرده است.

۳ و ۴- میجان. ۵- شپوه. ۶- ندیدون = بدیدون. ۷- تنقیه.

٦١- و دیگر رودی هم از ایدر برود و بر میان حد عمل باطلیق^۱ و عمل بُقَلار بگذرد و آنکه بناحیت جنوب همی رود میان خاك و تنقیه^۲ تا بدریای تنقیه^۳ افتد.

٦٢- و دیگر رود نیل مصرست از جبل القمر اندر جنوب ده رود بزرگ برود و از هر پنجی يك بطیحه بندد، آنکه از هر بطیحه سه رود بگشاید و از هر شش رود یکی بطیحه بندد، بیرون از حدود نوبه اندر جنوب، آنکه رود نیل ازین بطیحه بگشاید و بمیان نوبه فرود آید، روی بشمال نهاده و همی رود تاهمه ناحیت نوبه یُبرد، آنکه عطف کند سوی مغرب تا بشهر سَکره^۴ رود، آنکه عطف کند و از سوی مشرق باز گردد تا بر طرف کوه الواحات و بر شهر آسوان بگذرد و راست فرود آید روی بشمال نهاده همه ناحیت مصر یُبرد و برا خَمیم، و فیوم، و فسطاط بگذرد و اندر دریاء تنیس افتد.

٦٣- و از آن ریگ کی میان نواحی مصرست و میان دریای قلزم رودی بگشاید عظیم و روی بمغرب نهد و میان نوبه یُبرد پیهنا، و آنجا کی شهر کایلیست از آن نویان، و آن قصبه ایشانست، اندر رود نیل افتد و این را رود رمل المعدن خوانند.

٦٤- و از نیل رودی بر گیرد بزرگ بنزدیکی فسطاط و اندر کشتهای بکار همی شود تا با سَکندریه رسد و آنچ بماند بدریای تنیس باز افتد.

۶۵- واندر شهرهء افریقیه وطنجه و تا بناحیت سوس الاقصی هیچ رودی نیست عظیم مگر چونانک خورد راو کشت و برز را بکار شود. و هم چنین اندر ناحیت سودان هیچ رود را خبر نیافتیم اندر کتابها و اخبارها.

۶۶- و دیگر رودیست بمغرب ناحیت روم از کوه بلغری رود روی بمشرق نهاده و همی رود تا بجای صقلایان کاندر ناحیت روم آند، برود و بناحیت بُرچان بگذرد و بر عمل بُراقیه بگذرد؛ اندرین میان شهر قسطنطنیه بگذرد و آنچ بماند اندر خلیج افتد، آن را رود بلغری خوانند. ۶۷- و دیگر رودیست آنرا نهر تاجه خوانند، از کوه اندلس بگشاید از نزدیک شهر طلیطله و از گرد شهر طلیطله اندر آید و بسوی مغرب رود، آنکه عطف کند از سوی مشرق و بمغرب باز گردد و همی رود تا بحدود هارده و حدود شتترین. و چون بشتترین رسد، بدریای اقیانوس مغربی افتد [۱۲۸].

واندرین همه جهان هیچ رود نیست بزرگ کی اندرو کشتی تواند رفتن مگر اینک ما یاد کردیم. و اما اندر ناحیت جنوب هیچ رود بزرگ را ذکر نیافتیم البته مگر رود

۶۸- بُجه را کی گویند کی رودی است کی از کوهی رود اندر جنوب و میان بجه برود و نزدیک حبه بدریا افتد. والله اعلم ولا قوة الا بالله.

۷۵- سخن اندر بیابانها و ریگها

هرزمینی کی آنجا ریگک دارد یا شوره و اندرو کوه نباشد و آب روان نباشد و کشت و برزنبود آنجای را بیابان خوانند و بیابانهای مختلف است، بعضی خرد و بعضی بزرگ، و هم چنین ریگهای بسیارست اندرین بیابانها بعضی بزرگست و بعضی خرد و اندرین باب یاد کنیم هر بیابانی کی بزرگست یا هر ریگی کی بزرگست اندر آبادانی عالم ان شاء الله.

۱- و اندر جنوب ناحیت چینستان میان کوه طاعن فی البحر و میان خمدان بیابانیست و ازین بیابان پاره بدریا اندر رود چون جزیره، و ناحیت مشرقی ازین بیابان دریاء اقیانوس مغریست و ناحیت جنوب دریاء اعظم است، و ناحیت مغربی کوه الطاعن فی البحر، و ناحیت شمال رود خمدان است، و اندر زمین این بیابان زرت بسیار.

۲- و دیگر بیابانیست اندر شمال حین^۱ و مشرق او دریای اقیانوس مشرقیست. و جنوب وی نواحی حینست^۲ و مغربش رود کچاست و شمالش تغزغز و خرخیز است.

۳- و اندر ناحیت چینستان ریگیست پهنا^۳ او سه منزلست میان دو شهر از حین^۴ یکی ختم و دیگر و سارنیک و درازاء او از حد بطیحه رود کچا تا بعد این بیابان کی بر شمالی خیز^۴ یاد کردیم.

۴- و دیگر بیابانیست و مشرق وی حدود تبتست و جنوب وی بلاد هندست و مغرب او حدود ماوراءالنهر است و شمال او حدود خلیج است و این بیابانیست صعب بی آب و بی علف.

۵- و دیگر بیابانیست اندر حدود هند بر کران دریاء اعظم دراز نهاده از حد سرندیب بکشد تا باول مملکت دهم و لکن بیابانیست بریده پاره پاره نهاده. و اندر ناحیت سند و هند بیابانها خرد بسیارست.

۶- و دیگر بیابانکیست خرد و محدود، مشرق او شهرهای سندست و جنوب وی دریای اعظم و مغرب کوه کوفج است و شمال او بعضی از سند و بعضی از کرمان.

۷- و دیگر بیابانیست مشرق او شمال حدود سند تا بحدود رود مهران و جنوب وی بر حدود سند و کرمان و پارس برود، و مغربی وی حدود ری و قم و قاشانست و شمال او بر خراسان و حدود وی^۱ و سیستان بگذرد و این بیابان را بیابان کر گس کوه خوانند، از آنک یکی کوه کیست خرد اندر مغرب این بیابان که آنرا کر گس کوه خوانند، و این بیابان را بدان کوه باز خوانند. و اندرین بیابان کوهکهاست پراکنده بهرجایی از وی و ازین بیابان هر کجا ناحیتی بدو نزدیکست بدان ناحیت باز خوانند. و اندرین بیابان ریگست از گرد سیستان بر آید [۱۲b] آنرا ریگک سیستان خوانند،

۸- و دیگر بیابانیست مشرق وی بر حدود مرو بگذرد تا بجیحون رسد، جنوب وی بر حدود باورد و نسا و فراو و دهستان و دریای خزران بگذرد تا بحدود آتل و مغرب وی رود آتل است و شمال او رود جیحون است و دریای خوارزم و حدود غوز^۱ تا بحد بلغار و این بیابان را بیابان خوارزم و غور خوانند، و اندرین بیابان ریگست از حدود بلخ بردارد و بر جنوب جیحون بگذرد تا بدریای خوارزم کشد، و پهنای جای هست که يك منزلست و جای هست کی هفت منزل.

۹- و دیگر ریگست اندر میان کیماک و حدود جند و جواره و درازای او بسیار و پهناء او اندک.

۱۰- و دیگر بیابان بادیه است، مشرق او از حدود هجرست تا حدود بحرین و بصره و بر حدود قادسیه و کوه^۲ بگذرد تا بحدود رود فرات و جنوب وی دریاء عربست همه و حدود خلیج ایله^۳ و دریاء اعظم و نواحی حضرموت و یمن، و مغرب او بر حدود جدّه و جار و مدین و ایله بگذرد و شمال وی بر حدود مغان^۴ و سلیمه و تدمر و خناصره بگذرد تا رود فرات و این را بیابان بادیه خوانند و ازین بیابان هر کجا کی بشهری یا بجایی از حیاه عرب پیوسته است او را بنام آن جای باز خوانند. و اندرین بیابان يك ریگست از کران دریا بردارد از حدود بحرین و پهنای او جای هست کی دو منزلست و جای هست کی چهار منزلست. و درازاء او بیست منزل

و آنرا ریگ هیبر خوانند و رنگ او سرخست و زر گران از وی بکار دارند. و همه حجاج کی براه عراق روند، این ریگ را بُرنند.

۱۱- و دیگر ریگیست اندر جنوب این بیابان از گرد شهرها حضرموت براید بر کرانه دریا آنرا ریگ احقاف خوانند.

۱۲- و دیگر ریگیست کی مشرق او خلیج بربرست و خلیج ایله و جنوب او بیابان بجه است و مغرب وی حدود نوبه است و حدود مصر و شمال وی خلیج قلزمست آنرا ریگ معدن خوانند، کی اندر وزر است و اندر بسیار زریابند.

۱۳- و دیگر بیابانیست مشرق او ناحیت حبشه است و جنوب او ناحیت بجه و مغرب وی ناحیت نوبه و شمالش این ریگ کی صفت کردیم.

۱۴- و دیگر ریگیست اندر حدود مصر مشرق او از عسقلان تا ببجیره الميته و جنوب وی و مغرب وی هر دو ناحیت فسطاط است و شمالی وی از بحیره تنیس تا بعسقلان است آنرا ریگ جفار خوانند.

۱۵- و دیگر اندر ناحیت مغرب از حدود مصر از کوه الواحات و برقه و طرابلس تا بحدود سوس الاقصی بیشتر همه بیابانست.

۱۶- و اندرین ناحیت مغرب ریگیست بزرگ بحدود سجلماسه، آنرا رمل المعدن خوانند و اندر وی زر بسیار یابند.

۱۷- و اندر ناحیت جنوب از خط استوا بیشتر همه بیابانست و آبادانی آنجا همه اندر بیابانها نهاده است مگر اندکی کی اندر کوه است.

۱۸- وهم چنین اندر ناحیت شمال از آبادانی جهان کی اندر چهار-
 يك شمالیست از حد چینستان تا حدود [۱۳۸] خزران بیشتر همه بیابانست
 و جای ترکان بیشتر همه اندر بیابانها نهاده است، مگر اندکی کی اندر
 کوههاست و آب روان و درختان و کشت.
 و اندر حدود مسلمانی بیابانها و ریگهای بزرگ و معروف اینست
 کی مایاد کردیم، و اندر ناحیت کافری جز از ترک هم اینست کی مایاد
 کردیم. والله اعلم و بالله التوفیق.

§ ۸- سخن اندر ناحیتها

۱- ناحیتی از ناحیتی بچهار روی جدا گردد: یکی باختلاف آب و
 هوا و زمین و گرما و سرما. و دوم باختلاف دینها و شریعتها و کیشها
 و سیم باختلاف لغات و زبانها مختلف و چهارم باختلاف پادشائها. و حد
 ناحیتی از حد ناحیتی دیگر سه چیز جدا شود: یکی بکوهی خرد یا
 بزرگ کی میان دونا حیت بگذرد. و دوم برودی خرد یا بزرگ کی
 میان دونا حیت برود. و سیم بیابانی خرد یا بزرگ کی میان دونا حیت اندر
 باشد.

۲- اما رومیان گفتند کی همه آبادانی جهان سه قسمت: یک قسم
 آنست کی مشرق وی دریای اقیانوس مشرقیست و حد تغز و خرخیز و
 جنوب وی بحر اعظم است تا بقلزم و مغرب وی ناحیت شام است و روم تا

بخلیج قسطنطنینه و [شمال وی] حدود صقلاب و آخر حدود آبادانی جهان است و این قسم را آسیه الکبری خوانند و این قسم دویسک همه آبادانیست کی اندر ناحیت شمالست .

۳- و قسم دوم مشرق وی اول حدود مصر است از خط استوا تا بدریای روم و جنوب اویابانیست کی میان بلاد مغربست و میان بلاد سودان و مغرب وی دریاء اقیانوس مغربست و شمال او دریای رومست و این قسم را لویه خوانند، و این قسم دوازده یک آبادانی همه جهانست اندر شمال .

۴- و قسم سیم مشرق او خلیج قسطنطنینه است و جنوب وی دریاء روم است و مغرب وی دریاء اقیانوس مغربست و شمال وی آخر آبادانی جهانست اندر شمال و این قسم را ازوفی^۱ خوانند و این قسم چهار یک همه آبادانی جهانست .

۵- و اما آن آبادانی کاندر ناحیت جنوبست آنرا رومیان آبادانی جنوب خوانند .

۶- و اما همه آبادانی جهان پنجاه و یک ناحیتست ، پنج ناحیت از وی اندر جنوبست از خط استوا و آن زابه است و زنگستان و حبشه و بجه و نوبه . و یک ناحیت اندر مغرب بعضی اندر شمال است و بعضی اندر جنوب و خط استوا بر میان او بگذرد و این ناحیت سودان است . و چهل و پنج ناحیت اندر سوی شمالست اندر چهار یک آبادان و آن ناحیت

حين^۱ است و تبت و هندوستان و سندو خراسان و حدود دوی، و ماوراءالنهر و حدود دوی، و کرمان، و پارس، و بیابان کر سکو^۲ و دیلمان، و خوزستان و ناحیت جبال، و عراق، و دیار عرب، و جزیره، و آذربادگان، و شام، و مصر، و مغرب و اندلس و روم و سریر و الآن و خزران و صقلاب و بجنک خزران و مروات و بلغار اندرونی و روس و مجفری^۳، و نندرو بجنک ترک و برادس و برطاس و خفچاخ، غوز و کیمک و چگل و تخس و خلخ و یغما و تغزغز و خرخیز و هر ناحیتی ازین نواحی [۱۳b] مقسومست باعمال و اندر هر عملی شهرهاست بسیار و ما پدید کنیم اندر فصل دیگر مقدار هر ناحیتی و شهری و طبع و هوای وی باهر چیزی بدیع و عجایبهای کاز هر شهری خیزد و یادشاییهاء هر ناحیتی و شهری و رسوم وی و اخلاق مردم وی و دین ایشان بدان مقدار کی اندر کتب پیشینگان یافتیم و باخبارها بشنیدیم، زیراک کی جملگی احوال جهان کس نتواند دانست مگر خدای عزوجل و لا قوه الا بالله.

§ ۹- سخن اندر خاصیت ناحیت چینستانست

ناحیت چینستان ناحیتیست کی مشرق او دریاء اقیانوس مشرقیست و جنوب وی حدود واق و اق و کوه سرندیب و دریای اعظم، و مغرب وی هندوستان و تبت است. و شمال وی حدود تبت و تغزغز و خرخیز. و این

ناحیتست بسیار نعمت با آب روان و اندرو معدنها زراست بسیار و اندرین ناحیت کوهست و بیابان و دریا و ریگست و ملک اورا فقور چین خوانند و گویند کی از فرزندان فریدون است. و گویند کی ملک چین را سیصد و شصت ناحیت دارد که هر^۱ روزی از سال مال یک ناحیت بخزینہ آرند و مردمان این ناحیت مردمانی خوب صنعت اند و کارهای بدیع کنند و برود غنا^۲ اندر نشسته ببت آیند بیازر گانی و بیشترین ازیشان دین مانی دارند. ملک ایشان شمنی^۳ است. و ازین ناحیت زر بسیار خیزد و حریر و پرنده و خاوخیر چینی و دیبا و غضاره و دارسینی و ختو کی از [و] دستهای کار^۴ کنند و کارهای بدیع اند هر جنسی. و اندرین ناحیت پیلست و کرگه.

۱- و اقواق ناحیتست از چین و زمین او معدن زراست، و ایشان سگ را طوق زرین کنند و مهران ایشان طوقی دارند اندر گردن از سروء کرگ باقیمت بسیار و مردمانی سیاهند و برهنه و گرمسیرست و جایی بی نعمت و قصبه^۵ این ناحیت مقیس است و این شهر است خرد و جای بازرگانان گوناگون.

۲- و چین را بیرون ازین، نه ناحیتست عظیم بر کران دریاه اقیانوس نهاده و این نام این نه ناحیتست: ۱- ایرش. ب- خورش. ج- فراجکلی د- نای. ه- خسانی. و- تنکوی. ز- بونوغنی. ح- قوری. ط- انفس.

و این هر نه ناحیت را نواحیست مختلف و همه یکدیگر را مخالف آند
بدین و صورت و اخلاق. و اندر وی شهرهای بسیارست و سلطان این همه
ناحیّتها از دست فغفور چین است،

۳- خمدان قصبه چینستانست و شهریست عظیم و مستقر فغفور چین
است و درخت بسیار و آبادانی است و با نعمت و بر کران دریا نهاده است
و از وی مروارید خیزد و مردمانش گرد روی آند و پهن بینی و جامه ایشان
دیباست و حریر و آستین فراخ و قامت دراز کنند.

۴- بغشوراز چینست و شهری بزرگ است و اندر او بازار گانان بسیار-
اند از شهرهای مختلف و جایی بسیار نعمتست.

۵- کچان شهری خرد است اندر وی بازار گانان تبت اندوچین.
۶- خالبک شهری بزرگست و آبادان و با نعمت بسیار و سلطانش از
چینست.

۷- خامچو نیمه اوچینیان دارند و نیمه ازو تبتیان و میان ایشان دایم
جنگست و بت پرستند و سلطانش از دست [۱۴a] تبت خاقان است.

۸- سو کجو- سرحد تبتست، سلطان وی از چین رود. و اندر کوه
وی آهوی مشکست و غزو غاوست.

۹- سخجو هم چون سو کجو است و لکن مه ازوست، سلطانش
بسو کجو نشیند.

۱۰- کچا - سرحدست و از حیز^۱ است و هر وقتی تغزریان برایشان تازند و غارت کنند و شهری بانعمت بسیار است.

۱۱- کوغمر - اندروبت خانها بسیارست و بانعمت و بکوه نزدیکست و اندروی یکی مرده است و مردمان آن شهر آن مرده را عبادت کنند.

۱۲- برج سنگین - دهیست بزرگ از چین و آبادان و بانعمت بسیار.

۱۳- خاجو^۲ شهری بزرگست و جای بازرگانانست، سلطان وی از چین رود و مردمانش دین مانی دارند.

۱۴- سنگلاخ - دهیست بزرگ از عمل ساجوست و مردمانش بت پرستند.

۱۵- ساجو^۳ از چینست اندر میان کوه و بیابانست و آبادانیست و بسیار نعمت و آبها روان و بی آزارند و دین مانی دارند.

۱۶- کسان - شهریست از راه دور جایی کم نعمت و کاردار از بت رود.

۱۷- کاذاخ - از حدود چینست و لکن کاردار از دست بت است.

۱۸- ختن - میان دور و دست اندر حدود وی مردمان اند و حشی و مردم خوار و بیشترین خواسته ایشان قزست و ملک ختن راهیتی بزرگست خویشتن را عظیم الترك والتبت خواند. و بر حدی است کی میان چین و

تبت است. و این ملک ختن را خصیانی اند بر همه اعمال او موکل، و ازین شهر هفتاد هزار مرد جنگی بیرون آید و سنگ یشم از رودهای ختن خیزد.

۱۹- خزہ - دهیست از ختن از گرداوریک اندک.

۲۰- حتم - ویرانست و اندروی یک بت خانه است آبادان بس.

۲۱- ساونیک - دهیست از گرداوریک.

۲۲- بورخیمو [و] نویجکث (۲) - دوشهر است از چین بر کران دریا، آبادان و بزرگ و با نعمت بسیار و مردمان جنگ کنند.

۲۳- سرن‌دیب - اندر جنوب چینست و بر حدیست میان هندستان و چینستان بر کران دریاست و اورا نواحی بسیارست و اندو وی آب‌های روان است و اندر رودهای او الماس یابند و ازین ناحیت یا قوت‌های گوناگون خیزد و ملک او بسر خویش است.

۲۴- غزر^۱ شهر کیست خرد بنزدیکی سرن‌دیب و ملک سرن‌دیب آنجا نشیند.

§ ۱۰- سخن اندر ناحیت هندستان و شهرهای وی

مشرق وی ناحیت چینست و تبت و جنوب وی دریاء اعظم است و

مغرب وی رود مهرانست و شمال وی ناحیت شکنان و خانست و بعضی از
تبت و این ناحیتست بسیار نعمت و آبادان و بسیار پادشایی ، و اندر وی
شهرهای بسیارست و کوهست و بیابانست و دریاست و ریگ است . و از
وی طیهاء گوناگون خیزد و مشک و عود و عنبر و کافور ، و گوهرهای
گوناگون خیزد و مروارید و یاقوت و الماس و مرجان و در وازو داروهای
بسیار خیزد بی عدد و جامهای عجب گوناگون . و اندر دشتها و بیابانها
وی جانوران گوناگون اند چون پیل و کرگ و طاوس و کرکری و
طوطک و شارک و آنچ بدین ماند . و این بزرگترین ناحیت است [۱۴b]
اندر آبادانی شمال . اندر همه هندوستان ، نید حرام دارند و زناباح
دارند و همه بت پرستند .

۱- قامرون^۱ - قامرون ملک است بر مشرق هندوستان پادشای اورا قامرون
خوانند ، آنجا کرگ بسیارست و معدنها زر بسیارست و از و سنباده و عود
تر خیزد نیک .

۲- صنف - شهر است بزرگ و پادشاهی قامرونست ، از وی عود
صنفی خیزد .

۳- مندلی - شهر است خرد از پادشاهی قامرون ، از وی عود مندلی خیزد
و این هر دو شهر بر کران دریاست .

۴- فنصور - شهر است بزرگ جای بازار گانان و از وی کافور بسیار

خیزد و بارگه دریاست ، مَلِكِ منصور را سطوها خوانند و او را مملکتی جداست و اندر ناحیت منصور ، ده پادشاست همه از دست سطوها .

۵- هدنجیره - شهر یست بازار او یک فرسنگ و پادشاه وی سطوها و شهری خرمست و با نعمت .

۶- قمار- شهری بزرگست و ملوک قمار عادل ترین ملکاتند اندر هندوستان و اندر همه هندوستان زنا مباحست مگر اندر قمار کی حرام دارند . و صلیت ملوک قمار ، دندان پیل است و عود قماری .

۷- نیاس و هر کند ، اورشین ، سمندر ، اندراس ، این پنج شهر بزرگ بر کران دریا و پادشاهی دهم راست و دهم از خویشتن بزرگتر را نه بیند و گویند کی مراورا سیصد هزار مرد لشکرست . و بهیچ جای از هندوستان عودترینست مگر پادشایی قامرون و پادشایی دهم . و از این شهر ها پنبه نیک خیزد بسیار . و پنبه ایشان بردخت بود و سالها بسیار بر دهد . و مال این ناحیت سپید مهره است کی آنرا چون بوق بزنند و آنرا سنبک [* شنک] خوانند . و اندرین ناحیت پیل بسیارست .

۸- طوسول - ناحیتیست بزرگ بچین پیوسته و میانشان کوهیست . و ایشان مردمانی اسمرند و جامه اوایشان از پنبه است .

۹- موسه - ناحیتیست بچین و بطوسول پیوسته و ایشانرا حصارها و بناها استوارست و مشک بسیار خیزد از آنجا .

۱۰- مانک - ناحیتیست بچین و موسه پیوسته و این هر سه ناحیت را باچینیان حربست و چینان بهتر آیند.

۱۱- نوین- سرحد مملکت دهم است و طعام و غله سرندیب از این شهرست.

۱۲- اورشفین- شهر است و او را ناحیتیست چون جزیره بدریا اندر رفته و هواء اوبدست. و این دریا را آنجا بحر ال‌هنا^۱ خوانند و پادشایی از آن زنی بود راینه^۲ خوانند. و اندروی پیلانند عظیم باقوت چنانک در هندوستان جایی دیگر نیست و ازوی پاپل و [دار] نیزه بسیار خیزد.

۱۳- ملی - چهار شهرست بر کران دریا و هر چهار شهر را ملی خوانند و پادشایی بلهراست و از آنجا دارنیزه و پاپل بسیار خیزد.

۱۴- صور^۳، سندان^۴، سویاره^۵، کبناته^۶ این چهار شهرست بر کران دریا و اندرو مسلمانانند و هندوان و اندرو مزگت آدینه است و بتخانه و مردمان این شهر موی فرو هشته دارند و بیک از ارباشند. [۱۵a] بهر وقتی و هواشان گرمست. و پادشایی از آن بلهراست. و بنزدیک ایشان کوهیست براو خیزران، و دارنیزه و پاپل و جوز هندی بسیار روید و از کبناته^۷ نعلین خیزد کی به همه جهان ببرند.

۱۵- قامهل- شهر است بانعمت و پادشایی بلهراست.

۱- * راینه ۲- نگاه کن به § ۵۵، قسمت ۹. ۳- سوباره. ۴- ۵۵- کنبایه.

- ۱۶- بابی- شهری بانعمت است و پادشای وی مسلمانست و عمر بن عبدالعزیز کی خروج کرد و منصوره بگرفت از این شهر بود.
- ۱۷- قندهار- شهری عظیم است و اندروبتان زرین و سیمین است بسیار، و جای زاهدانست و بر همانند. و شهری بانعمتست و او را ناحیتست خاصه.
- ۱۸- حسینا کره^۱- جائیست بانعمت و ناحیت بسیار دارد.
- ۱۹- بجورنه- دهیست آبادان بر کران دریا.
- ۲۰- کونسر- شهریست خرد و اندرو بت خانهاست.
- ۲۱- نونون- شهریست و گویند کی اندروی بیش از سیصد هزار بتست و اندرو روسبی خانها بسیار.
- ۲۲- بکسان- دهیست آبادان و مردمان وی موی سروریش بسترند و اندروبتان بسیارند زرین و رویین.
- ۲۳- همانان- جای زاهدان هندست و بر همانند و گویند کی ماز قوم ابراهیم پیغمبریم صلوات الله علیه.
- ۲۴- بلهاری^۲- شهری بزرگست و آبادان و جای بازرگانان هند و خراسان و عراق است و ازو مشک بسیار خیزد.
- ۲۵- زمیند^۳- شهریست آبادان و ازو جامه‌ها شاره خیزد و اندرین همه پادشاه بلهراست. و از پس این پادشاه قنوج است.
- ۲۶- فمه^۴- شهریست خرد و گوهرهای بسیار بدین جای افتد.

۲۷- خالمین- شهری است خردو آبادان و [از آنجا] جامه مخمل و شاره و داروها بسیار خیزد .

۲۸- برهاره - شهری است بزرگ و بانعت .

۲۹- قَنَوُج- شهری بزرگست و مستقرای قنوج است ، و این پادشایست بزرگ و بیشتر از ملوک هند طاعت او دارند . و این رأی مهتر از خویشان کس را نه بیند و گویند کی او را صد و پنجاه هزار سوارست و هشتصد پیل کی بروز حرب بر نشینند .

۳۰- بلری ، قلری ، نری ، رور^۲ ، این هر چهار شهر از سندست و لکن ازین سوی رود مهرانست ، جایی بانعت بسیار است و منبر در آنجا هست و جهازه هندوستان بدین شهر کها افتد، اما رور، برود و باره است محکم و جایی ترست و نمناک .

۳۱- بسمد - شهریست خرد از هند و بانعت بسیار است .

۳۲- ملتان- شهری بزرگست از هند و اندراویک بت است سخت بزرگ و از همه هندوستان بحج آیند زیارت آن بت و نام آن بت مولتان است و جایی استوارست باقندز و سلطان وی قرشیست از فرزندان سامست . و بلشکر- گاهی نشیند بر نیم فرسنگی و خطبه بر مغربی کند^۳

۳۳- جندروز-^۴ شهر کی خرد است بنزدیکی مولتان .

۳۴ - جابر سری - دهیست آبادان و بانعمت بسیار و اندروی خرماء - هندی و خیارشبر بسیار است .

۳۵ - بهرایج - شهری بزرگ بوده است و اکنون ویرانست و اندک جایی مانده است .

۳۶ - لهور - شهر یست باناحت بسیار و سلطاناش از دست میر ملتانست و اندرو بازارها و بت خانهاست و اندرو درخت جلفوزه^۱ و بادام و جوز هندی بسیارست و همه بت پرستند . [۱۵b] و اندروی هیچ مسلمان نیست .

۳۷ - رامیان - شهر یست بر سر تلی عظیم و اندروی اندکی مسلمانان اند و ایشان را سالهاری خوانند و دیگر همه بت پرستان اند . و آنجا برده هندی و جهاز هندوستان افتد بسیار . و سلطان وی از قبل امیر مولتان است و بر در شهر بت خانه است و اندرو بتیست روئین بزرگ [آ] گنده و آنرا بزرگ دارند و سی زن اندکی هر روزی گرد این بت بر آیند باطل و دف و پای کوفتن .

۳۸ - جالهندر^۲ - شهر یست بر سر کوهی اندر سردسیر و ازو مخمل و و جامه‌ها بسیار خیزد ، ساده و منقش ، و اندر میان رامیان و جالهندر پنج - روزه راهست و همه راه درختان هلیله و بلبله^۳ و آمله^۴ و دارو هاست ، کی بهمه جهان ببرند ، و این شهر از حدود رای قنوج است .

۳۹ - سلابور - شهری بزرگست با بازارها و بازرگانان و خواستها

۱ - Pinus Gerardiana . ۲ - این چندجمله ، باید دنبال شماره ۲۹ آمده باشد .

۳ - Terminalia bellerica ۴ - Embilica officinalis

و پادشایی از آن رای قنوج است و درمهاء ایشان گوناگونست کی دادو ستدشان براوست. چون باراده، و ناخوار و شبانی و کبهره و کیموان و کوره و هر یکی را وزنی دیگرست و اندرو بتخانهای بسیارست و دانشمندان ایشان برهن اند و شکر و پانید و انگین و جوز هندی و گاو و گوسپند و اشتر سخت^۱ بسیارست.

۴۰- بریهون - شهر است چون رباطی و هر سالی اندرو چهار روز بازار تیز باشد و از نجا قنوج نزدیکست و حدود رایست و اندرو سیصد بت خانه است. و اندرو آبیست کی گویند کی هر که خویشتن را بدان آب بشوید هیچ آفتش نرسد و هر گاه کی مهتری از ایشان بمیرد همه کهتری کی اندر سایه او باشند خویشتن بکشند. و پادشاه این شهر بر تخت نشیند و هر جا که رود آن تخت را بر کتفها همی برند بسی مرد تا آنجا که او خواهد. میان این شهر و بت مقدار پنج روزه راهست اندر عقبهاء سخت.

۴۱- هیتال - ناحیتیست به نزدیک قنوج، میانشان کوهیست عظیم و ناحیتی خردست و لکن مردمانی جنگی و مبارز و پادشایی او از ملوک اطرافست و میان وی و میان رای قنوج دشمنیست.

۴۲ - طیتال - ناحیتیست بهیال پیوسته، میانشان کوهیست صعب کی بارها کی بر پشت بر بسته باشند بدان کوه بگذارند و جایی کم نعمتست.

۴۳- بیتال^۱ - ناحیتیست بطیثال پیوسته و جای بازار گانان همه جهانست و از نجامشک بسیار خیزد.

۴۴- طافی^۲ - ناحیتیست باشهره‌ء آبادان و نعمت فراخ و مردمانش اسمرند و سپید.

۴۵- سلوفین^۳ - ناحیتیست بزرگ با خواسته بسیار و ایشان ملک را نجایه خوانند و ایشان زن از قبیله بلهرا کنند و از این ناحیت صندل سرخ بسیار خیزد.

۴۶- لحرز^۴ - ناحیتیست کی بنام ملک ایشان باز خوانند، و آن ناحیتیست با عدل و داد و گویند کی باوی صد هزار مرد بر نشینند و از این هر سه ملک^۵ او شجاع تراست و از این [۱۶a] ناحیت عود و صندل خیزد.

۴۷- گردیز - شهری است بر حد میان غزنین و هندوستان بر سر تلی نهاده و مرا و را احصاری محکم است و سه باره دارد و مردمان او خوار جانند.

۴۸- سول - دهیست بر کوه بانعمت و اندر او افغانانند. چون از آنجا بروی تاب حسینان راه اندر میان دو کوهیست، و اندرین راه هفتاد و دو آب بیاید گذشتن، و راهیست با مخاطره و بیم.

۴۹- حسینان - شهریست گرم سیر بر صحرانهاده.

۱ - نبال ؟ ۲ - طافی. ۳ - سلوقیین ۴ - الجزر. نگاه کن § ۵۰، قسمت ۹.

۵ - ملک طافی، ملک سلوقی، ملک جزر.

۵۰- بنیهار^۱ - جایست پادشای او مسلمانی نماید وزن بسیار دارد ، از مسلمانان و از افغانان و از هندوان بیش از سی ، و دیگر مردم بت پرستند و اندروی سببت است بزرگ.

۵۱- هیوان - شهری است بر سر کوه نهاده ، و از این شهر آبی فرود آید بدامن کوه و اندر کشت بکار شود.

۵۲- جلوت و بلوت^۲ - دوشهرست بر راست و چپ راه نهاده و بر سر دو کوه ، آبی اندر میان شان همی گذرد ، و اندروی بتخانه است ، و ازوی نی شکر و گاو و گوسپند خیزد .

۵۳- بیروزه - شهر یست اندر حدود مولتان و در هندوستان است ، همه جهاز هاء هندوستان آنجا افتد و اندروی بتخانه است .

۵۴- لمغان - شهر یست بر میانه^۳ بر کران رود نهاده و بارگه هندوستان است ، و جای بازار گانان است و اندرو بتخانه است .

۵۵- دینور^۴ - شهر یست برابر وی بر کرانه رود نهاده ، و اندروی جای بازار گانان است از همه خراسان ، و اندروی بتخانه است ، و اندرین هر دو شهر بازار گانان مسلمانند مقیم ، و این دوشهر آبادانست و بانعمت .

۵۶- ویهند - شهری بزرگست و پادشاه وی جیپال است ، و این

۱- نگاه کن به § ۶۶ قسمت ۲۰۱۳- در § ۶۶، قسمت ۱۵ هر دو کلمه باتشدید و اوضبط شده است.

۳- بر میانه : § ۶۶ قسمت ۱۳ . ۴- دینور .

جیپال اندر طاعت رای قنوج است و اندرو مسلمان اند اند ک. و جهازهای هندوستان بیشتر بدین ناحیت افتد از مشک و گوهر و جامه‌ها باقیمت.

۵۷ - قشمر - شهری بزرگست و بانعمت و بازار گانان بسیار و پادشاه وی رای قنوج راست و اندروی بت خانهای بسیارست کی هندوان آنجا بزیارت آیند.

۱۱۵ - سخن اندر ناحیت تبت و شهرهای وی

مشرق او بعضی از چینستانست و جنوب او هندوستان است و مغرب وی بعضی از حدود ماوراءالنهر است و بعضی از حدود خلیج ، و شمال وی بعضی از خلیج است و بعضی از تغزغز ، و این ناحیتست آبادان و بسیار مردم و کم خواسته ، و همه بت پرستند ، و بعضی از وی گرم سیرست و بعضی سردسیر ، و همه چیزها هندوستان بتبت افتد ، و از تبت بشهرهای مسلمانان افتد و اندروی معدنها زرست و ازو مشک بسیار خیزد ، و روباه سیاه و سنجاب و سمورو قاقم و ختو و جایی کمی نعمتست ، و ملک این ناحیت راتبت خاقان خوانند ، و مراورا لشکر و سلاح بسیار است ، و از عجایب تبت آنست کی هر که اندر تبت شود خندان و شادان دل بود بی سببی تا از آن ناحیت بیرون آید .

۱ - رانگ رنگ - ناحیتست از تبت بهندوستان و چینستان پیوسته و اندر تبت [۱۶b] ناحیتی ازین درویش تر نیست ، جای ایشان اندر خیمه‌است

و خواسته ایشان گو سپند است و تبت خاقان از ایشان سرگزیت ستانیدیل خراج ، و این ناحیت یک ماهه راهست اندر یک ماهه ، و گویند کی بر کوهپاء وی معدن زرست ، و اندروی پاره زریابند ، چندسر گو سپند یک پاره ، و هر که از آن زربر گیرد و بخانه برد ، مرگ اندران خانه افتد تا آنکه کی آن بجای خود باز برند .

۲- تبت بلوری - ناحیتیست از تبت بحدود بلور پیوسته و بیشترین بازار گانان اند و اندر خیمها و خرگاهها نشینند و جای ایشان پانزده روز اندر پانزده روز راهست .

۳- نزوان - ناحیتیست تو نگر [تر] از تبت ، با خواسته بسیار . و اندرین شهر قبیله است ایشانرا میول خوانند و ملوک تبت ازین قبیله باشند . و اندر اودود هست خرید یکی رانزوان خوانند و یکی را میول ، جایست کم نعمت و بسیار خواسته ، وزر و موی و گو سپند و بسیار خواسته و آلات .

۴- برخمان ، شهریست اندروی بازار گانان بسیار .

۵- لهاسا - شهر کیست ، اندروی بت خانهاست و یک مزگت مسلمانانست و اندروی مسلمانند اندک .

۶- زوه - از حدود توسمتست ، دهیست خرد .

۷- احایل^۱ - جایست اندرو چراگاه و مرغزارها و خرگاه بعضی از

تبتیانست . چون تبت خاقان بمیرد ، و از آن قبیله^۱ هیچ کس نماند یکی را از این اجایل مهتر کنند .

۸- جرمنگان خرد و جرمنگان بزرگ^۲ - دو شهرست بر کرانه یابان نهاده جایی کم نعمت و اندک خواسته ، و مردم آنجا صیادی کنند .
۹- توسمت^۳ - شهری است اندر قدیم چینان داشتندی و اکنون تبتیان دارند ، و اندروی لشکرست از آن تبت خاقان .

۱۰- بالس - ۱۱- کریان؟ - ۱۲- وجخیان؟ - ۱۳- بریخه - ۱۴- جنخکت - ۱۵- کونکرا - ۱۶- رای کوتیه - ۱۷- برنیا - ۱۸- ندروف - ۱۹- رستویه - ۲۰^۴- مت - این شهر کپایی است کی بقدم از چین بودند و اکنون تبتیان دارند و اندرین شهر هاردمان تغزغزی بسیارند و جایهایی اند با خواسته و نعمت و آبادانی . و میان کونکرا و رای کوتیه قلعه عظیم است بر دست راست و بر سر کوهی بلند نهاده است . و خزینه های تبت خاقان آنجا باشد .

۲۱- غزا - نخستین حد تبت است از سوی تغزغز بنزدیکی رود کچا نهاده است .

۱ - قبیله میول . ۲ - جرمنگان؟ . ۳ - شاید : بسکون سین و فتح میم .
۴ - مینور سکی این کلمه را «دستوبه» خوانده است .

۲۲- ییناو کلبانک-دو شهرست خرد از تبت بالشکرو مردمانی جنگی و با سلاح بسیار.

۲۳ کرسانگ^۱ - از تبت است اندروی بت خانهای بزرگست، آنرا فرخار بزرگ خوانند.

§ ۱۲ سخن اندر ناحیت تغزغز و شهرهای وی

مشرق او ناحیت چینست و جنوب وی بعضی تبت است و بعضی خلخ و مغرب وی بعضی خرخیزست و شمال وی هم خرخیز است، اندر همه حدود او برود و این ناحیت مهتر ناحیت است از ترک، و بیشترین قومی بودند در اصل و ملوک همه ترکستان اندر قدیم از تغزغز بودند، و مردمانی جنگی اند و با سلاح بسیار، و ایشان بتابستان و زمستان از جای بجای همی گردند بر گیاهوارها، و هواهایی کی خوشتر بود و از این ناحیت [۱۷a] مشک بسیار خیزد و روباه سیاه و سرخ و ملمع، و موی سنجاب و سمور و قاقم و فنک و سیبجه و ختو و غرغرا و خیزد. و جایی کم نعمت و خواسته ایشان این آلاست کی گفتیم و گوسپند و گاو و اسب است، و اندرین ناحیت آبهاء بسیارست و بی عدد و توانگرترین ترک کنند. و تا تارهم جنسی از تغزغز اند.

۱- جینانجک^۲ - قصبه تغزغز است، شهری میانه است. و مستقر

ملکست و بحدود چین پیوسته است ، بتابستان اندروی سخت گرم بود و بزستان سخت خوش بود .

۲- و بنزدیکی وی کوهیست آنرا طفقان خوانند ، و از پس این کوه پنج دهست ، و نام دهها اینست: کوزار ک، جملک، بنجیک، بارلغ ، جامغر ، و ملک تغزغز بتابستان باین ده بنجیک نشینند ، و اندر شمال تغزغز صحرا ییست ، میان تغزغز و خرخیز برود تابناحیت کیماک .

۳- کمسیغیا - دهیست اندر میان دو کوه .

۴- ستک - ناحیتی خردست و اوراسه دهست .

۵- ارک - شهری خردست و بنزدیکی رود خولندغونست و اندروی میوه‌ها بسیارست مگر انگور ، و اوراهفت دهست و گویند کی ازارک و نواحی وی بیست هزار مرد بیرون آید .

۶- کرارخون^۱ - دهیست اندر میان ریگ، اندک نعمت و بسیار مردم .

۷- دهها بکتگین - پنج دهست و از آن سفیدان است ، و اندروی ترسایان و گبرکان و صابیان^۲ نشینند ، جایی سردسیر است ، و کوه از گرد او برآمده .

۸- کومسارت - دهیست بر سر کوهی و مردمان وی صیادانند .

۹- خمود^۳ - جایست کی اندروی مرغزارها و گیاهوارها و خیمها

۱- کوارخون ؟ ۲- شاید منظور از صابیان، بودائیان باشد و با §۳۴ قسمت ۱۷ اختلاف دارد . ۳- «خمول» یا «قمول» .

و خر گاهه‌ها تغزغزیانست و خداوندان گوسپندانند.

۱۸- جملیکث- دهیست بزرگ و مهترایشان را بیغو^۱ خوانند، بیغویان آنجا نشایند و کیمیا کیان و خلخیان و یغمایان بهر وقتی این ده را غارت کردند.

۱۱- تنزاغ ارت^۲- کوهیست از خاک منزل بازرگانانست.

۱۲- مابنح جراباس- منزلیست و اندروی آییست بزرگ و گیاه بسیار.

۱۳- بلخمکان- منزلیست کی در قدیم اندرو تغزغزیان بودند و اکنون ویرانست.

۱۴- سدنک- منزلیست کی دایم اندروی برف و باران بود.

۱۵- محسک ارت- منزلیست.

۱۶- ایرگوز کوکث- منزلیست اندروی چراگاه و چشمه‌ها آبست

۱۷- اغراج ارت- منزلیست و هرگز از برف خالی نبود و اندروی

دگان و گوزنان باراند، و از این کوه سروء گوزن اقتد بسیار.

§ ۱۳- سخن اندر ناحیت یغمیاء^۳ و شهرهای وی

مشرق وی ناحیت تغزغز است، و جنوب وی رود خولند غونست کی

اندر رود کچا افتد و مغرب وی حد و دخلخ است، و این ناحیت کی اندر

۱- بیغو. ۲- تبراغ ارت درست بمعنی گذرگاه و گردنه‌ها کی است. ۳- یغما.

وی کشت و برز نیست مگر اندک و از وی مویها بسیار خیزد و اندر او
 صیدها بسیارست، و خواسته ایشان اسبست و گوسپند، و مردمانی سخت-
 اند و قوی و جنگ کن و با سلاح بسیار، و ملک ایشان از اولاد ملک تغزغز
 است، و این یغما یان را قبیلهای بسیار است، و گویند کی ایشانرا هزار و
 هفتصد قبیله است معروف، کی اندر میان ایشان بشناسند، و مرملو ک خویش
 رانماز برند عوام و خواصشان. و بلایان هم قومی اند از یغما با تغزغز یان اندر
 آمیخته، و اندر او دههاست اند کی.

۱- کاشغر [۱۷b]- از چینستانست و لکن بر سر حدیست میان یغما و تب
 و خرخیز و چین و مهتران کاشغر اندر قدیم از خلخ بودندی یا از یغما و کوه
 اغراج ارت اندر میان ناحیت یغما برود.
 ۲- بر توج^۲ - دهی بود آبادان از یغما، مار بروی غلبه گرفت و مردمان
 از آن ده برفتند.

۳- خیر کلی^۳ - دهیست بزرگ و بر توجیان^۴ اند و اندروی سه گونه
 ترک است: یغمائی، خلخی، تغزغزی.

§ ۱۴ - سخن اندر ناحیت خرخیز

مشرق وی ناحیت چین است و دریای اقیانوس مشرقی و جنوب وی
 حدود تغزغز است و بعضی از خلخ، و مغرب وی از حدود کیمکا کست^۵ از

۱- یغما. ۲- * ارتوج. ۳- خیر مکی هم خوانده میشود. ۴- ارتوجیان. ۵- کیماکست.

ویرانی شمال و اندر ناحیت ازوی هیچ آبادانی نیست و این ویرانی شمال است کی آنجا مردم نتواند بود، از سختی سرما. و از این ناحیت مشک بسیار افتد و مویه‌ها بسیار و چوب خدنگ، و چوب خلنج و دسته کار^۱ ختوخیزد و ملک ایشانرا خرخیز خاقان خوانند. و این مردمان^۲ اندکی طبع ددگان دارند، و درشت صورت اند و کم موی و یداد کار و کم رحمت و مبارزو جنگ کن، و ایشانرا با همه قومی کی از گرداگرد ایشانست جنگ است و دشمنی است و خواسته ایشان از جهازها خرخیزست و گوسپند و گاو و اسب و می گردند بر آب و گیا و هوا و مرغزار و ایشان آتش را بزرگ دارند و مرده را بسوزند، و خداوندان خیمه و خرگاهند، و شکار کننده و نخچیر زنند.

۱- فوری^۳ - نام قومی است هم از خرخیز اندر مشرق از خرخیز باشند ایشان و بادیگر خرخیزیان نیامیزند، و مردم خوارند و بی رحم و زفان ایشان دیگر خرخیزیان ندانند و چون وحشی اند.

۲- و از زیروی شهر است کمجکت خوانند، خرخیز خاقان آنجا نشیند.

۳- کسیم - نام قومی است از خرخیز بیرون کوه نشسته اند با خرگاهها و صید موی و مشک و ختو و آنچ بدین ماند کنند و قومی دیگر اند از خرخیز

سخن ایشان بخلخ نزدیکترست و لباسشان چون لباس کیماک است و هیچ نوع را از خرخیزدهها و شهرها نیست البته و همه خرگاههاست، الا آنجا کی نشست خاقان است.

§ ۱۵ - سخن اندر ناحیت خلخ و شهرهای وی

مشرق وی بعضی از حدود تبست و حدود یغما و حدود تغزغز، و جنوب وی بعضی از حدود یغما و ناحیت ماوراءالنهرست و مغرب وی حدود غوز و شمال وی حدود نخس و چگل و تغزغز. و این ناحیت است آبادان و بانمت. ترین ناحیت است از نواحی ترک و اندروی آبهاء روانست و هواء معتدلست و از اومویهها گوناگون خیزد و مردمانی اند بمردم نزدیک و خوش خو و آمیزنده. و ملوک خلخ را جغوی خواندندی و اندر قدیم ویغونیز خواندندی و اندروی شهرها و دههاست. و این خلخیان بعضی صیادانند و بعضی کشاورز [ی] کنند. و بعضی شبانان اند و خواسته ایشان گوسپند است و اسب و مویهای گوناگون و مردمانی جنگی اند و تاختن برنده.

۱- کولان، ناحیتی خردست و بمسلمانی پیوسته و اندرو کشت و برزست.

۲- مرکی - دهیست و اندروی خلخیانند و بازار گانان نیز افتند آنجا و میان این دوده سه قبیله خلخیانند: [۱۸a] بیستان، خیم، بریش خوانند ایشان را.

۳- نون کت^۱ بنزدیکی کوهست^۲، اورون عارج^۳، شهری بوده است و اکنون ویرانست، و جای دزدان است، منزلیست و اندروی اندکی خرگاههاست از آن خلخیان.

۴- غنکسیر، دهیست بزرگ و اندروی قبیلهاء بسیارست از خلخ و جایی آبادان.

۵- توزون بلغ، دهیست با کشت و برز و آب روان و نعمت. و حدیست میان خلخ و یغما.

۶- بنزدیکی توزون عارج^۴ دریای توز کو کست^۵ کی هفت قبیله خلخ رانمک از نجاست.

۷- کو کیال، اتلنغ، لولغ، سه دهست آبادان و بانعمت پیرا کوه نهاده است و دهقان وی برادران ییغو بودندی.

۸- اوز کت و ملجکث، و دهست پیرا کوه نهاده آبادان و بانعمت و پادشایی جیغوی.

۹- کرمین کث، اندروی خلخیانند اندک ایشان را لبان خوانند، دهیست بزرگ و بانعمت و جای بازرگانان ازهرجای.

۱۰- تونل^۶ و تالخره، و دهست اندرمیان کوه نهاده است بر سرحد

میان چگل و خلخ و بدریاء اسکول^۷ نزدیکست و مردمانی جنگی و

۱- * نوی کت. ۲ و ۳- عارج. ۴- توز گول. ۵- * تونک.

۶- ابسی گول.

شجاع ودلاوراندند.

- ۱۱- برسخان، شهریست بر کران دریا آبادان و با نعمت و دهقان او از خلخست و لکن هواء تغزغز خواهند.
- ۱۲- جامغر، شهر کیست خرد از حدود خلخ بر کران ییابان و اندر قدیم از خلخ بودی و پادشایی وی از دست ملک تغزغزست، و اندر وی مقدار دویست قبیله مردم اند و او را ناحیتیست جدا.
- ۱۳- بنحول^۱، اندر حدود خلخ است، و اندر قدیم پادشایی وی از دست تغزغز بودی و اکنون خرخیزیان دارند.
- ۱۴- اقراق^۲، شهریست بسیار مردم اندر میان کوه و رود نهاده.
- ۱۵- اوج، بر سر کوه است و اندر وی مقدار دویست مرد است و این هر دورا خلخیان دارند.

§۱۶- سخن اندر ناحیت چگل

ناحیتیست واصل او از خلخ است و لکن ناحیتیست بسیار مردم، و مشرق او و جنوب او حدود خلخ است. و مغرب وی حدود تخس است، و شمال وی ناحیت خرخیزست و هر چیزی کی از ناحیت خلخ افتد و از ناحیت خرخیز افتد از چگل نیز خیزد، و ایشان را خواسته بسیارست و خداوندان خیمه و خر گاهند. و ایشان را شهرها و دهها اند کست، و

نعمت و خواسته ایشان گاوست و گوسپند واسب و بعضی از ایشان آفتاب
و ستارگان پرستند. و مردمانی نیک طبع اند و آمیزنده و مهربان و پادشاهم
ازیشانست.

۱- سیکول، شهر است بزرگ بر حد میان خلخ و چگیل نزدیک
بمسلمانی، جایی آبادان و بانعمت و بازار گانان.

§ ۱۷- سخن اندر ناحیت تخس و شهرهای وی

مشرق وی حدود چگیل است و جنوب وی خلخ است و کوهستانها
خلخ، و مغرب وی گروهی از خرخیز یا نند، و شمال وی چگل است،
و این ناحیتست بسیار نعمت تر از چگل و ازجا مشک و مویهای
گوناگون خیزد. و خواسته شان اسبست و گوسپند و موی و خرگاه
و خیمه و گردنده اند بزمستان و تابستان بر چراگاه و گیاه خوار
و مرغزارها.

۱- لازنه و فراخیه، دو قوم انداز تخس و هر یکی را ازیشان [۱۸b]
ناحیتی خردست. و دو دهست کی بدین دو قوم بازخوانند.

۲- سویاب، دهیست بزرگ و ازویست هزار مرد بیرون آید.

۳- یکلیغ، دهیست بزرگ و بزبان سغدی این ده را سمکنا
خوانند، و دهگان او را ینالبر کین خوانند، و با او سه هزار مرد برنشینند.

۱- این کلمه را «ینالبر کین» نیز میتوان خواند و احتمال دارد که «ینالبرکتگین»
صحیح آن باشد.

۴- اور کٹ ، میان دودھست از تخس و اندرو مردم اند ک و بانعت و مردمان تونگر .

§ ۱۸- سخن اندر ناحیت کیماک و شهرهای وی

ناحیت او ناحیتیست مشرق او جنسی از خر خیزست و جنوب وی رود ارثشت ورود آتل و مغرب وی بعضی از خفچاخست^۱ و بعضی ویرانی شمال و شمال او آنجاست از شمال کی اندرا و مردم نتواند بودن ، و این ناحیتیست کی ایشان رایک شهرست و بس ، و اندرو قیلها و بسیارست و مردمانش اندر خر گاه نشینند و گردنده اند بر گیاخوار و آب و مرغزار ، تابستان و زمستان ، و خواسته ایشان سمورست و گوسپند ، و طعام ایشان بتابستان شیرست و بزستان گوشت قدید ، و هر وقتی که میان ایشان و میان غوز صالح بود بزستان بر غوز و روند و ملک کیماک را خاقان خوانند ، و او را یازده عاملست اندر ناحیت کیماک و آن اعمال بمیراث بفرزندان آن عامل باز دهند .

۱- اندر از خفچاق^۱ ناحیتیست از کیماک و مردمانش بیعضی اخلاق بغوز مانند .

۲- قرقرخان ، ناحیتی دیگرست از کیماک و مردمانش اخلاق خر خیزیان دارند .

[۱] معادل عربی این ترکیب « مادون خفچاق » است . شاید منظور « خفچاق اندرونی » باشد .

- ۳- یفسون یاسو ، ناحیتی دیگرست از کیماک ، میان رود آتل و میان رود ایش و مردمانی بیشتر بانعت ، و کاری ساخته تر دارند .
- ۴- نمکيه ، شهر یست اندر کیماک مستقر خاقان بتابستان اینجا باشد ، و میان این شهر و میان طرار^۱ هشتاد روزه راهست سوار را کی بشتاب رود
- ۶- ده چوب ، دهیست بر کران آب نهاده و آبادان و اندروی بتابستان مردم بسیار باشند .

§ ۱۹ - سخن اندر ناحیت غوز

ناحیتیست مشرق وی بیابان غوز و شهر هاء ماوراءالنهر و جنوب بعضی هم ازین بیابان ، و دیگر دریا خزرانست ، و مغرب و شمال او رود آتل است ، و مردمانی شوخ روی و ستیزه کارند و بدرگ و حسوداند ، و گردنده اند بر چراگاه و گیاخوار [به] تابستان و زمستان ، و خواسته ایشان اسبست و گاو و گوسپند ، و سلاح و صید اندک . و اندر میان ایشان بازرگانان بسیارند و هم از غوز و هم از ایشان هر چیزی را کی نیکو بود و عجب بود نماز برند ، و طیبیان را بزرگ دارند و هر گاه کی ایشان را به بینند نماز برند و این پچشکانرا بر خون و خواسته ایشان حکم باشد ، و ایشان راهیچ شهر نیست و مردمانی باخرگاه بسیارند و مردمانی اند با سلاح و آلات و دلیری و شوخی اندر حرب و ایشان بهر وقتی بغزو آیند بنواحی

اسلام بهر جایی کی افتد و بر کوبند و غارت کنند و زود باز گردند .
و هر قبیله را از ایشان مهتری بود از ناسازندگی با هم .

§ ۲۰- سخن اندر ناحیت بجناک ترک

ناحیت مشرق او حدود غوزست [۱۹۸] و جنوبش حدود برطاس و
وبراداس است . و مغربش حدود مجفری و روس است و شمالش روئا^۱ است
و این ناحیت با همه احوال بکیماک ماند و با هر که از گرد اوست حرب
کنند و ایشان راهیچ شهر نیست و مهترشان هم از ایشانست .

§ ۲۱- سخن اندر ناحیت خفچاخ

خفچاخ را حد جنوبش به بجناک دارد و دیگر همه با ویرانی شمال
دارد کی اندر وی هیچ حیوان نیست و ایشان قومی اند از کیماک جدا
گشته و بدین جای مقام کرده و لکن بدخو تر اند از کیماکیان و ملک
ایشان از دست ملک کیماکست .

§ ۲۲- سخن اندر ناحیت مجفری

مشرق او کوهیست ، و جنوب وی قومی ترسیانند و ایشان را
و تندر خوانند . و مغرب و شمالش نواحی روسست . و این ناحیت را مقداریست
هزار مردست کی باملکشان بر نشینند . و ملک این ناحیت را خلت^۲ خوانند

و این ناحیت مقدار صد و پنجاه فرسنگ درازای اوست اندر صد فرسنگ پهنای وی و بزمستان بر کران رودی باشند کی میان ایشان و روسست و طعام ایشان ماهی باشد و بدان زندگانی گذرانند و مردمانی بسیار خواسته اند و سفله. و این ناحیت بسیار درخت و با آبهای روان و نیکو روی اند و باهیت اند. و ایشان با همه کافران کز گرد ایشان است حرب کنند و این مجفوری بهتر آیند.

و این همه کی ما یاد کردیم انواع تر کست اندر جهان و اکنون نواحی اسلام همه یاد کنیم و آنگه باقی نواحی کافران یاد کنیم کی اندر حدود مغرب اند.

§ ۲۳ - سخن اندر ناحیت خراسان و شهرهای وی

ناحیت مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بعضی از حدود خراسانست و بعضی بیابان کرگس کوه و مغرب وی نواحی گرگانست و حدود غور. و شمال وی رود جیحون است. و این ناحیت بسیار بزرگ با خواسته بسیار و نعمتی فراخ. و نزدیک میانه آبادانی جهانست و اندر وی معدنهای زرست و سیم و گوهرهای کی از کوه خیزد. و ازین ناحیت اسب خیزد و مردمان جنگی. و درترکستانست. و ازو جامه بسیار خیزد و زر و سیم و پیروزه و داروها. و این ناحیت با هوای درست و مردمان با ترکیب قوی و تن درست. و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی

و پادشای ماوراءالنهر جدا و اکنون هردو یکست. و میر خراسان بیخارا نشیند و ز آل سامان است و از فرزندان بهرام چوین اند و ایشانرا ملک مشرق خوانند و اندر همه خراسان عمال او باشند. و اندر حدهاء خراسان پادشاهانند و ایشانرا ملوک اطراف خوانند.

۱- نشابور - بزرگترین شهر است اندر خراسان و بسیار خواسته تر و یک فرسنگ اندر یک فرسنگ است و بسیار مردم است و جای بازرگانان است و مستقر سپاه سالارانست و او را قهندز است و ربض است و شهرستانست و بیشتر آب این شهر از چشمه است کی اندر زمین پیاورده اند. و ازوی جامهای گوناگون خیزد پشم و پنبه. و او را ناحیتیست جدا و آن سیزده [۱۹b] روستاست و چهارخان.

۲- سبزوار - شهر کیست خرد بر راهری و قصبه روستائی است.

۳- خسروگرد - بنزدیک اوست، شهر کیست خرد.

۴- بهمن آباد و مزینان - دو شهر کست خرد بر راهری و اندروی کشت

و برز بسیارست.

۵- آزاذوار - شهر کیست اندر میان بیابان و بانعمت و بر راه گران.

۶- جاجرم - شهر کیست بر راه گران بر سر حد و بار کده گران

است و آن کومش و نشابورست.

۷- سبراین - شهر است آبادان و بانعمت.

۸- جرنگان و سینگان ، خوجان ، راوینی - شهر کهایبی اند با کشت و برز بسیار و آبادان و اندر میان کوه و دشت نهاده و این همه از حدود نشابورست .

۹- نسا - شهر یست بردامن کوه نهاده ، اندر میان کوه و بیابان ، بانعت بسیار و هوای بدو آبهای روان .

۱۰- باورد - اندر میان کوه و بیابانست . جایی بسیار کشت و برز و هوایی درست و مردمانی جنگی .

۱۱- طوس - ناحیتیست و اندر وی شهر کهاست ، چون طوران و نوقان ، بروغون^۱ ، رایگان ، بنواذه . و اندر میان کوههاست . و اندر کوههای وی معدن پیروزه است و معدن مس است و سرب و سرمه و شبهه و دیگر سنگین و سنگ فسان ، و شلوار بندو جورب خیزد . و بنوقان مرقد مبارک علی بن موسی الرضا است و آنجا مردمان زیارت شوند و هم آنجا گور هارون الرشیدست و از وی دیگر سنگین خیزد .

۱۲- میهنه - شهر کیست از حدود باورد و اندر میان بیابان نهاده .

۱۳- ترشیز و کندر ، بنابد ، تون ، کری - شهر کهایبی اند از حدود کوهستان است و نشابور با کشت و برز بسیار .

۱۴- قاین - قصبه کوهستانست و از گردوی خندق است و او را قهندز

است و مزگت جامع و سرای سلطان اندر قهندز است و جایی سرد سیر است.

۱۵- طبسین- شهر یست گرم سیر و اندر و خرماست و آب ایشان از کارین است و اندر میان ییابان است.

۱۶- کُری- اندر میان ییابانست و ازو کرباس خیزد.

۱۷- طبس مسینان- اندر میان کوه و ییابانست و جایی بانعمتست.

۱۸- خُور^۱ و خُشب- دوشهرست بر کرانه ییابان و آب ایشان از کارینست و خواسته مردمان این شهر بیشترین چهار پای است.

۱۹- پوژکان، خایمند، سنگان، سلومد، زوزن- شهر کهایبی اند از حدود نشابور و جایهای بسیار با کشت و برزند و از این شهر کها کرباس خیزد.

۲۰- هری- شهر بزرگست و شهرستان وی سخت استوار است و او را قهندز است و ربض است، و اندر وی آبهاء روان است و مزگت جامع این شهر آبادان تر مزگتهاست بمردم از همه خراسان و بردامن کوه است و جای بسیار نعمتست و اندروی تازیانند بسیار و او را رودیست بزرگ کی از حد میان غور و گوزگانان رود و اندر نواحی او بکار شود. و ازو کرباس و شیر خشت و دوشاب خیزد.^۲

۱- امروز با اشباع «واو» تلفظ میشود. ۲- در حاشیه های صفحات ب ۱۹ و

۲۰a مطالبی راجع به رو نوشته شده است. ن. ک. بملحقات قسمت A.

۲۱- بوشنگ- چند نیمه از هریست و از گردوی خندق است، و
اورا حصار یست استوار، و اندروی درخت عرعرست، و اندروی گیاهی
است کی شیراو [۲۰a] تریا کست زهر مارو کژدم را.

۲۲- نوژگان- شهر کیست آبادان و بسیار نعمت، اندر میان کوه.

۲۳- خرگرد- شهر کیست خرد، مردمان او خداوندان چهار پای اند.

۲۴- باذغیس- جایی آبادانست و با نعمت بسیار، و او را نزدیک سیصد

دهست.

۲۵- کاتون- شهر کیست، آب ایشان از چاهست و از باران و ازو
اسبان نیک خیزد.

۲۶- خجستان- ناحیتیست اندر کوه و او را کشت و برز بسیارست و
مردمانی جنگی اند.

۲۷- کوه سیم- شهر کیست ببرا کوه و اندروی معدن سیمست و از بی
هیزمی دست باز داشته اند.

۲۸- مالن- از هریست، و ازوی میویز طایفی خیزد نیک.

۲۹- اسبزار^۲- او را چهار شهرست چون: کواژان، ارسکن، کوژد،
جراشان و این هر چهار اندر مقدارشش فرسنگست، جایی با نعمت است، و
مردمان او خوارج اند و جنگی، و در این ناحیت کوه بسیار است و استوار.

۳۰- سرخس - شهری است بر راه و اندر میان ییابان نهاده ، و ایشانرا یکی خشک رود است کی اندر میان بازاری می گذرد و بوقت آب خیز اندر و آب رود و بس ، و جایی با کشت و برز بسیار است ، و مردمانی قوی تر کیب اند و جنگی ، و خواسته ایشان شتر است .

۳۱- بون شهر کیست ، قصبه گنج روستا است ، جای بسیار نعمتست و اندروی آبها روانست ، و ازوی دوشاب خیزد .

۳۲- کیف - شهر کیست خرد هم چون بون است .

۳۳- بغشور - اندر میان ییابانست ، و آبشان از چاههاست .

۳۴- کروخ - شهر کیست با ناحیت آبادان ، و اندر میان کوههاست و ازو کشمش خیزد .

۳۵- شورمین - شهر کیست از عمل هری .

۳۶- غرچستان - ناحیتیست ، قصبه او بشین است ، مهتر این ناحیت را شار خوانند ، جایی بسیار غله و کشت و برزو آبادانست ، و همه کوه است ، و مردمان این ناحیت مردمانی اند سلیمونی بد ، و شبانان اند و برزیگر .

۳۷- دزه - شهر کیست بر دامن کوه ، و رود مرو بمیان او بگذرد ، و جایی خوشست و میوهها بسیار .

۳۸- مرود - شهر یست با نعمت و آبادان و بر دامن کوه نهاده است ، و میوه بسیار ، و رود مرو بر کران او بگذرد .

۳۹- دزحنف^۱ شهر کیست اندر میان صحرا، با کشت و برز بسیار،
واندروی آبهاء روانست.

۴۰- پر کدر^۲ - بر کنار رود مرو نهاده است. و او را قهندز است
استوار، و اندروی گبر گانند، و ایشان را به آفریدیان خوانند.
۴۱- کیرنک^۳ - شهر یست خرد.

۴۲- مرو- شهری بزرگست و اندر قدیم نشست میر خراسان آنجا بودی
و اکنون [به] بخارا نشیند و جایی بانعت است و خرّم، و او را قهندزست، و آنرا
طهمورث کرده است، و اندر وی کوشکهای بسیارست، و آن جای
خسروان^۴ بوده است و اندر همه خراسان شهری نیست از نهاد^۵ بازاروی نیکو
و خراجشان بر آبست، و ازوی پنبه نیک و اشتر غاز و فلاته و سرکه و
آبکامه و جامهای قزین و ملحم خیزد.

۴۳- شنک عبادی^۶ - شهر یست باناحت بسیار و آبادان و بانعت.
۴۴- دندانقان [۲۰b] شهر کیست اندر حصاری مقدار پانصد گام درازاء
اوست اندر میان ییابان، و بیرون ازوی منزلگاه کاروان است.

۴۵- کشمیهن، مسفری، ماشان، سوسنقان، شابرنجی؟، زرق - این
شهر کهایی اند خرد و بزرگ همه از عمل مرو است، و کشت و برز این

۱- دزحنف. ۲- بر کدز. Barakdiz. ۳- گیرنگ. ۴- پادشاهان

ساسانی. ۵- چیزی افتاده است، از نهاد [وی به] ۶- شنک عبادی بکسر شین و
فتح عین و باء مشدّد.

همه ناحیتها بر آب رود مروست .

۴۶- گوز گانان - ناحیتیست آبادان و بانعمت بسیار و باداد و عدل و ایمن ، و این ناحیتی است کی مشرق او حدود بلخ است و تخارستان تا بحدود بامیان ، و جنوب وی آخر حدود غور است و حدبست ، و مغرب وی حدود غرچستان است و قصبه بشین است تا بحدود مرو^۱ ، و شمال وی حدود جیحون است ، و پادشای این ناحیت از ملوک اطراف است و اندر خراسان اورا ملک گوز گانان خوانند ، و از اولاد افریدونست ، و هرمهتری کی اندر حدود غرچستانست و حدود غور است همه اندر فرمان او اندواز همه ملوک اطراف او بزرگتر است پادشاهی و عز و مرتبت و سیاست و سخاوت و دوست داری دانش ، و از این ناحیت اسباب بسیار خیزد و نمند و حقیقه و تنگ اسب و زیلوی و پلاس خیزد ، و اندراو درختی است خنج خوانند و چوب وی هرگز خشک نشود و نرم بود چنانک بر او گره توان افکندن ، و اندرین پادشایی ناحیتها بسیار است چون :

۴۷- ربوشاران^۲ - کی آن ناحیتیست بزرگ و بسیار نعمت و مردمانی جنگی و از غرچستان گوز گانانست ، و بعضی از آبهای مرو از این ناحیت رود و اندروی معدن زرست ، و مهتران این ناحیت از مهتران اطراف گوز گانانند^۳ و مقاطعه ، بملیک گوز گانان دهند .

[۱] نویسنده نسخه «تابمرو» نوشته و بعداً کلمه «بحدود» را بالای سطر اضافه

۳- در اصل کوز کانند .

۲- ربوشاران؟

کرده است .

۴۸- درمشان - ازدو ناحیتست، یکی ازبست و دیگر از گوز گانان، و این بر بوشاران پیوسته است، و ازین ناحیت آبهارود و با آبهای ربوشاران یکی شود و رود مرو از این آبهاست و مهتر این ناحیت را درمشی شاه خوانند.

۴۹- تمران، تمازان - دو ناحیت است بحدودرباط کروان نزدیک اندر کوهها. و مهترایشانرا تمران فرنده^۱، و تمازان فرنده^۱ خوانند.

۵۰- ساروان - ناحیتست اندر کوهها و مردمانی اند شوخ روی و جنگی و دزد پیشه و ستیزه کار و بی وفا و خون خواره و اندر میان ایشان عصبیتست دایم

۵۱- مانشان - ناحیتست بدر اندره پیوسته، اندر کوهها، و مهتران

اورا اندر قدیم برازبنده خواندندی، و اکنون کاردار از حضرت ملک گوز گانان رود، و این همه ناحیتها بیی است با کشت و برز بسیار، و نعمتی

فراخ، و مهتران این ناحیتها از دست ملک گوز گانان اند و مقاطعه بدو باز دهند، و بیشتر مردمانی اند ساده دل، خداوندان چهارپای بسیار انداز گاو و

گوسپند، و اندرین پادشایی ناحیتها خرد بسیارند، و اندرا و درختی بود کی ازو تازیانه کنند^۲، و اندر کوههای وی معدن زرو سیمست و آهن و سرب و مس و سنگ سرمه و زانگهای گوناگون.

۱- مردو کلمه «فرنده» با سه نقطه روی حرف فاء ضبط شده است و باید تلفظی نزدیک

بواو داشته باشد. [۲] منبوسکی مینویسد بهین فصل زیر شماره ۴۶ مراجعه کنید، و مرجع ضمیر او در جمله «و اندرا و درختی بود کی از او تازیانه کنند» گوز گانان است.

۵۲- طالقان - بر سر حد گوز گانانست و از آن این پادشایست ، و شهری بانعمت بسیارست [۲۱۸] و از او نیک بسیار خیزد و نمدخیزد.

۵۳- جهودان ، شهر یست آبادان و بانعمت ، و بر دامن کوه نهاده و مستقر ملک گوز گانانست ، و وی بلشکر گاه نشیند ، و از شهر تا بلشکر گاه فرسنگی و نیم است. و آن لشکر گاه را در اندره خوانند ، و جایی استوارست ، بر دامن کوه نهاده ، و هوایی خوشتر و درست تر از آن جهودان و پاریاب .

۵۴- باریاب [= پاریاب] - شهر یست بر شاه راه کاروان و بسیار نعمت .

۵۵- نریان - شهر کیست اندر میان جهودان و پاریاب و حداو دو فرسنگست .

۵۶- کرزوان^۱ - شهر یست بر کوه نهاده ، بانعمت بسیار و هوایی خوش و اندر قدیم جای ملوک گوز گانان آنجا بودی .

۵۷- کندرم - و این شهر کیست بانعمت و از او نیک خیزد بسیار .

۵۸- انیر^۲ - قصه گوز گانانست ، و شهری نیکوست و آبادان ، و جای بازار گانانست و بار که بلخ و بانعمت بسیارست ، و بر دامن کوه نهاده است ، و از وی پوسته‌ها گوز گانی خیزد کی همه جهان ببرند .

۵۹- کلار - شهر کیست خرم و آبادان، و بادرختان بسیار و آبهای روان و نعمتی فراخ .

۶۰- اشبورقان - برشاه راهست ، شهر یست با نعمت فراخ ، و اندر میان صحرا نهاده ، و اندر وی آبهای روان .

۶۱- آنْتُخْدُ - شهر کیست اندر میان بیابان ، جایی با کشت و برز بسیار و کم نعمت .

۶۲- سان - شهر یست و مراورا ناحیت یست آبادان ، و ازوی گوسپند بسیار خیزد .

۶۳- رباط کروان - شهر یست بر سر حد گوز گانان ، و اندر کوهه‌ها وی معدن زرست .

۶۴- سنک بن^۲ - از ربو شارانست و منبر او بنو نهاده اند .

۶۵- ازیو - شهر کیست با خر عمل گوز گانان .

و این همه شهرها را کی یاد کردیم از آن پادشایی ملک گوز گانان است ، و اندر بیابانه‌ها این شهر مقدار یست هزار مرد است عرب ، مردمانی اند با گوسپندان و شتران بسیار ، و امیرشان از حضرت ملک گوز گانان رود و صدقات بدو دهند و این عرب تو نگر تراند^۳ از همه عرب کی اندر خراسان اند پراکنده بهر جایی .

۱- در حاشیه «اندخو» . ۲- سنگ بن . ۳- در اصل : تو نکر ترند .

۶۶- حوش- دهیست بزرگ خرم و آبادان ، اندر میان بیابان نهاده
 و از آن این پادشاه است و این عرب بتابستان اینجا بیشتر باشند .
 و این ناحیت را روستاها و ناحیتها بزرگ بسیارست ، ولکن شهرها
 بامبر اینست کی مایاد کردیم .

۶۷- بلخ - شهری بزرگست و خرم و مستقر خسروان بوده است اندر
 قدیم ، و اندر وی بناهای خسروانست با نقشها و کار کرد ها عجب و
 ویران گشته ، آنرا نوبهار خوانند و جای بازار گنان است و جایی
 بسیار نعمتست و آبادان ، و بار کده هندوستان است ، و او را رودیست
 بزرگ از حدود بامیان برود ، و بنزدیک بلخ بدوازده قسم گردد و بشهر
 فرود آید ، و همه اندر کشت و برز روستاها و بکار شود و از نجا ترنج
 و نارنج و نی شکر و نیلوفر خیزد ، و او را شهرستانست باباره محکم ، و اندر
 ربض او بازارها بسیارست .

۶۸- خلم - میان بلخ و تخارستانست و اندر صحرا نهاده بردامن کوه
 و او را رودیست و خراجشان بر آبست و جایی بسیار کشت و برز است .
 ۶۹- تخارستان- [۲۱b] ناحیتیست نعمت او بیشتر از کوهست و اندر
 صحراهای وی جای ترکان خلخ است ، و ازین ناحیت اسب خیزد و
 گوسپند و غله بسیار و میوه های گوناگون .

۷۰- سمنگان - شهریست اندر میان کوه نهاده ، و آنجا کوهها

است از سنگ سپید چون رخام و اندر وی خانهای کنده است و مجلسها و کوشکها و بت خانهاست و آخر اسبان ، باهمه آلتی کی مر کوشکها را بیاید ، بروی صورتهاء گوناگون از کردار هندوان نگاشته ، وازو نید نیک خیزد و میوه بسیار .

۷۱- سکلکند - شهر کیست اندر میان کوهها نهاده ، بسیار کشت و برز ، و جای درویشان .

۷۲- بغلان - هم چون سکلکند است .

۷۳- ولوالج- شهر یست خرم و قصبه تخارستان است ، و با نعمتهاء بسیار و آب روان ، و مردمان آمیزنده .

۷۴- سکیمشت- ناحیتیست کی اندروی کشت و غله بسیارست .

۷۵- واز پس این سکیمشت پادشائیست خرد اندر شکستیها و کوهها آنرا یون خوانند ، و دهقان او را پاخ خوانند ، و قوتش از امیر ختلانست واز آن ناحیت نمک خیزد .

۷۶- طایقان - شهر یست برحد میان تخارستان و ختلان ، جائیست بردامن کوه با کشت و برز بسیار .

۷۷- اندر آب - شهر کیست اندر میان کوههاست ، جایی بسیار غله و کشت و برز ، و او را دورودست ، و سیمهایی کی از معدن پنجهیر و جاریانه افتد اینجا آنرا درم زنند ، و پادشای او را شهر سلیر خوانند .

۷۸- بامیان- شهرست برحد میان گوزگانان و حدود خراسان ، و بسیار کشت و برز است ، و پادشای اورا شیر خوانند ، و رودی بزرگ بر کران اوهمی گذرد ، و اندر وی دوبت سنگین است ، یکی را سرخ بت خوانند و یکی را خنک بت .

۷۹- پنجهر و جاریانه - دوشهرست و اندر وی معدن سیمست ، و رودی میان این دوشهر بگذرد ، و اندر حدود هندوستان افتد .
۸۰- مدر، موتی^۱، دوشهر کست خرد اندر میان [کوه؟] از حدود اندراب .

§ ۲۴- سخن اندر ناحیت حدود خراسان و شهرهای وی

ناحیتست کی مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بیابان سندست و بیابان کرمان ، و مغرب وی حدود هریست ، و شمال وی حدود غرچستان است و گوزگانان و تخارستان ، و این ناحیتست بعضی از و گرم سیرست و بعضی سردسیر ، و از کوههای وی برده غوری افتد بخراسان و جایی بسیار کشت و برز است ، و آلات هندوستان بدین ناحیت افتد
۱- غور- ناحیتست اندر میان کوهها و شکستگیها ، و اورا پادشائست کی غور شاه خوانند ، او را قوتش از میر گوزگانانست ، و اندر قدیم این ناحیت غور همه کافران بودندی ، اکنون بیشتر مسلمانان اند و ایشان را شهر کهاودهها بسیار است و ازین ناحیت برده وزره و جوشن و

۱- این کلمه «موی» نیز خوانده میشود.

سلاحهائیکو افتد، و مردمانش بدخواه اند و ناسازنده و جاهل، و مردمانش سپیدند و اسمر.

۲- سیستان - ناحیتیست قصبهٔ اورا زرننگ خوانند، شهری باحصار است، و پیرامن او خندق است کی آتش هم از وی بر آید، و اندر وی رودهاست، و اندر خانه‌های وی آب روانست. [۲۲a] و شهر او را پنج درست از آهن، و ربض او بارهٔ دارد، و او را سیزده درست و گرم سیرست و آنجا برف نبود، و ایشانرا آسیاهاست برباد ساخته، و از آنجا جامه‌های فرش افتد بر کردار طبری؛ و زیلویها بر کردار جهرمی و خرماي خشک و انگزد.

۳- طاق - شهر کیست باحصار محکم و مردم بسیار.

۴- کش^۱ - شهر یست و او را ناحیتیست آبادان و با نعمت و آبهای روان و هوای خوش بر کران رود هیذمند نهاده.

۵- نه - شهر کیست آبادان و با کشت و برز بسیار و پشه اندر وی نشود.

۶- فره - شهر کیست گرم سیر و اندر وی خرماست و میوه‌های بسیار.

۷- قرنی - شهری خردست پسران لیث کی پادشایی بگرفتند از آنجا بودند.

۸- خواش - شهرست و اورا آبهای روانست و کاریزها و جایی با نعمتست .

۹- بست - شهری بزرگست بآبارهٔ محکم بر لب رود هیدمند نهاده با ناحیتی بسیار و در هندوستانست ، و جای بازرگانان است ، و مردمانی - اند جنگی و دلاور و از میوه‌ها خیزد کی خشک کنند و بجایها برند ، و کرباس و صابون خیزد .

۱۰- حالکان^۱ - شهر کیست با آب روان و بیشتر [مردمان] وی جولاهه‌اند .

۱۱- سروان ، شهر کیست و اورا ناحیتی خردست کی الین خوانند و گرم سیراست و اندروی خرما خیزد و جایی استوارست .

۱۲- زمین داور - ناحیتی است آبادان و بر سر حدست میان غور و بست و او را دوشهرست تک^۲ ، درغش ، و این هر دو ثغراند بر روی غور ، و اندر درغش زعفران روید بسیار ، و پیوسته است بناحیت درمشان بست .

۱۳- بغنی - شهرست بنزدیک غور و اندر وی مسلمانان اند .

۱۴- بشلنگک - از غورست جایی با کشت و برز بسیارست .

۱۵- خوانین - از غورست و اندر وی مقدار سه هزار مرد است .

۱۶- رخذ ، ناحیتیست آبادان و با نعمت بسیار و او را ناحیتیست جدا ،

فیجوانی^۳ قصبهٔ رخذست .

۱۷- کهک، رودان - دوشهر کست بانعت و کشت و ازوی نمک خیزد.

۱۸- بالس - ناحیتیست اندر میان یابان، جایی بسیار کشت و برز و کم نعمت است و اندر وی شهرهاست چون: سفنجایی، کوشک، سیوی، و مستقر امیر شهر کوشک است.

۱۹- غزنی - شهر یست ببرا کوه نهاده و بانعت سخت بسیار، و اندر هندوستان است، و از قدیم از هندوستان بوده است، و اکنون اندر اسلامت و سرحدیست میان مسلمانان و کافران، و جای بازرگانان، و با خواسته بسیار.

۲۰- کابل - شهر کیست و او را حصار یست محکم و معروف باستواری و اندروی مسلمانان اند و هندوان اند، و اندر وی بت خانهاست و رای قنوج را ملک تمام نگردد تا زیارت این بت خانه نکند و لوای ملکش اینجا بندند.

۲۱- استاخ، سکاوند، دوشهر کند خرد بردامن کوه نهاده، و سکاوندرا حصار یست محکم و جایی بابسیار کشت و برزست.

۲۲- و اندر غزنین و حدود این شهر کها کی یاد کردیم جای ترکان خلخ^۱. و این ترکان خلخ^۲ [۲۲b] نیز اندر حدود بلخ و تخارستان و بست و گوزگانان بسیارند.

واما غزنین و آن ناحیتها کی بدو پیوسته است ، همه را بزابلستان باز خوانند .

۲۳- بروان^۱ - بروان شهر یست بانعمت و جای بازرگانان و درهندوستان است .

۲۴- بدخشان - شهر یست بسیار نعمت و جای بازرگانان ، و اندروی معدن سیمست و زرو بیجاده و لاچورد و از تبت مشک بدانجا برند .

۲۵- در تازیان - جائیست کی اندر دربندیست ، میان دو کوه و بر اودریست کی کاروان بدان در بیرون شوند و آن بند مأمون خلیفه کرده است .

۲۶- ده سنکس^۲ - دهیست بزرگ و آبادان و اندروی مسلمانان اند و نزدیک وی عقبه یست کی اورا عقبه سنکس خوانند .

۲۷- سقلیه^۳ - دهیست بزرگ .

§۲۵- سخن اندر ناحیت ماوراءالنهر و شهرهای وی

ناحیتیست کی حدود مشرق وی حدود تبتست ، و جنوب وی خراسان است و حدود خراسان و مغرب وی غوزست و حدود خلخ ، و شمالش هم حدود خلخ است . و این ناحیتیست عظیم و آبادان و بسیار نعمت و در ترکستان ، و جای بازرگانان ، و مردمانی اند جنگی و غازی پیشه

و تیرانداز و پاك دين، و اين ناحيتي با داد و عدلست و اندر كوههاي وي معدن سيمست و زر سخت بسيار، با همه جوهرهاي گدازنده كي از كوه خيزد، با همه داروها كي از كوه خيزد، چون زاگك و زرينخ و گوگرد و نوشادر.

۱- بخارا، شهري بزرگست و آبادان ترين شهر است اندر ماوراءالنهر و مستقر ملك مشرقست، و جايي نمناكست و بسيار ميوها و با آبهاي روان، و مردمان وي تيراندازند و غازي پيشه، و ازو بساط و فرش و مصلي نماز خيزد نيكو و پشمين، و شوره خيزد كي بجايها بپرند، و حدود بخارا دوازده فرسنگ اندر دروازه فرسنگست و ديواري بگرد اين همه دركشيده ييك پاره و همه رباطها و دهها از اندرون اين ديوارست.

۲- مغان^۱، خجاذك^۲، دندونه^۳، بومك^۴، مديامجك^۵، جزغنك^۶ - شهر كهائي اند بامنبر، از حدود بخارا، جايهايي آبادان و با كشت و برز بسيار.

۳- فرب^۷ - شهر كيست بر لب جيحون و مير رود آنجا نشيند و اندر ميان يابانست.

۴- ييكند^۸ - شهر كيست اورا مقدار هزار رباطست، زمينش درستست

۱- مغان. ۲- دندونه. ۳- خرغنك. ۴- فرب. ۵- ييكند.

واندر وی گنبد گور خانهاست کی از بخارا آنجا برند .

۵- سفد ، ناحیتیست کی اندر نواحی مشرق جایی نیست از آن خرم تر با آبهای روان و درختان بسیار و هوایی درست و مردمانی مهمان دار و آمیزنده ، ونعمتی فراخ و آبادان و مردمان نرم دین دار بسیارند .

۶- طواویس- شهر کیست از بخارا بر سر حد سفد و اندر وی هر سالی یک روز بازارست کی خلق بسیار اندر وی گرد آیند .

۷- کر مینه ، دبوسی ، [۲۳a] ربنجن - شهر کهایی اند اندر سفد بر راه سمرقند آبادان و با نعمت و آبهای روان و درختان .

۸- کُشانی - آبادان ترین شهر یست اندر سفد .

۹- آرمان^۱ - از کُشانیست .

۱۰- استیخن^۲ جایی خرمست و آبادان و با نعمت بسیار .

۱۱- کنجک^۳ ، فرنک^۴؟ - دوشهرست میان رود و میان استیخن نهاده

۱۲- دران^۴ - شهری خرمست و خردست و از سمرقندست .

۱۳- سمرقند- شهری بزرگست و آبادان است و با نعمت بسیار و

جای بازار گانان همه جهانست و او را شهر ستانست و قهندزست و ربض است ، و از بالای بام بازارشان یکی جوی آب روانست از ارزیر ، و آب از کوه بیاورده ، و اندروی خانگاه مانویانست و ایشانرا نفوشاک خوانند ،

واز وی کاغذ خیزد کی بهمه جهان به برند ورشته قنب خیزد، ورود بخارا
بردر سمرقند بگذرد.

۱۴- ورغسر، بنجیکت-دوشهر کند از سمرقند بر لب رود بخارا نهاده
و قسمت گاه آب بدین ورغسراست.

۱۵- کش-شهری گرم سیرست و اندر وی باران بسیار آید و او را
شهرستان وقهندز وربض است، و او را دورودست کی بر در شهر بگذرد
و اندر کشتهای وی بکار شود، و اندر کوهها وی معدن داروهاست و ازو
استران نیک خیزد و ترنگین و نمک سرخ کی بهمه جهان ببرند.

۱۶- نوقت قریش- شهر کیست با کشت و برز بسیار

۱۷- نخشب- شهر یست بسیار نعمت و آبادان و با کشت و برز بسیار،
و او را یک رودست کی اندر میان شهر بگذرد.

۱۸- سونخ^۲ شهر کیست از نخشب.

۱۹- سکیفن- شهر کیست با کشت و برز بسیار.

۲۰- بزده- شهر کیست کم مردم و بسیار کشت و برز و ایشان را
یکی خشک رودست کی اندر وی بعضی از سال آب رود و بیشتر
آبشان از چاهها و دولا بهاست.

۲۱- کسبه- جایی با کشت و برز بسیارست.

۲۲- ترمذ، شهر یست خرم و بر لب رود جیحون افتاده، و اورا قهندزیست بر لب رود، و این شهر بارگه ختلان و چغانیان است و از وی صابون نیک و بوریاء سبز و بادیزن خیزد.

۲۳- هاشمگرد- شهر کیست با گوسپند و چهار پای بسیار.

۲۴- جرمنگان^۱- شهر کیست با کشت و برزو آبهای روان.

۲۵- چغانیان^۲- ناحیتیست ویران و ناحیتی بزرگست و بسیار کشت و برز، و برزیگرانی کاهل و جای درویشان و لکن با نعمت بسیارست و مردمانی جنگی و دلاور، و این ناحیت هوایی خوش دارد و زمینی درست و آبی گوارنده، و از وی اسب خیزد اندک و جامه پشمین و پلاس و زعفران بسیار خیزد، و پادشاه این ناحیت از ملوک اطرافست و اورا امیر چغانیان گویند،

۲۶- دارزنلی^۳- شهر کیست از گرد او خندق است و از حدود چغانیانست و از وی پای تابه خیزد و گلیمینه و بساط پشمین.

۲۷- چغانیان^۴- شهر یست بزرگ ببرا کوه نهاده و قصبه این ناحیتست جایی با آبهای روان و هوایی خوش و مردمانی درویش

۲۸- باسند، شهر کیست با مردم بسیار بر راه بخارا و سمرقند [۲۳b] جایی استوار و مردمانی جنگی.

۲۹- زینور- شهر کیست با کشت و برز بسیار و کم مردم.

۳۰- نوژان- شهر کیست و اندروی حصار است سخت استوار.

۳۱- دکر، شهر کیست بنزدیک رودنهام نهاده است، و هوایی خوش و [نعمت] بسیار.

۳۲- همواران، شهر کیست بنزدیکی رود گسوان نهاده است و مردم اندک اند.

۳۳- شومان- شهر استوار و ببراکوه نهاده و گرداوباره کشیده و اوراقهندزیست بر سر کوه نهاده، و اندرمیان قهندز چشمه آبست بزرگ، از وی زعفران خیزد بسیار.

۳۴- افریدان- شهر است کم مردم و اندرمیان کوه نهاده.

۳۵- ویشکرد^۱- شهر است استوار، اندرمیان کوه و صحرانها بر حد میان چغانیان و ختلان، و اندروی دایم باد آید، و تربت شمس بلخی رحمة الله علیه آنجاست، و از وی زعفران بسیار خیزد،

۳۶- سروشنه، ناحیتیست بزرگ و آبادان و با نعمت بسیار، و او را شهر و روستاهای بسیار و از وی نیکد بسیار خیزد و از کوههای وی آهن خیزد.

۱- ویشگرت Vayghagirt در حاشیه با قلمی غیر از قلم متن «وی شکرد» اضافه شده است.

۳۷- زامین، شهر یست بر راه خچند و فرغانه و از سر و شنست، و اندر وی حصار یست محکم، جایی با کشت و برز بسیار.

۳۸- چرقان - شهر کیست هم از سر و شنه، جایی آبادان.

۳۹- دزک - شهر کیست اندر وی آب روانست و بنزدیکی او جایست مر سمنده خوانند، و آنجا در هر سالی یک روز بازار بود کی گویند آن روز در آن بازار افزون از صدهزار دینار بازرگانی کنند.

۴۰- نوینجک^۱ - قصبه سر و شنست و مستقر میراین ناحیتست، و جایی بسیار مردم و آبادان و بانعت بسیار و آبها روان.

۴۱- فغ کث، غرق^۲، ساباط، گر کث - شهر کهای انداز حدود سر و شنه با کشت و برز و مردم بسیار.

۴۲- بتمان - ناحیتست اندر کوهها و شکستگیها از حدود سر و شنه و اورا سه حدست، بتمان اندرونی و بتمان میانه و بتمان بیرونی، و این ناحیتست با کشت و برز بسیار، و جای درویشان، و اندروی دهها و روستاهای بسیارست، و اندر کوههای وی معدن نوشا درست بسیار.

۴۳- برغر^۳ - ناحیتست از بتمان میانه و دریاژه اندروست و رود بخارا ازین دریاژه رود، و اندروی آبها در افتد از بتمان میانه.

۴۴- خچند - شهر یست و آن قصبه آن ناحیتست و با کشت و برز

۱- بونجیک. ۲- غرق. ۳- در حاشیه «فرخل» با قلمی غیر از قلم متن.

بسیارست - و مردمانی بامروت و از وی انارخیزد.

۴۵- فرغانه - ناحیتیست آبادان و بزرگ [وبا] نعمتهای بسیار، و اندر وی کوه بسیار و دشت و شهرها و آبهاء روان و درِ تر کستانست، و آنجا برده بسیار افتد تر ک، و اندر کوههء وی معدن زر و سیمست بسیار و معدن مس و سرب و نوشادر و سیماب و چراغ سنگ و سنگ پای زهر، و سنگ مغناطیس و دارو هاء بسیارست، و از و طبر خون خیزد و گیاهایی کی اندر دارو هاء عجب بکار شود، و ملوک فرغانه اندر قدیم از ملوک اطراف بودند، و ایشان را دهقان خواندندی.

۴۶- چذغل^۱ - ناحیتیست از فرغانه و اندر میان کوهها و شکستگیها نهاده، و اندر وی شهر که هاست و دههء بسیار و از وی [۲۴a] اسب خیزد، و اندر وی معدن هاست و از وی گوسپند بسیار خیزد.

۴۷- اخسیکت - قصبه فرغانه است و مستقر امیر است و عمال، و شهری بزرگست بر لب رود خشرت^۲ نهاده و بردامن کوه، و اندر کوه وی معدن سیم و زر بسیارست، مردمانی نیند خواره اند.

۴۸- واتاکت، حداست میان خجند و فرغانه، و شهر کیست با کشت و برز بسیار.

۴۹- یتموخ^۳، شهر کیست کی از وی سیماب خیزد.

۱- در همین فصل بشماره ۶۳ ن. ک، «چذغل» امروز «چغل» خوانده میشود.

۲- Jaxartes - ۳- شوخ؟

۵۰۔ طماخس - نامکاخس ، دوشهر کست پیرا کوه نهاده.

۵۱۔ سوخ - اندر کوهست بر حد میان بتمان و فرغانه واورا شست ده است .

۵۲۔ اوال^۱ - پیرا کوهست واورا دیهاست .

۵۳۔ بغسکان ؟ - از آوالست .

۵۴۔ خوا کند ، رشتان ، زندرامش - شهر کهاییی اند انبوه با کشت وبرز بسیار .

۵۵۔ قبا - شهر یست بزرگ و خرم ترین شهر یست اندر ناحیت فرغانه .

۵۶۔ اوش - جایی آبادانست و بسیار نعمت ، و مردمانی جنگی ، و پیرا کوه نهاده است و برین کوه پاسبانست و دیده بانست کی کافر ترک رانگاه دارد .

۵۷۔ اورشت ، خرساب - دوشهر کند با آبهاء روان و گشادگی و نعمت بسیار و هوای درست .

۵۸۔ اوز کند^۲ شهر یست بر حد میان فرغانه و ترک و بر کرانه وی دو رود بگذرد ، یکی رارود تباغر خوانند ، از بت رود ، و دیگر را بر سخان خوانند کی از خلیخ رود .

۵۹- ختلام- شهر کیست مولود نصر بن احمد میر خراسان اندروی بوده است .

۶۰- کشو کث ، پاب- دوشهر کند آبادان وبا کشت وبرز بسیار واین همه شهرها از ناحیت فرغانه است .

۶۱- بُشت ، کلسکان، یو کند ، کو کث، خشکاب- شهر کهایبی اند یکدیگر نزدیک وبا کشت وبرز بسیار و مردمانی درویش .

۶۲- شلات- ثغری است برروی ترک ک نهاده .

۶۳- ایلاق ، ناحیتیست بزرگ اندر میان کوه و صحرا نهاده و مردم بسیار وبا کشت وبرزو آبادان و مردمانی کم خواسته ، و اندروی شهرها وروستاها بسیار و مردم روستا پیشه ، کیش سپید جامگان دارند ، و مردمانی اند جنگی و شوخ روی ، و اندر کوههء وی معدن سیم وزر است و حدودش بفرغانه وجدغل وچاچ و رودخشرت پیوسته است ، و مهتران این ناحیت را دهقان ایلاق خوانند، و اندر قدیم دهقان این ناحیت را از ملوک اطراف بودندی .

۶۴- نو کث - قصبه ایلاقت ، واورا شهر ستانیست و قهندزست ، و ربض است، و ایشان را رودیست ایلاق خوانند، و این نو کث بر لب او نهاده است .

۶۵- کهسیم شهر کیست ببرا کوه ، و اندر کوه وی معدن سیمست .

۶۶- ذخکت - شهر کیست که از کوه وی داروی موش خیزد.
 ۶۷- یهودلغ ، ابرلغ ؟ ایتلخ ، الخنجاس - شهر کهایی اند بر
 حد فرغانه وایلاق .

۶۸- سامی سبرک - شهر کیست خرم و آبادان.
 ۶۹- برفکسوم ، حنح ، خاس^۱ - شهر کهایی اند با کشت و برز
 بسیار واند ک مردم.

۷۰- غزجند ، شهر کی خرمست و بانعمت .

۷۱- تکث ، شهر کیست باخواستۀ بسیار .

۷۲- کلشچک ، خمبرک ، اردلانکت ، ستبغوا [۲۴b] حناح ،
 شهر کهایی اند یکدیگر نزدیک و آبادان و با کشت و برز بسیار و
 آبهاء روان . اردلانکت قصبۀ این شهر کهاست .

۷۳- کرال ، غزک ، خیوال ، وردول ، کبریہ ، بغورانکت ؟ -
 شهر کهایی اند خرد با کشت و برز بسیار ، و ازجا اسب خیزد و
 یکدیگر نزدیکند .

۷۴- اردکث^۲ ، بغویکت ، فرنکت ، شهر کهایی اند خرد و
 آبادان و بانعمت و یکدیگر نزدیک .

۷۵- جبغوکت ، شهر کی خرمست و لشکر گاه چاچ بودی اندر

قدیم .

۷۶- شکاکب ، نانجباس- دوشهر گست خرم و آبادان واز ایلاق است .

۷۷- تنگت بخارنان - قصبه است و او را ناحیتهاست میان ایلاق وجدغل وچاچ و اندر وی آبهاء روانست و جای بازرگانان است .

۸۸- یالاپان ، شهر کیست ازوی تالب رود پرک فرسنگیست و اندر وی سرای درم زدنست .

۷۹- چاچ^۱ ، ناحیتیست بزرگ و آبادان و مردمانی غازی پیشه ، و جنگ کن و تونگر و بسیار نعمت ، واز وی کمان و تیر خدنگ وچوپ خلنج بسیار افند ، و ملوک وی اندر قدیم ازملوک اطراف بودندی .

۸۰- یکت^۲ ، قصبه چاچ است و شهری بزرگست و آبادان و خرم و مستقر سلطان اندر وی است .

۸۱- نوجکت- شهر کیست کی کشتی بانان کی اندر رود پرک ورود خشرت کار کنند ازنج باشند .

۸۲- کرجاکت ، ترکوس^۳ ، خاتون کت ، دیمغان کت ، دو [کذا] شهر گست خردو آبادان و بارگاه سفد و سمرقندست و آن فرغانه وایلاق است .

۸۳- بناکت - شهر کیست بر لب رود خشرت ، خرم و آبادان .

حرسنکٹ، حر حکت، شتور کٹ، سبکٹ^۱، بھاکٹ، کمکرا^۲ل
شہر کھاییبی اند از چاچ، وازیشان کمانہاء چاچی خیزد و جاییی خرمست
و بسیار نعمت و آبادان.

۸۴۔ اسپجیاب، ناحیتیست بر سرحد میان مسلمانان و کافران، جاییی
بزرگست و آبادان بر سرحد تر کستانست، و ہر چیزی کی از ہمہ
تر کستان خیزد، آنجا افتد و اندر وی شہرہا و ناحیتہا و روستاہا
بسیارست، واز وی نمذ خیزد و کوسپند، و قصبہٴ این ناحیت شہریست
کی اسپجیاب خوانند. شہری بزرگست و بانعمت بسیار و جای سلطان
است و با خواستہٴ بسیارست، و معدن بازرگانان ہمہ جہانست.

۸۵۔ سانیکٹ، شہریست خرم و بانعمت و تونگر.

۸۶۔ ندحکت، شہر کیست خرم و بانعمت بسیار.

۸۷۔ سُتکند، جاییی بانعمت است و بر لب رود نہادہ، و مردمانی
جنگی اند، و اندر وی جای ترکان آشتیست و از قبیلہای ایشان بسیار
مسلمان شدہ است.

۸۸۔ پاراب، ناحیتیست بانعمت و قصبہٴ اورا کدِر خوانند و مردمانی اند
جنگی و دلاور، و جای بازرگانانست.

۸۹۔ و میان اسپجیاب و لب رود، گیاخوار ہمہ اسپجیاب است،

و بعضی از چاچ و پاراب و کنجده، و اندر وی هزار خر گاهست از آن ترکان آشتی کی مسلمان گشته اند.

۹۰- صهران^۱ - شهر یست بانعمت بسیار و جای بازار گانان غوزست.

۹۱- ذرنوخ- شهر کیست بر لب رود نهاده و آبادان و مردم اند ک.

۹۲- سوناخ، شهر کیست [۲۵a] از پاراب و بسیار نعمت و از وی

کمانه‌اء نیک خیزد، کی بجایها به برند.

۹۳- شاجی، طرار^۲، مکانک^۳، فرونک^۴، مرکی، نویک^۵،

شهر کهاییست کی اندر وی مسلمانان و ترکان اند، و جای بازار گانان است و در خلخ و در افرونک^۴ و مرکی و نویک^۵ ترکان بسیارند.

§ ۲۶. سخن اندر ناحیت حدود ماوراءالنهر و شهرهای وی

حدود ماوراءالنهر ناحیتها یست پراکنده بعضی بر مشرق ماوراءالنهر

است و بعضی بر مغرب وی است، اما آنک اندر مشرق ماوراءالنهرست،

مشرق وی حدود تبست و هندوستان، و جنوب وی حدود خراسانست و

مغرب وی حدود چغانیان است، و شمال وی حدود سر و شنست از ماوراءالنهر

۱- ختلان^۶، ناحیت یست اندر میان کوهها، بزرگ و آبادان، و

بسیار کشت و بسیار مردم و نعمتهای فراخ و پادشای وی از ملوک اطرافست

۱- صبران . ۲- طراز . ۳- تکابک^۴ . ۴- تلفظ صحیح این کلمه

و مردمان این ناحیت مردمانی جنگی اند و اندر حدود وی از سوی تبت
مردمانی اند وحشی اندر بیابانها و اندر کوهه‌ها وی معدن سیمست و زر،
وازین [ناحیت] اسبان نیک خیزد بسیار.

۲- هلمک^۱ - قصبه ختلانست و مستقر پادشاهست، شهر است
بیرا کوه نهاده، بسیار مردم باروستانها بسیار.

۳- نچارا - شهر است استوار و اندر میان دورود نهاده، یکی خرناب
و دیگر جیچون، و او را ناحیتیست تا بحدود بدخشان بکشد، و او را
روستاییک خوانند. شهر است از یک سوی جیچونست و دیگری سوی
کوه، جایی بسیار نعمتست و بارگاه ختلانست.

۴- بارغر^۲، شهر است آبادان و بسیار کشت و برزو بسیار مردم.
۵- بارسارغ، منک، ملیات^۳ - شهر کهاییی اندخرد و بسیار نعمت و
آبادان و مردمان جنگی.

۶- وخش - ناحیتیست آبادان و بر کرانه و خشاب نهاده.

۷- هلاورد - قصبه و خش است، شهر است با کشت و برزو روستاه‌ها
بسیار و مردمان تیرانداز و جنگی.

۸- لیو کند^۴ - از وخش است، جایست کسی از وی گوسپند
و خشی خیزد.

۹- راشْت^۱ - ناحیتست اندر کوهها و شکستگی‌ها و اندر میان بتمان و ختلان نهاده باروستاها و کشت و برز بسیار و مهتران این ناحیت را دهقان راشْت خوانند.

۱۰- و گروهی مردمانند کی ایشان را کیمجیان خوانند و اندر حدود ختلان و چغانیان نشسته‌اند، مردمانی اند دلاور و جنگی و دزد پیشه و خواسته ایشان گو سپند است و برده و ایشان را دهها و روستاهای بسیارست و هیچ شهر نیست و اما آنک اندر حدود چغانیان اند، میان شومان و بشکرد ناحیتست کی آنرا سیلاکان^۲ خوانند آنجا باشند و آنک اندر حدود ختلانند میان نملیات^۳ و مُنک باشند، میان کوه و دشت نشسته با آبهای روان و جای خوش و هر گروهی اندر فرمان امیر ناحیت خویش اند و امیران ختلان را و چغانیان چون باید از ایشان یاری خواهند^۴.

۱۱- ترکان کنجینه^۵ گروهی مردمانند اند ک، و اندر کوهی کی میان ختلان و چغانیان اند، اندر دره نشسته‌اند و جایی سخت استوارست و این مردمانی اند دزد پیشه، کاروان شکن [۲۵b] و شوخ روی و اندر آن دزدی جوانمرد پیشه و ایشان تاسی فرسنگ و چهل فرسنگ از گرد آن ناحیت خویش بروند بدزدی و ایشان با امیر ختلان و آن چغانیان پیوستگی نمایند.

۱- راشْت . ۲- بایاء مجهول . ۳- تملیات . ۴- برای معنی کلمه «باری» بزین الاخبار گردیزی چاپ محمد ناظم ص ۲۶ ن. ک. ترکیب «چون باید» در همین کتاب ص ۳۰b آمده است . ۵- کنجینه.

۱۲- در تبت دهیست و آنجا در یست بر کوه نهاده و آنجا مسلمانانند کی باژ ستانند و راه نگاه دارند ، و چون از این دریرون شوی بحدود و خان اندرافتد .

۱۳- رختجب- دهیست از و خان و اندروی گبر کان وخی اند .
 ۱۴- سکا شم^۱ ، شهر یست و قصبه ناحیت از و خان است ، و اندر وی گبر کانند و مسلمانان و ملک و خان^۲ آنجا نشیند ، و از حدود وی روی نمذین ، و تیروخی خیزد .

۱۵- خمداذ- جایست کی اندر [و] بت خانهای و خیانت ، و اندر وی اند کی تبتیان اند ، و بردست چپ او حصار یست کی اندر وی تبتیانند .

۱۶- سنگلنج^۳ - بردامن کوه است و معدن بیجاده بدخشی و لعل اندرین کوهست و بنزدیکی معدن آییست گرم و ایستاده چنانک دست از گرمی دروی نتوان کرد ، و از معدن تابت یک روزونیم راهست .

۱۷- وازنجا بگذری ناحیتی آید او را روستاء ملجم^۴ خوانند .

۱۸- سمرقنداق - دهیست بزرگ و اندروی هندوانند و تبتیانند و و خیانتند و مسلمانان اند ، سر حد است و آخر حدود ما و راء النهرست .

۱۹- بلور- ناحیتیست عظیم و این ناحیت را ملک یست و چنین گوید

۱- اشکاشم . ۲- و خان . ۳- سنگلیج . ۴- بلجم ، ملجم - ۵- ن . ك . ۱۱۵ .

کی ما فرزند آفتابیم و تا آفتاب بر نیاید از خواب بر نخیزد و گوید کی فرزند نباید کی پیش از پدر برخیزد و آنرا بلورین شاه خوانند ، و اندرین ناحیت نمک نبود مگر آنک از کشمیر آرند .

۲۰ - اندراس ۴ - شهر یست کی اندروی تبتیانند و هندوان و ازنجاتا کشمیر دوروزه راهست^۱ } و آن خانها کی اندر صورت میان رخد و مولتان است همه دههاست و منزلهاء کاروانست و اندر یابان جایهای بی نعمت و تنگ علف^۲ .

۲۱ - و اما خوارزم ، انک بر مغرب ماوراءالنهرست حد و د خوارزم است .
۲۲ - کاژ^۳ قصبه خوارزم است و در تر کستان غوزست و بار گاه تر کان و تر کستان و ماوراءالنهرست و خزرانست و جای بازرگانانست و پادشای وی از ملوک اطرافست و او را خوارزم شاه خوانند ، و مردمان وی مردمان غازی پیشه و جنگی اند و شهری با خواسته بسیارست و ازوی روی مخده ، و قزا کنند و کرباس ، و نمند ، و ترف و رخیب خیزد .

۲۳ - خشمیش^۴ - شهر کیست جای بازرگانان و خواسته بسیار است .

۲۴ - نوژابان - شهر یست بابرده و درهء آهین و آبهای روان و مردم بسیار .

۱- دراصل : دوزه راهست . ۲- جمله های میان { } ظاهرأ به § ۲۴ ، ۱۶۰

مربوط است . ۳- کاژ . ۴- دراصل : دریاها

۲۵ - گرگانج، شهرست کی اندر قدیم آن ملک خوارزمشاه بودی و اکنون پادشاییش جداست و پادشای اورا امیر گرگانج خوانند و شهرست با خواسته بسیار و درتر کستان و جای بازرگانان و این دو شهرست: شهر اندرونی و شهر بیرونی، و مردمان وی معروفند بجنک و تیراندازی.

۲۶ - کردناز خاس^۱، بزمینیه - ده قراتگین، سه شهر کند و اندر وی مردمانی اند ک و جایی با کشت و بزر.

۲۷ - کُردر - شهر کیست بامردم بسیار [۲۶a] و کشت و برز و ازوی پوست بره بسیار خیزد.

۲۸ - خیو - شهر کیست خرد باباره و از گرگانج است.

۲۹ - جند، جواره، ده نو - سه شهر کند بر کرانه رود چاچ نهاده از خوارزم برده منزل و از پاراب بریست منزل و ملک غوزان بزمستان بدین ده نوباشد.

۲۷§ - سخن اندر ناحیت سند و شهرهای وی

ناحیتست مشرقوی رود مهرانست و جنوبوی دریاء اعظم است و مغربوی ناحیت کرمانست و شمالوی بیابانست کی بحدود خراسان

۱ - شاید: کردرانخاس Kordarānxās. کردنانخاس و گردنانخاس هم خوانده میشود.

۲ - خیوه.

پیوسته است و این ناحیتست گرم سیر و اندروی بیابانهای بسیار و کوه
اندک و مردمان اسمر و باریک تن و دونده و همه مسلمانان اند و جایی کم
نعمت است و بازار گانان بسیار، و از این ناحیت پوست و چرم و ابانکهای
سرخ و نعلین و خرما و پانید خیزد.

۱- منصوره - شهری عظیم است اندر میان رود مهران چون جزیره.
بسیار نعمت و آبادان - و جای بازار گانان، و اندروی مسلمانانند و پادشاه
ایشان قرشیست.

۲- منجابر، سدوسان - دوشهر است آبادان از ناحیت سند و بر کران
رود مهران نهاده.

۳- لوزوز^۱، مسواهی - دوشهر است از حدود سند، مردمانی اندکی
بازرگانی دریا کنند و جایهای کم نعمت.

۴- دیبل^۲ - شهر است از سند بر کران دریاء اعظم است و جایگاه
بازرگانان، و از آلتها هندوستان و دریا اندروی بسیار افتد.

۵- فنیکی^۳، ارمایل^۴ - از حدود مکران دوشهرند با خواسته بسیار و
بدریان نزدیک و بر کران بیابان نهاده.

۶- تیز - نخستین شهر است از حدود سند بر کران دریاء اعظم نهاده،
جای کم سیر است^۵.

۱- * بیرون * نیرون. ۲- دیبل. ۳- قنبلی. ۴- * ارمایل. ۵- شاید: گرم سیر است.

۷- کیز ، کوشک قند ، به ^۱ ، سد ^۲ درک ^۳ ، اسکف - این همه شهرهای انداز حدود مکران و بیشترین پانیدها کی اندرجهان بیرند از این شهر کها خیزد و پادشاه مکران بشهر کیج نشیند ^۴.

۸- راسک - قصبه ناحیت جروج است . جایی آبادان و بسیار مردم ، و بازار گانان بسیار .

۹- مشکی - شهر کیست اندر بیابان .

۱۰- پنج پور ^۵ - مهمترین شهر یست اندر سند ، ازین سوی رود مهران .

۱۱- بهلبره ^۶ - شهر یست از نواحی جروج ، جایی کم نعمت .

۱۲- محالی ^۷؟ - قذان ^۸ ، کیجکانان ، شوره - شهرهء ناحیت طوران است و جایی بانعمت و چهار پای بسیار و اندروی مسلمانانند و گبر کان بسیار ، و مستقر پادشاه طوران بکیجکانان است .

۱۳- ابل - شهر یست از ناحیت بدهه ، آبادان و بانعمت سخت بسیار و اندر وی مسلمانانند .

۱۴- قندایل ^۹ - شهر یست بزرگ ، آبادان و بانعمت و اندر میان بیابان نهاده و ازوی خرما بسیار خیزد .

۱- نه . ۲- بند . ۳- دژک . ۴- دراصل: نشینند . ۵- پنج پور .

۶- بهلبره . ۷- قسدار . ۸- مینورسکی « Qandabil » خوانده است .

۲۸۵ - سخن اندر ناحیت کرمان و شهرهای وی

کرمان ناحیتی است مشرق وی حدود سندست و جنوب وی دریا
اعظم است، و مغرب وی ناحیت پارس است، و شمال وی بیابان سیستان است و
این ناحیتست که هرچه بسوی دریاست جایهای گرمسیر است و مردمانی اند
اسمر، و جای بازار گانا است [۲۶b] و اندروی بیابانهاست و ازوی زیره و خرما
ونیل و نی شکرو پانیدخیزد، و طعامشان نان ارزست و هرچه از دریا دور
است [و] بیابان سیستان نزدیکست جایهایی است سردسیر آبادان با
نعمتهای بسیار و تنهادرست، و اندروی کوهها بسیار است و اندروی معدن زر
و سیمست و مس و سرب و مغناطیس.

۱- سیرگان - قصبه کرمانست و مستقر پادشاست و شهری بزرگست
و جای بازار گانان است و آبشان از کاریزست، و آب روستاهای ایشان از
چاههاست، و جایی کم درختست و بناهاشان از جه است.

۲- بافت و خیر - دو شهر کند آبادان و بانمست.

۳- جیرفت - شهر است نیم فرسنگ اندر نیم فرسنگ است و جایی
آبادان است و بسیار نعمت و ایشانرا رودیست تیزهمی رود، بانگ -
کنان و آب وی چندانست کی شست آسیا بگرداند و اندر جویها این
خاک زریابند.

۴- میژان - شهر کیست بپراکوه نهاده، میوه و هیزم و برف
جیرفت از این شهرست .

۵- مغون، ولا شکرد^۱، کومین، بهروگان^۲، منوگان^۳ - شهر کهایبی
اند خرد و بزرگ^۴، و ازین شهرها نیل، وزیره^۵ و نی شکر خیزد، و اینجا
پانید کنند، و طعامشان گاورس^۶ است . و ایشان را خرماء بسیارست، و
رسم ایشان چنان است کی هر خرمایی کی از درخت یفتد، خداوندان
درخت بر ندارند البته و آن درویشان را بود.

۶- بلوح^۱، مردمانی اند میان این شهرها و میان کوه کوفج نشسته بر
صحرا و دزد پیشه و شبان و ناپاک و خونخواره، و این مردمان بسیار بودند
و پناخسرو ایشان را بکشت بحیلتهای گوناگون.

۷- کوفج، مردمانی اند بر کوه کوفج و کوهیانند، و ایشان هفت
گروه اند، و هر گروهی را مهتریست و این کوفجان نیز مردمانی اند دزد
پیشه و شبان و برزیگر، و از مشرق کوه کوفج تا مکران بیابانست و میان
جیرفت و منوگان کوهستان است آبادان و بانعمت بسیار، و آنرا کوهستان
ابوغانم خوانند، و از مغرب این کوهستان روستاییست کی آنرا رودبار
خوانند، همه پیشه است و درختان و مرغزارها.

۸- هر موز - بر نیم فرسنگی دریاء اعظم است، جایی سخت گرم است
و بارگه کرمان است.

۱- ولا شکرد ۲- بهروگان ۳- منوگان ۴- دراصل، زیریره ۵- ن. ک.
۶- بلوح ۱۹، ۳۷۵

- ۹- شهر روا ، شهر کیست بر کرانه دریا ، و اندروی صیادانند .
- ۱۰- سوریقان ، مزروقان ، کسبان ، روین ، خبروقان - شهرهایی اند
 باچاههء بسیار کی آب از آن خورند ، و کشت و برز بر آب چاه کنند
 و نعمتی فراخ و هوایی معتدل .
- ۱۱- کاهون ، خشناباد - دوشهر کست خردبراه پارس .
- ۱۲- کفترو دهک - دوشهر کند بر کوه بارجان ، و هرچه از کوه
 بارجان افتد بدین دوشهر ک افتد .
- ۱۳- ده کور^۱ و دارجین^۲ - دوشهر کند میان بهم و جیرفت آبادان و با
 نعمت بسیار و ازوی دارچینی خیزد .
- ۱۴- خواش و ریقان - دوشهر کند میان سند و میان کرمان اندر بیابان نهاده .
- ۱۵- شامات [۲۷ a] ... قار^۳ ، حنان^۴ غیرا ، کوغون^۵ ، رائین^۶ ، سروستان ،
 دارجین - شهرهایی اند میان سیرگان و بهم ، جایهای سردسیر و هواهای
 درست ، و آبادان و با نعمت بسیار ، و آبهاء روان و مردم بسیار .
- ۱۶- بهم - شهر است با هوایی تن درست ، و اندر شهرستان وی حصار
 است محکم و از جیرفت مهترست و اندروی سه مزگت جامع است ،
 یکی خوارج را و یکی مسلمانان را ، و یکی اندر حصار و ازوی کرباس عامه^۷
 و دستار بمی و خرما خیزد .

۱- ده گوز . ۲- دارچین = دارزین امروزی . ۳- بهار . ۴- خناب ،
 بفتح خاء و تشدید نون . ۵- راین = راین . ۶- شاید: عمامه .

۱۷- نرماشیر - شهری خرمست و جایی آبادان و بانعمت و جای بازرگانان .

۱۸- بهره^۱ - آخر شهر کرمان است، و بر کرانه ییابان نهاده و از نجا بیستان روند .

۱۹- سیب - شهر است اندر میان ییابان میان نله^۲ و بیستان نهاده ، و از عمل کرمانست .

۲۰- فردر ، ماهان و خیص - شهرهایست بانعمت بسیار ، و هوایی درست بعضی اندر کوه ، و بعضی اندر ییابان ،

۲۱- بردسیر ، چتروذ^۳ - دوشهر کست بر راه هری و کوهستان ، بانعمت بسیار و کم مردم .

۲۲- کوتمیدان ، کردکان ، انار - شهر کهایبی اند بر راه رودان از پارس و جایهای بانعمت .

۲۳- و میان سیرگان و بردسیر کوهستانیست سخت آبادان و بانعمت بسیار و اندر وی دویست و شست دهست آبادان و بانعمت و با مردم .

و اندر همه ناحیت کرمان رودی نیست بزرگ چنانک کشتی اندر وی بتواند رفتن ، و اندر کوههای وی مردمانی اند دراز زندگانی و تن - درست .

§ ۲۹ سخن اندر ناحیت پارس و شهرهای وی

ناحیتیست کی مشرق وی ناحیت کرمانست و جنوب وی دریای اعظم است و مغرب رود طابست کی میان پارس و خوزستان بگذرد و بعضی از حدود سپاهانست و شمال وی بیابان پارس است از کر گس کوه و اندر وی شهرهای بسیارست، و مردمانی بسیارند و ناحیتی است آبادان و تونگر بانعمتهاء گوناگون و جای بازرگانان و اندر وی کوهها و رودهاست و مستقر خسروان بوده است و مردمان این ناحیت مردمانی اند سخن دان و خردمند و اندر کوههای معدنهای زرست. و از وی جامه‌اء گوناگون خیزد، از کتان و پشم و پنبه، و آب گل و آب بنفشه و آب طلع و بساطها و فرشها و زیلویها و گلیمهای باقیمت خیزد، و از وی هرچه بدریا نزدیکست گرم سیرست و هرچه بیابان نزدیکست سرد. سیرست، و اندر وی کوهها و معدنهای زرست، و اندر وی آتش کده‌اء گرانست^۱ [و آثار] قدیمیان را بزرگ دارند و زیارت کنند، و بیشترین شهرهای پارس را کوهست بنزدیکی وی.

۱- شیراز- قصبه پارس است، شهری بزرگست و خرم با خواسته، و مردمان بسیار و دارالملک است و این شهر را بروزگار اسلام کرده‌اند،

و اندر وی یکی قهندزست قدیم سخت استوار ، آنرا قلعه شه موبد خوانند ، و اندر وی دو آتشکده است کی آنرا بزرگ دارند ، و اندر وی یک گونه اسپر غم است سوسن^۱ نرگس خوانند ، بر گش چون بر گس سوسن است و میانه چون نرگس .

۲- اصطخر - شهری بزرگست و قدیم و مستقر خسروان [۲۷b]
 بوده است و اندر وی بناها و نقشها و صورتهاء قدیم است و او را نواحی بسیارست و اندر وی بناهاست عجب کی آنرا مزگت سلیمان خوانند و اندر وی سیب باشد نیمه ترش و نیمه شیرین و اندر کوه وی معدن آهنست و اندر نواحی وی معدن سیم است .

۳- دزپسر عماره - شهر کیست اندر وی حصاری ، بر کران دریای اعظم است و جای صیادانست و منزل بازرگانان .

۴- سیراف - شهری بزرگست و گرمسیرست و هوایی درست دارد و جای بازرگانانست و بارگاه پارس است .

۵- جم ، کران ، حرمک^۲ - شهر کهایبی اند از حدود سیراف آبادان و با مردم بسیار .

۶- گور^۳ - شهر یست خرم ، اردشیر بابکان کرده است و مستقر او بودی و از گرد وی باره محکم است و از وی گلاب جویری خیزد کی بهمه

۱- در اصل : سوس . ۲- خرْمک . ۳- در اصل : کور .

جهان ببرند، واز وی آب طلع و آب قيصوم خيزد کی بهمه جهان ببرند
و جایی دیگر نباشد و اندر وی چشمه آبست سخت.

۷- بجير بگان^۱، حيره^۲، بانو، مهرا - شهر کهایي اند از حدود گور
بسیار نعمت و آبادان و با آبهای روان.

۸- نجيرم - شهر يست بر کران دریا و جای بازار گانانست.

۹- صعاذه، بهلوان؟ - دوشهر ~~کست~~ خرم و آبادان و بدریا
نزدیک.

۱۰- کنافه^۳ - شهر يست بزرگ و خرم و جای بازار گانان با خواستهای
بسیار و از وی جامه‌ها گوناگون خيزد، و در دریای کنافه معدن مروارید
است، و بوسعید دقاق کی دعوت کرد و بحرین بگرفت ازینجا بود و
سلیمان بن الحسن القرمطی پس این بوسعید بود.

۱۱- توز^۴ - شهر يست اندر میان دو رود نهاده و مردم بسیار و تونگر
و همه جامه‌های توزی ازینجا برند.

۱۲- کازرون - بنزدیک دریای یونست، شهر يست بزرگ و آبادان
و با خواسته بسیار و اندر وی دو آتش کده است کی آنرا بزرگ دارند.

۱۳- سینیز - شهر يست بر کران دریا با نعمت بسیار و هوای درست و

۱- بجير بگان. ۲- حيره. ۳- در اصل نسخه کاتب سه نقطه روی

فاه گذاشته است و تلفظ صحیح آن «Ganāwa» است. ۴- بفتح تاء و واو.

همه جامه‌ها سینی‌زی از نجا برند .

۱۴- شهر^۱ - شهر کیست خرم میان سینی‌ز و ارگان .

۱۵- ماهی روبان - شهر یست اندر میان آب نهاده چون جزیره
جایی خرمست و بارگاه همه پارس است .

۱۶- ارغان^۲ - شهر یست بزرگ و خرم و با خواسته بسیار و نعمت
فراخ و هوایی درست ، بروستای وی چاهی آبست کی ژرفی آن
بهمه جهان نتواند دانست ، و از وی مقدار یک آسیا آب بر آید و بر روی
زمین برود ، و ازین شهر دوشاب نیک خیزد .

۱۷- بزرگ ، یسوک ، وایکان^۳ و لارندان - شهر کهای اند
از حدود ارگان بانعمت فراخ و هوای خوش .

۱۸- نوبندگان - شهر یست خرم و بانعمت و خواسته بسیار .

۱۹- [بشاور]^۴ شهر یست تونگر و از گرد وی یکی باره است ،
شاپور خسرو کرده است و اندر وی دو آتش کده است کی آنرا زیارت
کنند ، و بنزدیک وی کوهیست کی بر آن کوه صورت هرملکی و
موبدی و مرزبانی کی پیش از وی بوده است نگاشته است و سرگذشتهای
ایشان بر آن جای نبشته است و اندر حدود وی کوهیست کی از وی

۱- ریشهر . ۲- ارگان = ارجان . ۳- وایگان .

۴- در متن جای این نام سفید است و از شماره ۲۰ همین فصل دریافتیم .

دودی همی بر آید، کی هر مرغی کی بالای آن دود پیرد بسوزد و بیفتد.

۲۰- وایکان، کمارج - دوشهر کند از بشاور خرم و آبادان .

۲۱- جویم - شهر کیست خرم و بانعمت و از شیرازست [۲۸۸] .

۲۲- [گویم ؟] ، شهر کیست بخش گاه آب شیراز از نجاست .

۲۳- برسر کان ؟ ، کورستان - دو شهر کند آبادان و بانعمت از

شیراز.

۲۴- [بیضا] ، شهر کیست آبادان و حلاج کی دعوی خدایی کرد

ازین شهر بود .

۲۵- هزار، زرقان، خیر - شهر کهایبی [اندخر] م و آبادان و بانعمت^۱ .

۲۶- بسا^۲ - شهر یست خرم ، بزرگک ، و او را قهندزست و ربض

است و جای بازرگانان است و باخواستۀ [فراوان] .

۲۷- تمستان ، بستکان ، از برا ، دارکان ، مزیرکان ،^۳ ، سنان -

شهر کهایبی اند میان پسا [ودار] اگر د، آبادان .

۲۸- داراگرد - شهر یست خرم و آبادان و بسیار خواسته و هوای

بد و از وی مومیایی خیزد کی [به همه] جهان جایی دیگر نبود

و اندر نواحی وی کوههاست از نمک سپید و سیاه و سرخ و زرد و هر

رنگی ، و از خوانها کنند نیکو...

۱- برگ ۲۸۸ کی آسیب دیده است . ۲- پسا = فسا .

۳- مرایزگان Murâyzigân .

۲۹- رم، روستاء رستم، فرج، تارم - شهر کهاییی اندمیان دارا گرد
وحدود کرمان جایهاییی با کشت وبرز بسیار ونعمت فراخ .

۳۰- کارزین - از حدود پسا است و اندر وی قهندزیست استوار.

۳۱- کاریان - شهر کیست از دارا گرد [۱] اندر حصار یست صعب و
محکم، و اندر وی آتش کده است کی آنرا بزرگ دارند.

۳۲- سمیران، ایرج، روفته، ماذران^۱، کویم^۲ - شهر کهایییست از
دارا گرد آبادان و بانعمت.

۳۳- جهرم - شهر یست خرم واز وی زیلو و مصلی نماز نیکو خیزد.

۳۴- کیش - شهر یست و اندر وی حصار یست استوار.

۳۵- خیر، کردیان - دو شهر کند آبادان و با کشت وبرز بسیار
از پسا.

۳۶- ایج، اسطهبانات، حمار^۳، ماشکانات - شهر کهاییی اند
بیرا کوه نهاده کم مردم و با کشت وبرز و بسیار نعمت.

۳۷- آباد، بردنگان^۴، جاهک - شهر کهاییی میان اصطخر و
کرمان، منزل کاروان و جایهای بانعمت بسیار.

۳۸- کمین، سرواب، مزبرکان^۵، شهر فانک^۶، حره^۷، کیس -
این همه شهر کهاییی اند اندر میان کوه، سردسیر، جایی با هوای درست

۱- ماذوان. ۲- گویم. ۳- خیار. ۴- بردنگان.

۵- همین فصل بشماره ۲۷ ن. ک. ۶- بابک. ۷- خره.

و نعمت بسیار ، و اندر خرّه یکی آتش کده است کی آنرا بزرگ دارند و زیارت کنند و بنیاد او دارا نهاده است .

۳۹- بجه^۱ ، کلیند^۲ ، شمکان^۳ ، سرمه ، ارجینان - شهر کهاییست اندر میان کوهها ، سردسیر ، جایی آبادان و با کشت و برز و نعمت بسیار و مردم بسیار .

۴۰- برقوه^۴ - شهر یست بانعمت سخت بسیار ، و در حوالی وی تلهاست بزرگ از خاکستر .

۴۱- [نابین]^۵ شهر یست آبادان و بانعمت و اندر کوه وی معدن سیمست .

۴۲- سردن - شهر یست اندر میان دو رود نهاده جایی ... آبادان و خرم ، اندر کوه وی معدن رودست .

۴۳- ابرح^۶ و کسبا و ماین - شهر کهایی اند بانعمت میان پارس و اسپاهان .

۴۴- روذان ، در کان - دو شهرست برحد میان پارس و کرمان ، منزل کاروانست و سردسیرست .

۴۵- انار و بهره ، کثه ، میبذ ، یابین^۷ شهر کهایی اند سردسیر با نعمت بسیار برحد میان پارس و بیابان .

۱- بجه . ۲- کلیند . ۳- شمکان . ۴- ابرقو .

۵- همین فصل بشماره ۴۵ ن. ک. ۶- ابرج . ۷- نابین .

§۳۰- سخن‌اندر ناحیت خوزستان و شهرهای وی

ناحیت‌ست مشرق وی پارس است و حدود سپاهان ، و جنوب وی دریاست ، و بعضی از حد عراق ، و مغرب وی بعضی از حدود عراق است و سواد بغداد و واسط ، و شمال وی [۲۸b] شهره‌اء ناحیت جبال است ، و این ناحیت‌ست آبادان و بسیار نعمت تر از هر ناحیتی کی بدو پیوسته است و اندر [وی] رود های عظیم و آبهای روانست و سواد هاء خرم است و کوهه‌اء بانعمتست و از وی شکر و جامه‌های گوناگو [ن خیزد] و پرده‌ها و سوزن کرده‌ا و شلوار بند و ترنج شمامه و خرما خیزد و مردمان این ناحیت مردمانی اند بسود ، و ر ... و بخیل .

۱- دزمهدی^۱، شهریست خرم و آبادان میان عراق و خوزستان، بر لب رود نهاده .

۲- باسبان^۲، خان مردونه ، دورق - شهر کهایست آبادان و خرم و تونگر و بانعمت بسیار و بر لب رود نهاده .

۳- دیرا - شهر کیست بنزدیکی کوه بانعمت بسیار .

۴- اسک - دهیست بزرگ پیرا کوه نهاده و بر سر آن کوه آتشیست کی دایم همی درفشد شب و روز و حرب رقیان^۳ آنجا بوده است اندر قدیم .

۵- جَبَّی - شهر کیست بر لب رود شوشتر خرم و بسیار نعمت، و ابوعلی جبایی معترف ازین شهر بود.

۶- سوق الاربعاء - شهر یست بر لب این رود با نعمت بسیار و آبادان.
 ۷- اهواز - شهر یست سخت خرم و اندر خوزستان شهری نیست ازین خرم تر با نعمتهای بسیار و نهادی نیکوی و مردمانی زرد روی و گویند کی هر که با اهواز مقیم شود اندر خردوی نقصان افتد و همه طیبی^۱ کی آنجا بری از هواء وی بوی او برود و اندر کوهه‌های وی مار شکنجست^۲.

۸- اُرم؟ - شهر کیست خرد با نعمت بسیار.

۹- رامهر - شهر کیست بر لب رود نهاده ومانی را آنجا کشتند.

۱۰- عسکر مُکرم - شهر یست با سواد بسیار و خرم و آبادان و با -

نعمت و همه شکرها^۳] جهان سرخ و سپید و قند ازینجا افتد.

۱۱- مَسْرُقان - شهر کی خرم است با نعمت و اندر وی خرما^۴ تر

باشد سخت نیکو.

۱۲- رام اورمزد^۴ - شهر یست بزرگ و خرم و آبادان و با نعمت بسیار

و جای بازار گانان بر حد میان پارس و خوزستان.

۱۳- بازار سمیل - شهر کیست با نعمت.

۱- دراصل : طیبی . ۲- دراصل : مار شکنجست . ۳- رامهریز؟ .

۴- دراصل : رام اورمزد .

۱۴- ایزده- شهر یست با سواد های سخت خرم و آبادان و با نعمت و خواسته بسیار و بر لب رود نهاده و از وی دیبا های بسیار خیزد ، و دیبای پرده مکّه آنجا کنند .

۱۵- وندوشاور - شهر یست آبادان و با نعمت بسیار و گور یعقوب لیث آنجاست .

۱۶- شوش- شهر یست تونگر و جای بازرگانان و بار کده خوزستان است و از وی جامه و عمامه خز خیزد و ترنج دست انبوی خیزد ، و تابوت دانیال پیغمبر علیه السلام آنجا یافتند .

۱۷- منوب ، بردون - دوشهر کست خرم و آبادان و با نعمت بسیار و کشت و برز .

۱۸- بَصْنی - شهر یست خرم و با خواسته و پردهاء نیکو کی بهمه جهان به برند از نجا خیزد .

۱۹- طیب - شهر یست خرم و آبادان و از وی شلوار بند خیزد سخت نیکو هم چون از منی^۱ .

۲۰- شهر فرقوب^۲ شهر یست خرد و آبادان و از وی جامهای سوزن کرد خیزد .

§۳۱- سخن اندر ناحیت جبال و شهرهای وی

ناحیت یست مشرق وی بعضی از حدود پارس است و بعضی از یابان

کرگس کوه و بعضی از خراسان و جنوب وی حدود خوزستانست و مغرب وی بعضی از حدود عراقست و بعضی از حدود آذربادگان و شمال وی کوه دیلمان است و این [۲۹۸] [ناحیتیست] بسیار کشت و برز و آبادان و جای دیران و ادیان و بسیار نعمت و از وی کرباس و جامه ... [ابریشم] و زعفران خیزد^۱.

۱- سپاهان - شهری عظیمست و آن دو شهرست یکی را جهودان خوانند [و یکی را شهرستان] و در هر دو منبر نهاده اند، و میان ایشان نه [نیم] فرسنگست و شهری خرم است و بسیار نعمت اندر جبال، و او را رودیست کی آنرا زرن رود خوانند کی اندر کشت و برز او بکارشود و از وی .. جامه ابریشم گوناگون چون حله و عتابی و سقلاطون.

۲- خان لنجان، شهر کیست خرم و بسیار نعمت [و با کشت و برز] است.

۳- جودیگان^۲ - شهر کیست خرم و کم مردم.

۴- برو^۳ - شهر کی بود خرم و بسیار کشت و برز و اکنون ویرانست.

۵- [کرج؟ شهری] بزرگست و بیشترین ویرانست و لشکرگاه

ابودلف کرخی اندر وی بود.

۱- انتهای سطور برگ [۲۹۸] و ابتدای سطور برگ [۲۹۹] کمی پاره شده

است و هر سطر یک یادولفت کم دارد. ۲- جویگان. ۳- برج.

۶- بروگرد^۴ - شهر کیست خرم و بانعمت [از] وی زعفران و میوه‌های نیک خیزد.

۷- رامن - شهر کیست کم مردم و بسیار کشت و برزو و پیرا کوه نهاده است.

۸- [کرج روز راور؟] شهری بزرگست و آبادان و بانعمت و مردم بسیار و جای بازار گانان و از وی زعفران بسیار خیزد و پنیر...ین کی بهمه جهان بپزند.

۹- روز راور - شهر کیست انبوه و پیرا کوه نهاده است.

۱۰- نهاوند - شهر یست... ده و اندر وی دوز گت جامع است و جایی بانعمت بسیارست و از وی زعفران و میوه‌هایی کی از نیکویی...بد.

۱۱- لیستر - شهر کیست با هوای درست و بسیار کشت و از وی بندق خیزد.

۱۲- سارجلست^۲ - جایی...ست.

۱۳- اساباد^۴، کرمان شاهان، مرج - شهر کهایی اند برره حجاج انبوه و آبادان [وبا] نعمت.

۱۴- صیمره، سیروان - دوشهر کند آبادان و خرم و اینجا خرما باشد.

۱۵- دینور، شهره ژور، [سهر و] رد - شهرهایی اند انبوه و بسیار،

نعمت ، و مردمانی آمیزنده .

۱۶- زنگان - شهر یست بانعمت بسیار و مردمانی ...

۱۷- اوهر - شهر کیست بیر کوه نهاده و با آبهای بسیار ، جایی بسیار کشت و مردمانی آهسته .

۱۸- قزوین - [شهر یست] از گردوی باره ، و ایشانرا یکی جوی آبست کی اندر میان مزگت جامع گذرد و چندانست کی بخورند و مردمانی ... نجامیوه نیکو باشد .

۱۹- طالقان - شهر کیست از ری بدیلیمان نزدیک .

۲۰- خوار - شهر کیست از ری آبادان ...

۲۱- ری - شهر یست عظیم و آبادان و با خواسته و مردم و بازار گانان بسیار و مستقر پادشاه جبال ... زین ، آبهای ایشان از کاریز است و ازوی کرباس و برد و پنبه و غضاره و روغن و نیند خیزد و از نواحی [وی] طیلسانهائ پشمن نیکو خیزد و محمد ز کریاء بچشک از نجا بود و تربت محمد بن الحسن الفقیه و کسایبی مقری ، و فراخری^۱ منجم از نجاست .

۲۲- ساوه ، آوه^۲ ، بوسنه^۳ ؛ روده - شهر کهایبی اند انبوه و آبادان و با نعمت بسیار و خرم [و] هوای درست و راه حجاج خراسان .

۲۳- قم - شهر یست بزرگ و ویران و کشت بسیار و مردمانی شیعی اند و بلفضل [۲۹۵] پسر عمید دیر از نجا بود و از وی زعفران خیزد .

۲۴ - کاشان - شهر است بسیار نعمت ... وی تازیان اند بسیار و از نجا دیران و ادیبان بسیار خیزند و اندروی کژدم بسیار خیزد.

§ ۳۲ - [سخن اندر ناحیت] دیلمان و شهرهای وی

ناحیتی بسیارست بازبانها و صورتهاء مختلف کی بناحیت دیالم باز خوانند، مشرق این ناحیت خراسان است و جنوبش شهرهء جبالست و مغربش حدود آذربادگان است و شمالش دریاء خزرانست و این ناحیتی است با آبهاء روان و رودهء بسیار و آبادان [و مستقر] بازرگانان و مردمانی جنگی، و ایشان حرب با سپر و زوین کنند و مردمانی اند خوش و ازین ناحیت جامهء ابریشم خیزد یک رنگ و بارنگ چون مبرم و حریر و آنچ بدین ماند، و از وی کتان و [پشم] چونین خیزد بسیار.

۱ - گرگان - شهر است مراورا ناحیتی بزرگست و سوادى خرم و کشت و برز بسیار و نعمت فراخ و سرحد میان دیلمان و خراسان و مردمانی اند درست صورت و جنگی و پاک جامه و بامروت و میهمان دار، و این شهر بدو نیم است، شهرستانست و بکر آباد، و ورود هرند کز طوس برود بمیان این هر دو نیمه بگذرد، و مستقر پادشاه طبرستان است^۱ و از وی جامهء ابریشم سیاه خیزد و وقایه و دیبا و قزین

۲ - دهستان - [ناحیتیست] و مراورا باطیست بامنبر و جایی با کشت و برز بسیارست و سوادى بسیار و ثمرست بر روی غوز و گورعلی بن

۱ - منظور پادشاه گرگان است بشماره ۱۳ همین فصل که درباره آمل است ن. ک.

سگزی آنجاست .

۳- فراو - رباطیست بر سرحد میان خراسان و دهستان بر کران
بیابان نهاده و ثغریست بر روی غوژ و اندر رباط یک چشمه آب است ،
چندانک خورد را بکار شود و ایشان راهیچ کشت و برز نیست و غله از
حدود نسا و دهستان آرند .

۴- استرآباد - شهریست بردامن کوه نهاده و با نعمت و خرم و آبهای
روان و هوای درست و ایشان بدوزبان سخن گویند یکی بلو ترا استرآبادی
و دیگر پیارسی گرگانی ، و از وی جامهای بسیار خیزد از ابریشم چون
مبرم و زعفروری گوناگون .

۵- آبسکن - شهر کیست بر کران دریا آبادان و جای بازرگانان
همه جهان است کی بدریاء خزران بازرگانی کنند و از وی کیمخته پشمین
و ماهی گوناگون خیزد .

۶- طبرستان - [ناحیتیست] بزرگ ازین ناحیت دیلمان و حدش از
چالوسست تا حد تمیشه و این ناحیتیست آبادان و [با نعمت و] بسیار
خواسته و بازرگانان بسیار و طعامشان بیشترین نان برنج است و ماهی ، بام
خانهایشان سفال سرخست از بسیاری باران کی آنجا آید بتابستان و
زمستان .

۷- تمیشه ، شهر کیست خرد و گردوی باره و نعمت بسیار و اندر

میان کوه و دریا نهاده است و حصاری دارد استوار و اندر وی پشه بسیار باشد، اندر همه شهر مگر بمزگت جامع کی پشه اندر وی نرود.

۸- لمراسک - شهر کیست خرم بر دامن کوه و بیک فرسنگی وی [۳۰a] نمکستان کی نمک گرگان و طبرستان از نجاست .

۹- ساری - شهر یست آبادان و با نعمت و مردم و بازرگانان بسیار و از وی جامه حریر و پریان و خاوخیر، خیزد و از وی مازعفران و ماصندل و ماخلوق خیزد کی بهمه جهان از نجا برند .

۱۰- مامطیر - شهر کیست با آبهای روان و از وی حصیری خیزد سطر و سخت نیکو کی آن بتابستان بکار دارند .

۱۱- ترجی - شهر کیست آبادان و قدیم ترین شهر یست اندر طبرستان .

۱۲- میله - شهر کی خردست و از وی نی شکر بسیار خیزد .

۱۳- آمل - شهر یست عظیم و قصبه طبرستانست و اورا شهر ستانیست با خندق بی باره و از گرد ربض وی است و مستقر ملوک طبرستانست و جای بازرگانان است و خواسته بسیارست و اندر وی علماء بسیار اند بهر علمی ، و آبهای روانست سخت بسیار و از وی جامه کتان و دستار خیش و فرش طبری و حصیر طبری و چوب شمشاد خیزد کی بهمه جهان جایی دیگر نبود و از وی ترنج و نارنج خیزد ، و گلیم سپید گوش و گلیم دیلمی زربافت و دستارچه زربافت گوناگون و کیمخته خیزد و از وی

آلاته‌اء چوین خیزد، چون کفچه و شانه و شانه نیام و ترازو خانه و کاسه و طبق و طیفوری و آنچ بدین ماند.

۱۴- الهم- شهر کیست بر کران دریا جای کشتی بانان و جای بازرگانان.

۱۵- ناتل، چالوس، رودان، کلار- شهر کهایی اند اندر کوه‌ها و شکستگیها و این ناحیتی است هم از طبرستان و لکن پادشایی دیگر است و پادشای او را استندار خوانند، حد وی از حدود ری تا دریا بکشد و کلار و چالوس بر حدیست میان دیلمان خاصه و طبرستان و این چالوس بر کران دریاست و کلار اندر کوهست و از رودان جامه سرخ خیزد پشمن کی از وی بارانی کنند و بهمه جهان ببرند و گلیمه‌اء کبود خیزد کی هم بناحیت طبرستان بکار دارند.

۱۶- کومش- ناحیتیست میان ری و خراسان بر راه حجاج و اندر میان کوه‌هاست و این ناحیت آبادان و با نعمتست و مردمانی جنگی و از وی جامه کنیس خیزد و میوهایی کی اندر همه جهان چنان نباشد و از آن بگرگان و طبرستان برند.

۱۷- دامغان- شهر یست با آب اندک و بردامن کوه نهاده و مردمانی جنگی و از وی دستاره‌اء شراب خیزد با علمه‌اء نیکو.

۱۸- بسطام- شهر یست بردامن کوه بحدود گرگان پیوسته جایی

بسیار نعمت.

۱۹- سمنان- شهر کیست خرم و آبادان و از وی میوها خیزد بهتر از همه جای.

۲۰- ویمه، شلنبه- دوشهرست از حدود کوه دناوند و اندروی بتابستان و زمستان سخت سرد بود و ازین کوه آهن افتد.

۲۱- کوه قارن- ناحیتیست کی مراو را ده هزار و چیزی دهست و پادشای او را سپهد شهریار کوه خوانند و این ناحیتیست آبادان و بیشتر مردم وی گبر کاند و از روزگار مسلمانی باز پادشایی این ناحیت اندر فرزندان باواست.

۲۲- پریم- قصبه این ناحیتیست و مستقر سپهدان بلشکر گاهی است برنیم فرسنگ از شهر و اندروی مسلمانان اند و بیشتر غریباند و پیشه‌ور و بازرگانان، زیرا که مردمان این ناحیت جز لشکری [۳۰b] و برزیگر نباشند و بهر پانزده روزی اندر وی روز بازار باشد و از همه این ناحیت مردان و کنیزکان و غلامان آراسته بیازار آیند و با یکدیگر مزاح کنند و بازی کنند و رود زنند و دوستی گیرند و رسم این ناحیت چنان است کی هر مردی کی کنیز کی را دوست گیرد او را بفریبد و به برد و سه روز بدارد هرچون کی خواهد، آنگه برپدر کنیز ک کس فرستد تا او را بزنی بوی دهد و اندر نواحی وی چشمه‌آبست کی یک سال اندر چندین بار بیشترین مردم این ناحیت آنجا شوند آب‌آسته

(= آراسته) بانیید ورود و سرود و پای کوفتن، و آنجا حاجتها خواهند ازخدای، و آنرا چون تعبدی دارند و باران خواهند بوقتی کشان بیاید و آن باران بیاید.

۲۳- سامار^۱ - شهر کیست خرد هم ازین ناحیت و از وی آهن و سرمه و سرب بسیار خیزد.

۲۴- دیلمان - ناحیتیست دیلم خاصه کی ازین ناحیت باشند میان طبرستان و جبال و گیلان و دریا خزران نهاده است و این مردمان دو گروه اند یک گروه بر کران دریا باشند و دیگر گروه اندر کوهها و شکستگیها، و گروهی اندر میان این هر دو قومست. اما این کی بر کران دریاست ایشان را ده ناحیتیست خرد چون: لثرا، واریوا، لنکا^۲، مرد، جالک رود^۳، کرک رود^۴، دینار رود، جوداهنجان، سالان رود بار، هوسم، واز پس کوه برابر این ده ناحیت سه ناحیت بزرگست چون: وستان، شیر، پژم، وهر ناحیتی را ازین ناحیتها، ناحیتها و دهها بسیارست و این همه اندر مقدار بیست فرسنگ است اندر بیست و پنج فرسنگ. و این ناحیت دیلم ناحیتیست آبادان و با خواسته و مردمان وی همه لشکری اند یا برزیگر و زنانشان نیز برزیگری کنند و ایشان را هیچ شهری بامنبر نیست و شهرشان کلار است و چالوس.

۲۵- گیلان: ناحیتیست جدا میان دیلمان و جبال و آذربادگان و دریای خزران و این ناحیتیست بر صحرای نهاده میان دریا و کوه با آبهای روان بسیار، و یکی رودیست عظیم سپیدرود خوانند، میان گیلان برود و بدریای خزران افتد و این گیلان دو گروهند یک گروه میان دریا و این رودند و ایشان را این سوی رودی خوانند و دیگر گروه میان رود و کوه اند ایشان را از آن سوی رودی خوانند، اما ازین سوی رودیان را هفت ناحیت است بزرگ چون: لافجان، میالافجان، کشکجان برفجان، داخل، تجن، جمه^۱. و اما آنک از آن سوی رودیان اند ایشان را یازده ناحیت است بزرگ چون: حانکجال، ننک، کوتم، سراوان، ییلمان شهر، رشت، تولیم، دولاب، کهن رود، استراب، خان بلی. و هر ناحیتی را ازین دههاست سخت بسیار و این ناحیت گیلان ناحیتی آبادان و با نعمت و تونگرست و کارکشت و برز همه زنانشان کنند و مردانشان [را] هیچ کار نیست مگر کی حرب، و بهمه حد گیلان و دیلمان هر روزی بهردهی یک بار یا دوبار حرب کنند هر دهی بادهی دیگر و روز [۳۱۸] بود کی مردم کشته شوند بعصبت، و آن عصبت میانشان همی ماند و حرب همی کنند تا آنکه کی از آن جای بروند بلشکری کردن یا بمیرند یا پیر شوند و چون پیر شوند محتسب

گردند و ایشان را محتسب معروف گر خوانند، و اگر اندر همه ناحیت گیلان کسی کسی را دشنام دهد یا نبید خورد یا گناهها دیگر کند چهل چوب یا هشتاد چوب بزنند و ایشان را شهر کهاست با منبر چون ، گیلاباذ، شال، دولاب، ییلمان شهر^۱. این شهر کهاست خرد و اندروی بازارها، و بازار گانان وی غریب اند و دیگر همه معروف گراند و طعام همه این ناحیت لتیرست و برنج و ماهی و ازین ناحیت گیلان جاروب و حصیر و مصلی نماز و ماهی افتد کی بهمه جهان ببرند.

§۳۳ - سخن اندر ناحیت عراق و شهرهای وی

ناحیتست مشرق وی بعضی حدود خوزستان است و بعضی حدود جبال، و جنوب وی بعضی خلیج عراقست و بعضی بادیة بصره، و مغرب وی بادیة بصره است و آن کوفه، و شمال وی بعضی از حدود جزیره است و بعضی از حدود آذربادگان و این ناحیتست بمیان جهان نزدیک و آبادان ترین ناحیتست اندر اسلام و اندر وی آبهاء روانست و سواهای خرم و جای بازار گانان و خواسته بسیار و مردم بسیار و عالمان بسیار و مستقر پادشاهان بزرگ، و این ناحیتی گرم سیرست و ازوی خرما خیزد کی بهمه جهان به برند و جامهای گوناگون و بیشتر آلاتی کی ملوک را شاید ازین ناحیت خیزد.

۱- بغداد، شهری عظیم است و قصبه عراق است و مستقر خلفاست و آبادان ترین شهر است اندر میان جهان و جای علماست و خواسته بسیارست و منصور کرده است اندر روزگار اسلام و رود دجله اندر میان وی بگذرد، و بر دجله پلیست از کشتیها کرده. و از وی جامهای پنبه و ابریشم و آبگینه‌ها مخروط و آلات‌ها مدهون خیزد، و روغن‌ها و شراب‌ها و معجون‌ها خیزد کی بهمه جهان به برند.

۲- مداین-شهر کیست بر مشرق دجله و مستقر خسروان بوده است و اندروی یکی ایوانیست کی ایوان کسری خوانند و گویند کی هیچ ایوان از آن بلندتر نیست اندر جهان و این شهری بزرگ بوده و با آبادانی و آبادانی وی ببغداد بردند.

۳- نعمانیه - بر مغرب دجله است. دیر عاقول - بر مشرق دجله است و این هر دو شهر آبادان اند.

۴- حبل^۱ - شهر کیست کم آبادانی و بیشتر مردم او کر دانند.

۵- جرجرای^۲ - بر مشرق دجله است. فم الصالح - بر مشرق دجله است.

سابس^۳ - بر مغرب دجله است، و این شهر کهاییی اند آبادان و بانعمت.

۶- واسط - شهری بزرگست و بدو نیمه است، و دجله بمیان وی همی رود و بروی جسریست و اندر هر دو نیمه منبرست و بنای وی حجاج بن یوسف کرده است. و هوای درست دارد. و بسیار نعمت ترین شهر است اندر عراق، و از وی گلیم و شلوار بند و پشمهای رنگین خیزد.

۷- عبدسی، نیمروزی- دوشهر کند آبادان و اندروی خرمای بسیارست.

۸- مفتوح- شهر کیست آبادان و بر مشرق دجله است ورود معقل از وی بر گیرد.

۹- اُبَلَه - شهری [۲۱b] استوارست و آب از گردوی بر آید و بر مغرب دجله است، و از وی دستار و عمامه بلی خیزد.

۱۰- بصره- شهری عظیم است و او را دوازده محلتست هریکی چند شهری، از یکدیگر گسسته و کویند کی او را صد هزار ویست و چهار هزار رودست و بنای وی عمر بن الخطاب کرده است رضی الله عنه، و اندر عراق هیچ ناحیت نیست عشری مگر بصره و علوی برقی از نجا خروج کرد و گور طلحه و انس بن مالک و شیخ حسن بصری و پسر سیرین آنجاست و از وی نعلین خیزد و فوطهای نیک و جامهای کتان و خیش مُر تفع.

۱۱- بیان- شهر کیست بر مشرق دجله آبادان و خرم.

۱۲- سلمانان- شهر کیست بر مشرق دجله آبادان و خرم.

۱۳- عبادان- شهر کیست خرد و آبادان بر کرانه دریا و همه حصیر هاء عبادانی و حصیرهای سامانی از نجا خیزد و نمک بصره و واسط از نجاست.

۱۴- ما درایاء- شهر کیست آبادان و خرم با کشت و برز بسیار.

۱۵- اسکاف بنی جنید- جائست کی باقی رود نهر وان اندر کشت

وی بکار شود.

۱۶- نهر وان - شهر کیست با آبادانی اندک و اندر وی خرم است
اندک و آنجا جایهایی است کی خسروان کرده اند.

۱۷- جلولا^۱، خانقین - دوشهر کست خرم و اندر خانقین رودیست
بزرگ.

۱۸- قصر شیرین - دهیست بزرگ و باره دارد از سنگ و اندروی
یکی ایوانست از سنگ مرمر گسترده^۲.

۱۹- حلوان - شهریست بسیار نعمت و رودی اندر میان وی همی
گذرد و از وی انجیر خیزد کی خشک کنند و بهمه جای به برند.
۲۰- کوئی ربا - شهریست و بحوالی وی تلهاست از خاکستر و
گویند کی از آن آتش است کی نمرود کرد کی ابراهیم پیغمبر
را صلی الله علیه و سلم بسوزد.

۲۱- بابل - قدیم ترین شهریست اندر عراق و مستقر ملوک
کنعانیان بودی.

۲۲- صرصر - شهر کیست آبادان و نعمت بسیار و رود صرصر
اندر وی بگذرد.

۲۳- نهر الملک - شهر کیست آبادان و بانعمت.

۲۴- قصر بن هبیره - مهمترین شهریست میان بغداد و کوفه و

آبادان است وبانعمت وبسیار مردم .

۲۵- جامعین - شهر کیست اندر میان عمود فرات و رود سورا نهاده و از هیچ سوی بدو راه نیست مگر به آب .

۲۶- کوفه - شهر کیست بر لب رود فرات نهاده و بنای وی سعد بن ابی وقاص کرده است . و روضه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب کرم الله وجهه آنجاست .

۲۷- حیره^۱ شهر کیست بر کران بادیه و هوای وی بهتر است از آن کوفه .

۲۸- قادسیه - شهر کیست بر راه حجاج و بر کران بادیه .

۲۹- بردان ، عکبرا^۲ - دو شهر کند بر شمال بغداد بر مشرق دجله جایی آبادان .

۳۰- سامره - شهر یست بر مشرق دجله و سواد و کشت و برزوی بر مغرب دجله است .

۳۱- کرخ ، دون^۳ - دو شهر کند کی معتمد بنان نهاده است و مأمون^۴ تمام کرده است آبادان اند وبانعمت .

۳۲- تکریت - شهر یست بر حد میان جزیره و عراق ، آبادان و

۱- دراصل، جیره . ۲- دراصل، عکیرا . ۳- دور . ۴- ن . ک .

به ص ۴۰ مقدمه بارتولد . مأمون ۱۹۸-۲۱۸ هجری . معتمد ۲۱۸-۲۲۷ هجری . ن . ک

باصطخری ص ۱۶۸ ، و متوکل (۲۳۲-۲۴۷ هجری) تمام کرده است .

خرم و بانعمت .

§۳۴ - سخن اندر ناحیت جزیره و شهرهای وی

ناحیتیست کی از چهار سوی آبست از دورود یکی دجله و دیگر فرات و از بهر آن این ناحیت را جزیره خوانند . و این ناحیتیست [۳۲۸] آبادان و بانعمت و مردم بسیار ، و هوای درست ، و آبهای روان ، و اندر وی کوهست و شهرهاست بسیار ، و سوادها و خرم و باغها و بوستانهای معروف بخرمی و اندر وی مردمانی بسیار اند از قبیله ربیعه ، و اندر وی مردمان خوار چند بسیار .

- ۱- موصل - شهریست بزرگ با هوای درست و نعمت اندک .
- ۲- بلد - شهریست بر کران دجله نهاده و اندر وی آبهاست روان بجزاز دجله .

۳- برقمید ، ادرمه^۱ - دو شهر کند خرم با مردم بسیار .

- ۴- نصیین - خرم ترین شهریست اندر جزیره ، جای آبادانست و بانعمت و مردم بسیار و اندر وی دیرهاست از آن ترسا آن و اندر وی کژدمست کشنده ؛ و اندر وی حصار استوار ، و اندر آن حصار مارست بسیار ، و از وی سنگ آبگینه خیزد نیکو .

- ۵- دارا- شهر کیست بردامن کوه و اندر وی آبهاء روان بسیار.
- ۶- کفر توئا- شهر یست خرم و آبادان و با آبهاء روان.
- ۷- رأس العین- شهر یست خرم و اندر وی چشمه‌هاست بسیار، و از آن چشمها پنج رود برخیزد و بیک جای گردشود، آنرا خابور خوانند، و آنکه اندر فرات افتد.
- ۸- دیاورغنی^۱- شهر یست بانعمت بسیار.
- ۹- رقه^۲، رایقه^۳- دوشهرست بزرگ و خرم و بیکدیگر پیوسته بر کران فرات نهاده، حرب صفین اندر حد او بوده است از آن سوی رود.
- ۱۰- قر قیسیا- شهر کیست خرم و بانعمت و همه سواد او دایم سبز باشد.

- ۱۱- رجه- شهر یست خرم با آب بسیار و درختان.
- ۱۲- والیه^۴- شهر یست خرد و انبوه و بانعمت.
- ۱۳- عانه- شهر کیست خرم و اندر میان آب فرات نهاده.
- ۱۴- هیت- شهر یست، و از گردوی باره^۵ محکم، آبادان است و بانعمت، و تربت عبدالله بن المبارک آنجا است.
- ۱۵- انبار- شهر کیست خرم و آبادان، و بانعمت و بسیار مردم، و مستقر ابو العباس امیر المؤمنین آنجا بوده است.

۱- شاید دیار ربیعہ . ۲- ن. ک بشرح و بخش شام § ۳۸، ۲۷.

۳- راقه . ۴- دالیه.

و این شهرها کی از رقه تا انبارست همه بر لب رود فرات نهاده است .

۱۶- بالس^۱، جسر عیح^۲، شمشاط^۳ - شهر کهایبی اند بر لب رود فرات نهاده و بحدود شام پیوسته^۴.

۱۷- حران - شهر یست آبشان اند ک و اندر وی صایانند بسیار.

۱۸- سروج - شهر کی آبادانست.

۱۹- رها^۵ - شهر یست خرم و بیشتر مردمان وی ترسیان اند و اندر وی یکی کنیسه است کی اندر همه جهان کنیسه از آن بزرگتر و آبادان تر و عجب تر نیست ، سوادی خرم دارد ، و اندر وی رهبانان اند.

۲۰- جزیره ابن عمر - شهر کی خرم است ، با درختان و آبهاء روان و بر کران دجله نهاده است .

۲۱- حدیثه - شهر یست خرم و اندر وی بوستانهاست سخت نیکو.

۲۲- سن - شهر کیست بر کران دجله بسیار نعمت ، و بنزدیکش کوه است .

§ ۳۵- سخن اندر ناحیت آذرباد گان و ناحیت ارمینیه

واران و شهرهای ایشان

سه ناحیتست یکدیگر پیوسته ، و سوادها ایشان یکدیگر اندر

۳- سیمساط .

۲- جسر منبج .

۱- دراصل : تالس .

۵- رها .

۴- ن . ک بقسمت شام § ۳۸ ، ۱۶ و ۳ .

شده ، و مشرق این ناحیت حدود گیلان است ، و جنوب وی حدود عراق است و جزیره ، و مغرب وی حدود رومست و سریر ، و شمال وی حدود سریرست و خزران [۳۲b] و این جایهاست بسیار نعمت ترین ناحیتهاست اندر اسلام ، و ناحیتیست آبادان و بانعمت بسیار ، و آبهای روان و میوههای نیکو ، و جایگاه بازرگانان و غازیان و غریبان بسیار ازهر جایی . و ازوی رنگ قرمز^۱ خیزد و شلوار [بند] و جامهای صوف و رودینه و پنبه و ماهی وانگین^۲ و موم خیزد و آنجا برده رومی و ارمنی و بجنای و خزری و صقلابی افتد .

۱- اردویل - قصبه آذرباد گانست ، شهری عظیم است و گردوی باره^۳ است و شهری سخت بسیار نعمت بود ، اکنون کمترست ، و مستقر ملوک آذرباد گانست ، و از وی جامهای برد و جامهای رنگین خیزد .
۲- اسنه^۴ - سراو ، میانه ، خونه ، جابروقان - شهر کهایبی اند خرد ، و بانعمت و آبادان و مردم بسیار .

۳- تبریز - شهر کیست خرد و بانعمت و آبادان و از گرد وی باره^۳ و آن علابن احمد کرده است .

۴- مراغه - شهر یست بزرگ و خرم و بانعمت و آبهای روان و باغهای خرم و یکی باره داشت محکم ، پسر بوساج ویران کرد .

۱- در اصل: قمرمز . ۲- آشنه آشنو .

۵- برزند شهر یست خرم و آبادان و با آبهای روان و کشت و برز بسیار و از وی جامه قطیفه خیزد.

۶- موقان - شهر یست و مراورا ناحیتیست بر کران دریا نهاده، و اندر ناحیت موقان دوشهر کت دیگرست کی هم بموقان باز خوانند و از وی رودینه خیزد، و دانگوهاء خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد.

۷- وزنان^۱ - شهر کیست بانعمت بسیار و از وی زیلوهاء و مصلی نماز خیزد.

و این شهرها همه کی یاد کردیم از آذربادگان است.

[§ ۳۶ - ارمنیه و اران]

۸- دون - شهری عظیم است و قصبه ارمنیه است و از گرد وی باره است و اندر وی ترسیان بسیارند و شهر یست بانعمت بسیار و خواسته و مردم و بازرگانان بسیار، او را سواد بسیارست تا بحدود جزیره بکشد و خود بروم پیوسته است و از وی کرمی خیزد کی از وی رنگ قرمز کنند و شلوار بندهاء نیکو خیزد.

۹- راخرتاب^۲ - شهر کیست خرم و با آبهای روان بنزدیکی دریای کبودان.

۱۰- ارمیه^۳ - شهری بزرگست و آبادان و بانعمت بسیار.

۱- ورتان، ورتان. ۲- داخرقان. ۳- در اصل، ارمنه.

۱۱- سلماس - شهر کیست خرم و آبادان و از وی شلوار بندها
نیکو خیزد.

۱۲- خوی^۱، برکری^۲، آرجیج^۳، اخلاط^۴، نخجوان^۵، بدلیس^۶ -
این همه شهر کهایبی اند خرد و بزرگ خرم و بانعمت و مردم و خواسته و
بازرگانان بسیار، و از این شهر کهازیلوهاءقالی و غیره و شلوار بند و چوب^۷
بسیار خیزد.

۱۳- ملازگرد - ثغریست بر روی رومیان و مردمانی جنگی و جایی
بانعمت.

۱۴- قالیقله^۸ - شهر است و اندروی حصار است محکم، و دایم اندر
وی غاز یانند بنوبت از هر جایی، و اندروی بازرگانان بسیارند.
۱۵- میافارقین - شهر است اندر حصاری بر سر حد میان ارمنیه و
جزیره [و] روم.

۱۶- مرند - شهر کیست خرد و آبادان و بانعمت و مردم بسیار و از
وی جامه‌ها گوناگون خیزد پشمن.

۱۷- میمد^۹ - ناحیتیست شهره و آبادان و بسیار نعمت و مردم.

۱۸- اهر - قصبه^{۱۰} میمدست و پادشایی سررواد است [۳۳۸] از اولاد

۱- در اصل: خوی. ۲- برگری. ۳- بکسرباء.

۴- اگر و اورا زیاد بدانیم میتوانیم «شلوار بند خوب» بخوانیم.

۵- معمولاً: قالیقله. ۶- میمند.

جلندی بل کر کر^۱ انک کان یاخذ کل سفینه غضبا^۲.

۱۹- سنگان^۳ - شهر یست و او را ناحیتی بزرگست و پادشایی

سنباطست.

و این همه شهرها که گفتیم از ارمینیه است.

۲۰- قبان - شهر یست خرم و ازوی پنبه نیک خیزد بسیار.

۲۱- بردع - شهر یست بزرگ و با نعمت بسیار و قصبه ارانست و

مستقر پادشای این ناحیتست و او را سواد یست خرم و کشت و برز و

میوه‌ها بسیار و انبوه، و آنجا درختان تود سید^۴ است بسیار و ازین شهر

ابریشم بسیار خیزد، و استران نیک و روناس و شاه بلوط و کرویا.

۲۲- بیلقان - شهر کیست با نعمت بسیار و ازوی بردها^۵ بسیار و جل

و برقع و ناطف خیزد.

۲۳- باژگاه - شهر کیست بر لب رود ارس نهاده و ازوی ماهی

خیزد.

۲۴- گنجه، شمکور - دوشهرند با کشت و برز بسیار آبادان و با نعمت

و ازوی جامهای پشمین خیزد از هر گونه.

۱- ن. ك اصطخری ص ۱۴۰ و بیادداشت‌های مینورسکی.

۲- قرآن مجید سوره ۱۸ آیه ۷۸. ۳- دراصل، سنگان.

۴- مینورسکی «تودسبیل» خوانده و «سبیل» را متعلق بهمه کس ترجمه کرده است

و صحیح «تود سپید» یعنی «توت سفید» است. ۵- شاید، پرده‌ها.

۲۵ - خُنان- ناحیتیست بر کران رود کر ، بر حد میان ارمنیه و اران .

۲۶ - وردوقیه - شهر یست اندر خنان خرد و کم مردم .

۲۷ - قلعه - حصار یست عظیم با منبر بر حد میان ارمنیه و اران .

۲۸ - تقلیس - شهر یست بزرگ و خرم و استوار و آبادان و با نعمت بسیار و دوباره دارد ، و ثغریست بر روی کافران و رود کر اندر میان وی بگذرد ، و اندر وی یک چشمه آبست سخت گرم کی گرمابها بروی ساخته اند ، و دایم گرم است بی آتش .

۲۹ - شکّی - ناحیتیست از ارمنیه آبادان و با نعمت درازاء وی مقدار هفتاد فرسنگست و اندروی مسلمانان اند و کافران اند .

۳۰ - مبارکی - دهیست بزرگ بر درِ بردع و لشکر گاه روسیان آنجا بود آنگاه کی بیامدند و بردع بستند و این مبارکی اول حدیست از شکّی .

۳۱ - سوق الجبل - شهر یست از شکّی بردع نزدیک .

۳۲ - سباطمان - شهر یست اندر آخر حد شکّی و او را یکی حصارست استوار و این هر دو شهر آبادان اند .

۳۳ - صنار - ناحیتیست درازاء اویست فرسنگ است میان شکّی و تقلیس و همه کافران اند .

۳۴ - قبله - شهرست میان شکى و بردع و شروان ، آبادان و با نعمت و ازوى قندز بسیار خيزد .

۲۵ - برديج^۱ - شهرست خرد و آبادان و بانعمت .

۳۶ - شروان ، خرسان ، ليزان - سه ناحيتست و پادشای اويکيست و اين پادشاه را شروان شاه و خرسان شاه و ليزان شاه خوانند ، و او بلشکر گاهى^۲ نشنيد از شماخى بر فرسنگى و او را بحدود کردوان يکى کوه است بلند ، سراو^۳ پهن و هامون و چهارسو ، چهار فرسنگ اندر چهار فرسنگ ، و از هيچ سو بدو راه نيست مگر از يک سو راهيست کى کرده اند سخت دشوار ، و اندروى چهار دهست ، و همه خزينه ها اين ملک و خواستها وى آنجاست ، و اندروى همه مولايان وى اند مرد وزن همه آنجا کارند و آنجا خورند . و اين قلعه را نيال خوانند ، و بنزد يک او قلعه ديگر است ، ميان شان فرسنگى سخت استوار زندان وى آنجاست .

۳۷ - خرسان - ناحيتست [ميان ؟] در بند و شروان بکوه قبک^۴ [۲۳b]

پيوسته است و ازوى جامهاى پشمين خيزد و همه محفوريا^۵ [ء] کوناگون کى اندر همه جهانست از اين سه ناحيت خيزد .

۳۸ - کردوان - شهر کيست آبادان و بانعمت .

۱- دراصل : بردنج .

۲- دراصل : بلشکرهاى .

۳- دراصل : سراو

۴- يعنى قفقاز

۳۹ - شاوران - قصبه شیروان است جایی است بدریا نزدیک و بانعمت بسیار و سنگ محک بهمه جهان ازجا برند .

۴۰ - دربند خزران - شهر یست بر کران دریا میان این شهر و بردریا زنجیری کشیده عظیم چنانک هیچ کشتی اندر نتواند آمدن مگر بدستوری، و این زنجیر اندر دیوارها بسته است محکم کی از سنگ و ارزیز کرده اند و ازوی جامه کتان و زعفران خیزد . و آنجا بندگان افتند از هر جنسی از آن کافران کی پیوسته اویند .

۴۱ - باکو - شهر کیست بر کران دریا و بکوه نزدیک و هر نفط کی بناحیت دیلمان بکار برند ازجا برند .

§ ۳۷ - سخن اندر ناحیت عرب و شهرهای وی

ناحیت یست^۱ مشرق وی دریای عمانست از دریای اعظم، و جنوب وی دریای حبشه است هم از اعظم و مغرب وی دریای قلزمست هم از اعظم، و شمال وی بادیه کوفه و شام است. و این ناحیت یست عظیم و گرم سیر و اندر وی کوههاست از یکدیگر جدا چنانک پدید کردیم اندر یاد کرد کوهها و اندر همه این ناحیت یکی رودست کی از کوهها تهامه بیرون آید و بر حدود خولان^۲ و ناحیت حضر موت بگذرد و اندر دریای اعظم افتد و این

رود نیز بزرگ نیست و اندرین ناحیت ناحیتها بسیار است و بیشتر بیابانست و عرب را جای اصلی اینست ، و هر چه بجایهای دیگر رفته اند باصل ازینجا اند و بیشتر اندر بیابان اند مگر انک اندر شهرهای این ناحیت اند . و ازین ناحیت خرما خیزد از هر گونه ، وادیم وریگ مگی ، و سنگ فسان ، و نمالین مشعر و ملمع خیزد ، و اندروی حیوانان اند عجب گوناگون و ناحیتها کی اندرین ناحیتست چون : یمن ، حجاز ، تهامه ، یمامه ، نزوین^۱ . - جایهایست کی اندروی خیمهها قبیلههاست چون : تمیمیان ، مضریان^۲ و اسدیان ، جسانیان ، کلییان ، فزاریان ، و آنچه بدین ماند ، و این همه پدید کردیم اندر صورت تا پیدا تر بود .

۱- مکه - شهر است بزرگ و آبادان و با مردم بسیار و بر دامن کوه نهاده و گردا گرد وی کوههاست ، و شریفترین شهر است اندر جهان کی مولود پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم آنجا بوده است ، و خانه خدای عز وجل است ، و درازاء مزگت خانه خدای عز وجل سیصد و هفتاد ارش است و پهناش سیصد و پانزده ارش . خانه مکه را بیست و چهار ارش و نیم دراز است و پهناش بیست و سه ارش و نیم و سمک کعبه بیست و هفت ارش است . و از گرد سنگ طواف پنجاه ارش است و درازا صد و پنجاه ارش است . و بناء مکه آدم علیه السلام کرده است و ابراهیم علیه السلام

۱- نزوین، ممکن است تصحیف و تغیر یافته بحرین باشد. بشماره ۲۶ همین فصل

ن.ک. ۲- دراصل: مصریان. ۳- «وعلی آله» اضافه شده است.

آنرا تمام کرد و از روزگار آدم علیه السلام خدای عزوجل این خانه را عزیز کرده است.

۲- مدینه - شهر یست خوش و مردم بسیار و روضه مقدس پیغمبر صلی الله علیه و علی آله وسلم با بسیار صحابه آنجا است و از نواحی وی سنگ فسان خیزد کی بهمه جهان به برند.

۳- طایف - شهر کیست خرد بردامن کوه و ازوی ادیم خیزد.

۴- نجران - شهر کیست [۲۴۵] آبادان و اندروی قبیله حمدانیان اندواز وی دزدان بیایند و بحدود یمن راه برند.

۵- جرش - شهر کیست خرم و آبادان از ناحیت یمن.

۶- صعه - شهر یست آبادان و مردم بسیار و اندروی بازارگاناند از بصره و اندر قدیم مستقر ملوک یمن بوده است و ازوی ادیم خیزد بسیار و نعلین یمنی مشعر.

۷- صمدان - ناحیت یست میان صعه و صنعا اندر یمن و اندروی سه شهر کست و اندر آن شهرها فرزندان حمیراند و ایشانرا کشت و برزاست و مراعی ورز.

۸- صنعا - قصبه یمن است شهر یست خرم و آبادان و هرچه از بیشتر نواحی یمن خیزد ازین شهر خیزد، و با نعمت ترین جایست اندر همه یمن، و اندر همه ناحیت عرب شهری نیست ازوی بزرگتر و خرم تر

و گندم و کشتهاء دیگرشان بسالی دوبار ثمره دهد و جوسه با [ر] و یا چهاربار از غایت اعتدال هوای این شهر. و باره دارد از سنگ و گویند کی نخستین بنایی کی از پس طوفان کرده اند اینست.

۹- ذِمار^۱ - شهر است با بازارها و مردم بسیار از عمل صنعا جایست بانعمت بسیار و بازار گانشان بچیز است چون قندهری، و هشت از وی درمی سنجد.

۱۰- سیام^۲ - قلعه است بر کوهی^۳ و اندروی بازار و مردم بسیارست.

۱۱- زبید - شهر است از یمن و هیچ شهری نیست از پس صنعا از یمن ازین بزرگتر و از وی بر سه روزه راه حدود حبشه است و بازار گانی ایشان سیمست و زر و لکن دوازده درم ایشان یک درم سنگ سنجد، و دیناری از وی یک درم سنجد.

۱۲- منکت - شهر کیست خرد، دیوارها و وی از سنگ و کوهی عظیم از گردوی و روستای وی بر آید، و از هر سوی کی در وی روی کوه بیاید بریدن، و حدود این جای بحدود حضر موت پیوسته است.

۱۳- صهب^۴ - شهر کیست خرم و آبادان.

و این همه از ناحیت یمن است. و اندر کوهها یمن و دشتهاء وی جای کیانست، حمد و نگان همه از نجا افتد.

۱- در اصل: ذمار. ۲- شبام. ۳- در اصل، کوهیست بر قلعه. ۴- بضم صاد.

۱۴ - عَدَن - شهر کیست بر کران دریا و از وی مروارید بسیار خیزد و بحدود حبشه پیوسته است .

۱۵ - حضر موت - ناحیتیست خرم و آبادان و اندروی شهرهاست و رسم ایشان چنانست کی هر غریبی کی بشهر ایشان اندر شود و بمزگت ایشان نماز کند ، هر روزی سه بار طعام برند او را و نواخت بسیار کنند ، مگر کی مخالفتی کند بمذهب بایشان .

۱۶ - مخالف علی^۱ - دهیست بزرگ و بانعمت .

۱۷ - عَثَر - شهر کیست آبادان و بانعمت .

۱۸ - مهجر^۲ - شهریست بزرگ و از گردوی باره و خندقی ، و لباس ایشان از ارست و چادر .

۱۹ - سرسیر^۳ - شهریست خرم و آبادان و کشت ایشان گاورس است و جو . و بازار گانشان سیم مزبق است و ایشان همه ازار وردا پوشند و از عمل یمن است .

۲۰ - جَدّه - شهریست از مکه بر کران دریا نهاده آبادان و خرم .

۲۱ - سبأ ، عقاب^۴ ، فساع ، وادی میجان^۴ - شهر کهایبی اند بانعمت

و مردم بسیار .

۲۲ - شجر - شهریست بر کران دریا و از وی اشتران نیک خیزد

و لبان از نجا برند همه جهان .

۲ - وادی میجان .

۳ - سرین .

۲ - مهجره .

۱ - مخالف عك .

۲۳- عُمان شهر یست عظیم بر کران دریا و اندر وی بازرگانان
 بسیارند و بار کده همه جهانست و هیچ شهری نیست اندر جهان کی
 اندر وی بازرگانان تونگرتر از نجا بود و همه جهازه‌اء مشرق و مغرب
 و جنوب و شمال [۳۴b] بدین شهر افتد و ازینجا بجایها ببرند.

۲۴- سرجه^۱، عن - دوشهر کند آبادان و خرم.

۲۵- هجر - شهر یست بامردم بسیار بر کران دریا.

۲۶- بحرین - ناحیتیست بامردم بسیار و شهرها و دهها و جایهای
 آبادان.

۲۷- فید - شهر کیست خرم و آبادان.

۲۸- جبله - حصاریست اندر وی منبر.

۲۹- فرغ^۲، شهر کیست خرد.

۳۰- تبوک^۳، وادی القرا، فیما^۴ - شهر کهایبی اند بامردم بسیار
 اندر میان بیابان نهاده است.

۳۱- جار - شهر کیست بر کران دریا و بارگاه مدینه است.

۳۲- مدین - شهر یست خرم و بر کنار دریا و اندر وی چاهی آبست
 کی موسی علیه السلام از وی آب بر کشید بسوی گوسپندان شعیب
 علیه السلام.^۴

§ ۳۸ - سخن اندر ناحیت شام و شهرهای وی

ناحیتیست مشرق وی بادیۀ شام است از حدود عرب و حدود جزیره، و جنوب وی دریاء قلزمست، و مغرب وی حدود مصرست و بعضی از دریاء روم، و شمال وی حدود رومست. و این ناحیتیست خرم و آبادان و بسیار مردم و خواسته، و اندر وی شهرهای بسیارست، و هر چیزی که از مغرب خیزد و از مصر و از روم و از اندلس آنجا افتد.

تغرها جزیره، شهر کهایبی اند ثغر بر روی رومیان، و از شام اند و لکن بجزیره باز خوانند.

۱- سَمِیْط - شهر کیست بر لب رود نهاده بسیار نعمت^۱.

۲- سَنَجَه - شهر کیست خرم و بنزدیک وی یکی پلست کی اندر همه جهان از آن نیکوتر و از آن عجب تر پل نیست.

۳- مَنبِج - شهر کیست اندر بیابان استوار.

۴- مَنصُور، قُورُس - دوشهر کند آبادان و کم مردم.

۵- مَلَطِیَّة - مهترین ثغریست کی ازین سوی کوه لُکَّامست و میوهای وی همه مباح است و بی خداوندست.

۶- مَرعَش، حَدَث^۲ - دوشهر کست خرم و آبادان و خرد با کشت

۱- ن. ك بدیل «جزیره» § ۳۴ - ۱۶، مقصود از رود در این جمله رود فرات است

۲- در اصل: جذب.

بسیار و آبهاء روان .

۷- هارونی - شهر کیست بر کوه ، هارون الرشید کرده است .

۸- یاس^۱ - شهر کیست خرم و بسیار نعمت و اندر وی خرمای بسیارست

۹- کنیس - شهر کی خردست بردامن کوه .

۱۰- کمرینا^۲ . مصیصه - دوشهر کند خرم و رود جیحون میان ایشان

همی رود و آبادان اند ، چون بریلی کان رود راست بر روی دریا پدیدست
و میانشان چهار فرسنگست و مردم بسیار است

۱۱- عین زربه - شهر یست بامیوها و کشتهای آراسته .

۱۲- آذنه - شهر یست بابازار خرم بر لب رود سیحون نهاده .

۱۳- طرسوس - شهر یست بزرگ و آبادان و با نعمت و گردوی
دوباره است از سنگ و مردمان جنگی و دلاور .

۱۴- اولاس - آخرین شهر یست از اسلام کی بر کران دریای روم
است و اندر وی دو جایست کی رومیان آنرا بزرگ دارند و بزیارت
آیند .

و این همه شهر کهای ثغراند و ایشانرا ثغور الجزیره خوانند .

۱۵- اسکندرونه ، صُحبَه ، لاذقیه ، أنطُرطوس ، اطرأبلُس ،

بیروت ، صیدا ، صور ، عَکَّه ، قیساریه ، یافا ، عسقلان - شهرهایی اند از

۱- پیاس ۲- کَفَرِیَّآ . ۳- کاتب در این کلمه روی فاء سه نقطه گذاشته بود .

شام بر کران دریای روم، و اندر وی مسلمانان اند و شهرهایی اند با نعمت بسیار و کشت و برزو بسیار خواسته‌های بسیار.

۱۶- بَالِس - شهریست از شام بر کران فرات نهاده.

۱۷- خُناصره، تدمر، سَلَمیه، مغان - شهر کهایبی اند [۳۵۸] بر کران بادیه شام نهاده و سَلَمیه همه فرزندان هاشم اند، و مغان همه فرزندان امیه اند.

۱۸- آیلَه - شهر کیست بر کران دریای قلزم نهاده برحد میان بادیه مصر و شام.

۱۹- حلب - شهری بزرگست و خرم و آبادان و با مردم و خواسته بسیار و یکی باره دارد کی سوار بر سر وی گردا گرد وی بگردد.

۲۰- بفراس - شهریست اندر کوهها و اندر وی سرایست کی زبیده کرده است و وقفه‌ها بسیار بر آنجا کرده کی هر که بدین شهر رسد بدین سرای فرود آید و او را میهمانی کنند.

۲۱- مَعْرَه مَصْرین - شهر کیست خرم و آبشان از آسمانست.

۲۲- قَنْسَرین - شهریست خرم و آبادان.

۲۳- حَمَص - شهریست بزرگ و خرم و آبادان و همه راههای ایشان بسنگ گسترده است و مردمان این شهر پاك جامه و با مروت و نیکو روی اند و اندر وی مارو کژدمست بسیار.

۲۴- کَفَرطاب^۱ - شیرز^۲ - حَمات - شهر کهایبی اند آبادان و بانعمت
و سخت خرم .

۲۵- بعلبک - شهر یست بسیار نعمت و بربر کوه نهاده است .

۲۶- دمشق - شهر یست خرم و بانعمت و کشت و برز بسیار و سوادى
خوش و آبهای روان بنزدیک کوه و این شهر خرم ترین شهر یست در
عرب و از وی برنج زرد خیزد .

۲۷- رَقَه^۳ - شهر کیست خرم و کم مردم .

۲۸- روات^۴ - شهر کیست بکوه نزدیک و این شهر قصبه
کوهستانست .

۲۹- آذُرَح - شهر یست خرم و با نعمت و اندر وی خارجیان اند^۵ .

۳۰- اَرَدَن - ناحیت یست خرم و آبادان و بانعمت بسیار .

۳۱- طَبَرِیَه - قصبه اَرَدَنست ، شهر یست خرم و آبادان و بانعمت
و آبهای روان .

۳۲- فَلَسطین - ناحیت یست با کشت و برز و میوها و خواسته و مردم
بسیار .

۳۳- رَمْلَه^۶ - قصبه فَلَسطین است ، جایی است با نعمت و شهری

۱- دراصل: بَقَرطاب . ۲- دراصل: شیرز . ۳- ن . ك . ذیل جزیره ۳۴-§۹ .

۴- دراصل: رواب . ۵- اصطخری ص ۵۸ : الشراة . ۶- دراصل: زَمْلَه .

بزرگست.

۳۴- غزه^۱ - شهر کیست بر حد میان شام و مصر.

۳۵- بیت اللحم - شهر یست کی مولود عیسی پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنجا بوده است.

۳۶- مسجد ابراهیم - شهر یست بر حد میان مصر و شام و روضه ابراهیم و اسحق و یعقوب صلوات الله علیهم آنجا است.

۳۷- نابلس، ریحاً^۲ - دوشهر کند خرد و کم نعمت.

۳۸- بیت المقدس - شهر یست بر بر کوه و اندر وی هیچ آبروان نیست، و اندر وی مزگتست کسی مسلمانان از هر جای آنجا شوند بنیارت.

و این همه شهرهای فلسطین است.

۳۹- جای قوم لوط - ناحیتست ویران و کم مردم و بی نعمت.

۴۰- زغر^۳ - شهر کیست از دیار قوم لوط و اندر وی آبادانی اندک مانده است و اندر حدود این کوه بلقا، شهرها و روستاها بسیارند و اندر وی همه مردمان خوارج اند.

§ ۳۹- سخن اندر ناحیت مصر و شهرهای وی

ناحیتست مشرق وی بعضی حدود شام است و بعضی بیابان مصر،

۱- در اصل: عره. ۲- در اصل: رنجا. ۳- زغر.

و جنوب وی حدود نوبه است، و مغرب وی بعضی از حدود مغربست، و بعضی بیابان است کی آنرا الواحات خوانند و شمال وی دریای رومست و این تونگرترین ناحیتیست اندر مسلمانی و اندر وی شهرهای بسیارست همه آبادان و خرم و تونکر و بانعمتهای بسیار گوناگون، و از وی جامها و دستارها و ردایه‌ها گوناگون خیزد کی اندر همه جهان از آن باقیمت تر نبود، چون صوف مصری، و جامها و دستارها دیقی [و] خز [و اندر] این ناحیت [۳۵b] خران نیک افتد باقیمت.

۱- فسطاط - قصبه مصرست، تونگرترین شهریست اندر جهان و بغایت آبادان و بسیار نعمتست، و بر مشرق رود نیل نهاده است. و تربت شافعی رحمة الله علیه اندر حدود وی است.

۲- ذمیره، دثقرا - دوشهرند بر مشرق رود نیل آبادان و بانعمت و از وی جامهای کتان خیزد مرتفع، باقیمت.

۳- قرما - شهریست بر کران دریاء تنیس اندر میان ریگ جفار و گورجالینوس آنجاست.

۴- تنیس و دمیاط - دوشهرند اندر میان دریا تنیس بر دو جزیره و ایشانرا کشت و برز نیست و از وی جامه‌ها صوف و کتان خیزد باقیمت بسیار.

۵- اسکندریه - شهر یست ازدو سوی بادیای روم و دریای تنیس پیوسته، و اندر وی یکی مناره است کی گویند کی دو یست ارش است و اندر میان آب نهاده بر سر سنگی و هر گه کی باد آید آن مناره بجنبند چنانک نتوان دید.

۶- هر مین - دونا ست بر سر کوهی نهاده بنزدیکی فسطاط، و ملاط وی از جوهر یست که هیچ چیز بر وی کار نکند، و هر یکی را از وی چهار صد ارش دراز است، اندر چهار صد ارش پهنا، اندر چهار صد ارش بلندی، و اندر میان وی خانه است کرده، و مر او را یکی درست تنگ، و این بنا هر مس کرده است پیش از طوفان، چون بدانست کی طوفان همی خواهد بود، از بهر آن کرد تا آب او را زیان نتواند کرد، و بر این بنابتازی نوشته است: «بنیناها بقدره فمن اراد ان يعلم کیف بنیناها فلیخربها». تفسیرش: بنا کردیم این را بتوانایی و هر که خواهد کی بداند کی چونس بنا کردیم گو ویران بکن آنرا. و بر این هر مین بسیاری علم بروی کنده است از طب و نجوم و هندسه و فلسفه.

۷- فیون^۲ - شهر کیست بر مغرب نیل نهاده و اندر [وی] آبهاء دیگر است روان بجز نیل.

۸- بو صیر^۳ - شهر یست بر مشرق نیل نهاده و مشعبدانی کی بافر عون

بودند و جادوئیها کردند، ازینجا بودند، و اندر رود نیل نهنگست بسیار، بهر جایی، چونانک مردم و چهار پای را از کران آب بر باید. و چون بدین شهر رسد طلسمی کرده اند کی ضعیف باشد و هیچ زیان نتواند کردن و چنان بود کی کود کانش بگیرند اندر آب و بر وی نشینند و همی گردانند و هیچ زیان نتواند کردن، و هر جای دیگر کی باشد، زیر و زبر این شهر زیان کار است.

۹- اشمونین^۱، آخمیم، بَلینا - سه شهرند بر کران نیل بر مغرب وی نهاده، آبادان و خرم و با نعمت بسیار و اندر وی درخت آبنوس است بسیار.

۱۰- سوان^۲ (= اسوان) - آخرین شهر است از مصر و ثغریست بر روی نویان بر مغرب نیل، و شهر است با مال بسیار، و مردمانی جنگی و اندر کوههایی کی بدو نزدیکست از الواحات معدن زمرّدست و زبر جد، و اندر همه جهان بجز اینجا نباشد. و اندر کوههای الواحات گوسپندان وحشی اند، و از پس سوان^۳ اندر سرحد میان مصر و نوبه خراشد و وحشی بسیار، ملّمع و سیاه و زرد، خرد چند گوسپندی، و چون ازینجا بیرون آری بمیرند^۴.

§ ۴۰ - سخن اندر ناحیت مغرب و شهرهای وی

ناحیتیست کی مشرق [۳۶۸] وی ناحیت مصرست، و جنوب وی

کتابخانه ملی ایران

یابانیست کی آخرش بناحیت سودان باز دارد ، و مغرب وی دریای اقیانوس مغریست ، و شمال وی دریای رومست ، و این ناحیتست کی اندر وی یابان بسیارست ، و کوه سخت اندک . و این مردمان سیاهند و اسمر ، و اندر وی ناحیتهای بسیارست ، و شهرها و روستاها ، و اندر یابان ایشان بر بریان^۱ اند بسیار بی عدد ، و این جایی گرم سیرست ، و زر اندر وی بسیارست ، و اندر ریگهای این ناحیت معدن زرست ، و بازار گانی ایشان بیشتر بزر است .

۱- اطرا بلس - نخستین شهر است از افریقیه ، شهری بزر گست و آبادان و بر کران دریای روم نهاده است ، و مردم بسیار و جای بازار گانان روم و اندلس و هر چیز کی از دریاء روم خیزد آنجا افتد .

۲- مهدیه - شهر است بزر گت بر کران دریاء روم نهاده است و بحدود قیر و ان پیوسته ، جایی بانعمت است و اندر وی بازار گانان بسیار اند از جایها .

۳- برقه - شهر است بزر گ و او را ناحیتست بحدود مصر پیوسته ، جایی باخواسته و بازار گانان بسیار ، و اندر وی لشکر بسیار باشد دایم .

۴- قیر و ان - شهری عظیم است و اندر مغرب هیچ شهر نیست ازین بزر گتر و آبادان تر و باخواسته تر ، و این شهر قصبه مغربست .

۵- زویله^۱ - شهر یست عظیم بر کران بیابان سودان نهاده است و اندر حوالی و ناحیت وی بر بریان اند بسیار و این بر بریان مردمانی اند اندر بیابانهای مغرب هم چون عرب اندر بادیه ، خداوندان چهار پای اند و بازر بسیارند ، ولکن عرب بچهار پای تونگر تراند و بر بریان بزر تونگر ترند .

۶- تونس^۲ - شهر یست از مغرب بر کران دریا و نخستین شهر یست کی برابر اندلس است .

۷- فرسانه^۳ - شهر یست خرم و با نعمت بسیار و مردمانی اند آمیزنده و با خواسته بسیار ، و این شهر بقیروان نزدیک است .

۸- سطیف^۴ - شهر یست بزرگ و با مردم بسیار و بازر بسیار و کم - نعمتست .

۹- طبرقه - شهر یست بر کران دریاء روم ، و نزدیک این شهر اندر کنار دریا معدن مرجانست سخت بسیار ، و اندر همه جهان جایی دیگر نیست ، و اندر وی کژدمست کشنده بزرگ .

۱۰- تنس^۵ - شهر یست بزرگ بر کران دریا و آبادان و با نعمت و مردم و خواسته بسیار .

۱- زویله . ۲- دراصل ؛ تونس بفتح نون نوشته شده است . ۳- قلشانه ؟

۴- دراصل ، سطیف . ۵- تنس بفتح تاو نون .

۱۱- جزیرهٔ بنی رَعْنی^۱ - شهرِ یست کی آب دریا از سه کران وی
بر آید و بحوالی وی بر بریانند بسیار.

۱۲- ناکور - شهرِ یست چون تَنَسْ.

۱۳- تاهرت - شهرِ ی عظیمست و مراو را ناحیتِ یست جدا از عمل
افریقیه و با خواستهٔ بسیارست.

۱۴- سِجْلَمَاسَه^۲ - شهرِ یست بر کران بیابان سودان نهاده ، اندر
میان ریگ ، و [در] این ریگ معدن زرست ، و این شهر جایست کی از
همه ناحیتها گسسته است ، و جایی کم نعمت و بسیار زر.

۱۵- بُصیره - شهرِ یست بر کران دریا برابر جبل طارق جایی با -
نعمت بسیارست .

۱۶- اَزِیْلَه^۳ - شهرِ یست بزرگ و یکی باره دارد سخت استوار و
بازِ یستِ رین شهرِ یست کی از وی باندلس روند.

۱۷- فاس - شهرِ ی عظیمست و قصبهٔ طَنْجَه است و مستقر ملوک است
و جایی با خواستهٔ بسیارست [۳۶b].

۱۷- سُوْسُ الاقصی - شهرِ یست بر لب دریای اقیانوس مغربی است ،
آخرین شهرِ ی از آبادانی عالم اندر مغرب ، و این شهرِ ی عظیم است و
ایشان را زرست بی اندازه ، و مردمانی اند از طبع مردمی دورتر ، و آنجا

۱- بنی رَعْنی. ۲- دراصل : سِجْلَمَاسَه . ۳- دراصل : ازیله بضم همزه .

غریب کمترافتد، ویشتر از ناحیت بربریان پلنگ خیزد کی بربریان
شکار ایشان کنند، و پوست ایشان بشهرهای مسلمانان آرند.

۴۱۵ - سخن اندر ناحیت اندلس و شهرهای وی

ناحیتیست مشرق وی حدود رومست، و جنوب وی خلیج دریای
رومست، و مغرب وی دریای اقیانوس مغریست، و شمال وی هم ناحیت
رومست، و این ناحیتیست آبادان و خرم و اندر وی کوهها و آبهاء روان
و خواسته بسیار، و اندر وی معدن همه جوهرهاست از سیم و زر و مس و
واریز و آنچه بدین ماند. و بناهاشان همه از سنگست، و ایشان مردمانی-
اند سپید پوست و ازرق چشم.

۱- قرطبه^۱ - قصبه اندلس است و آبادان و با مردم و با نعمت و
خواسته بسیار و از وی بدریا بنزدیکتر راهی سه روز راهست. و بنزدیک
کوهست، و مستقر سلطان است و پادشاهی وی امویان داشت و خانهاشان
از سنگ است.

۲- طلیطله - شهریست بر کوه، بر بر کوه و رود، و رود تاجه از
گرد وی بر آید،

۳- طلیطله^۲ - شهریست بنزدیکی کوه و اندر وی سمور بسیارست

بی اندازه کی بجایها بیرند.

۴- لارده، سَرُقَصْ، شَتَرِیَه، رَیَه، اِسْتَنجَه، جِیان^۴، مَورور^۳
 قرمونه^۴، نَبَلَه^۵، غافِق- شهرهای اندلس است و جایهاست بانعمت بسیار و
 آبادانی و بازار گانان روم و مغرب و مصر، و اندر وی خواسته بسیارست
 و هوای معتدل.

۵- باجه- شهری قدیمست اندر اندلس و با خواسته.

۶- قوریه- شهر یست خرد اندر وی مردم اندک و خواسته بسیار.

۷- مَارِدَه- بزرگترین شهری است اندر اندلس و آنرا حصارى
 و باره و خندقیست محکم.

۸- تُرْجَالَه، وادی الحجاره- دو شهر یست اندر اندلس سردسیر،
 قدیمتر جایست اندرین ناحیت.

۹- طُرْطُوشَه- شهر یست آبادان بر کنار دریاء روم و بحدود
 غلجسکس و افرنجه، کی دونا حیت انداز روم پیوسته است.

۱۰- بَلَنسِیَه^۶- مُرْسِیَه، بَجَانَه، شهرهایی اند بر کرانه خلیج
 دریای روم نهاده و جایها بانعمت.

۱۱- مَالَقَه- شهر یست بر کران دریاء روم از وی پوست سوسمار

۱- معمولاً: سَرَقَصَه. ۲- دراصل: خیّان. ۳- دراصل: مَورود.
 ۴- دراصل: قرمونه. ۵- دراصل: نَبَلَه. ۶- دراصل: مَلَنسِیَه.

خیزد، کی بر قبضه شمشیر کشند سخت بسیار.

۱۲- جزیره - شهر کیست بر کران خلیج و اندر اول مسلمانی،

اندلس را ازین شهر بگشادند،

۱۳- سدونه . اشبیلیه^۱، اُخْشَنْبَه - شهر کهایی اند بر کران دریای

اقیانوس مغربی نهاده جایهای کم نعمت و کم مردم .

۱۴- شَنْتَرِین - آخرین شهر است از حدود اندلس بر کران دریای

اقیانوس نهاده و از وی عنبر اشهب خیزد، بغایت نیک سخت بسیار.

و اندر حدود مغرب هیچ جای دیگر نیست.

۴۲- سخن اندر ناحیت روم و ناحیتها و شهرها و ی

ناحیت است مشرق وی آرمینیه و سریر و آلانست، و جنوب وی بعضی

از حدود شام است و بعضی دریای رومست. و بعضی حدود اندلس است.

و مغرب وی دریای اقیانوس مغرب است و شمال وی بعضی ویرانی شمال است

و بعضی حدود [۳۷a] صقلاست و بعضی ناحیت بُرجانست^۲، و بعضی

دریای خزرانست و این ناحیت است سخت عظیم و با نعمت بسیار و بی اندازه

و آبادان بغایت و اندر وی شهرها و دههای بسیارست، و نواحی عظیم

۱- دراصل : اشبیلیه .

۲- دراصل : برجا بفتح باء .

و همه با کشت و برز بسیار و آبهای روان و خواسته و لشکرها ، و اندر وی دریائیکه خردست ، و کوده‌هاست و حصارها ، و قلعه‌های سخت بسیارست ، و از وی جامه دیبا و سندس و میسانی و طنفسه ، و جورب و شلواربندها باقیمت بسیار خیزد ، و ناحیتهای روم همه چهارده ناحیتست ، سه ناحیت آنست کی از پس خلیج قسطنطنیه است بر مغرب وی ، و یازده ناحیت بر مشرق خلیج است .

اما آنک بر مغرب خلیج است .

۱- نخستین ناحیت طابلاست ، و این آن ناحیت است کی قسطنطنیه اندر وی است^۱ ، این قسطنطنیه مستقر ملوک رومست و جای باخواسته بسیارست .

۲- و دیگر ناحیت مقدونیه است ، و اسکندر رومی ازین ناحیت بود ، و این ناحیت بدریای روم پیوسته است .

۳- و سیم ناحیت ترافیه^۲ است کی بدریای گرز پیوسته است . و اما آن یازده ناحیت کی بر مشرق خلیج است ، نام وی اینست :

۴- ثرقسیس^۳ ، ۵- ابسیق^۴ ، ۶- ابطماط^۵ ، ۷- سلوقیه^۶ ، ۸- ناطلیق ، ۹- بقلار^۷ ، ۱۰- افلاخونیه ، ۱۱- قبادق^۸ ، ۱۲- خرشنه^۹ ، ۱۳- آرمیناق ، ۱۴- خالدیه .

۱- کلمه «قسطنطنیه» باجوهر قرمز در اینجا دوباره نوشته شده است .

۲- دراصل : براقیه . ۳- دراصل : برقسیس . ۴- دراصل : انطماط ،

۵- دراصل : فیادق .

و هریکی ازین ناحیتیست بزرگ با شهرها و دهها و حصارها و قلعه‌ها و کوه‌ها و آب‌ها و روان و نعمت بسیار و اندر هریکی ازین ناحیت سپاه‌سالاری بود از آن ملک‌الروم، و با وی لشکر بسیار از سه هزار مرد، باشش هزار سوار مرنگاهداشتن ناحیت را.

و اما اندر روم، اندر قدیم شهر^۱ بسیار بود، و اکنون اندکست. بیشتر روستاهاست آبادان و با نعمت باحصاری سخت بسیار استوار، از بسیاری تاختن غازیان بریشان. و هر مردمی را قلعه‌یست کی بوقت گریختن [بآنجا پناهند].

و این ناحیتها یا دهها بزرگ و آنچه‌ست از شهرها آنست که ما^۲ بر صورت بنگاشتیم و پدید گر کردیم.

۱۵- گرز^۳ - ناحیتیست هم از روم و بیشتر از وی اندر جزیرها اند خرد، و اندر دریای گرز ایشان را شهر یست کی گرز خوانند و اندر رومست بر کران این دریا، و همه اخلاق این مردمان با رومیان مانند راست بهم‌روی.

۱۶- بُرجان - ناحیتیست و او را یکی شهر است ثرقیه^۴ خوانند،

۱- دراصل، شهر قدیم اندر. ۲- دراصل: کما. ۳- گرز بضم گاف.

۴- دراصل، برفیه.

جای خرمست و بسیار نعمت و کم خواسته و دیگر همه صحراست
و کشت و برز و جای آبادان است با آبهای روان و از روم است و خراج
بملک الروم دهند.

۱۷- الصقالبة المنتصره - ناحیتیست اندر روم و اندر وی مردمانی اند
صقلابی ترسا گشته، و خراج بملک الروم دهند و مردمانی اند تونگر
و ناحیتی بانعمت و ایمنی.

۱۸- بلغری - نام قومیست بر کوه نشینند، بر شمال مغرب روم، و
کافرانند، و ایشان هم رومیان اند. و لکن بارو میان دیگرشان حربست
دایم. و این بلغری مردمانی اند کوهی با کشت و برز و خداوندان چهار-
پای بسیار.

و این ناحیت روم بمغرب اندر بکشد تا بدریای اقیانوس مغربی، و
سوی جنوبش باندلس پیوسته است، و از سوی [۳۷b] شمال بویرانیه شمال
پیوسته است، و اندر وی پارهٔ بیابانست، و دیگر اندر همه روم هیچ بیابان
نیست الا همه آبادانی است.

۱۹- افرنجه - ناحیتیست اندر روم بدریای روم پیوسته.

۲۰- رومیه - شهریست بر کران این دریا نهاده از افرنجه، و مستقر

ملوک روم اندر قدیم اندرین رومیه بودی.

۲۱ - بسکونس، غلجسکس - دوناچیتست میان افرنجه و اندلس و این مردمانی اند ترسا.

۲۲ - برطینیه - آخرین شهر است از روم بر کران دریای اقیانوس و بارگاه روم و اندلس است.
و از حد خلیج^۱ تا حد اندلس بر کران دریای روم همه را ساحل ائیناس خوانند.

۲۳ - یونان - شهری بود ازین ائیناس اندر قدیم و همه حکیمان و فیلسوفان ازین ناحیت ائیناس خاسته اند.

۴۳۸ - سخن اندر ناحیت صقلاب

ناحیتست مشرق وی بلغاراندرونی است و بعضی از روس، و جنوب وی بعضی از دریای گرز است و بعضی از روم و مغرب وی و شمال وی همه بیابانهای ویرانی شمالست، و این ناحیتست بزرگ و اندر وی درختان سخت بسیارست پیوسته، و ایشان اندر میان درختان نشسته اند، و ایشان را کشت نیست مگر ارزن، و انگور نیست و لکن انگبین سخت بسیارست، نید و آنچ بدو ماند از انگبین کنند، و خنب نیدشان از چوبست و مرد بود کی هر سالی از آن صد خنب نید کند و رمهء خو ک

۱ - یعنی خلیج قسطنطنیه.

دارند هم چنانک رمه گوسپند ، و مرده را بسوزانند، و چون مردی بمیرد و اگر زنش مراو را دوست دارد خویشتن را بکشد. و ایشان همه پیراهن و موزه تابکعب پوشند، و همه آتش پرستند، و ایشان را آلاته‌اء رودست کی بزنند کی اندر مسلمانی نیست، و سلاحشان سپر و زوین و نیزه است و پادشاه صقلاب را بسموت سویت خوانند، و طعام ملوک ایشان شیر است. و همه بزمستان اندر کازها وزیر زمینها باشند، و ایشان را قلعه‌ها و حصارهای بسیارست، و جامه ایشان بیشتر کتانست، و پادشاه را خدمت کردن واجب دارند اندر دین، و ایشان را دوشهرست.

۱- و ابیت - نخستین شهر است بر مشرق صقلاب، و بعضی بروسیان مانند.

۲- خرداب - شهری بزرگست و مستقر پادشاست.

§۴۴- سخن اندر ناحیت روس و شهرهای وی

ناحیتیست کی مشرق وی کوه بجناگست و جنوب وی رود روتاست، مغرب وی صقلاب است، و شمال وی ویرانی شمالست، و این ناحیتی بزرگست و مردمانی بدطبع اند و بدرگ و ناسازنده و شوخ-روی و ستیزه کار و حرب کن، و ایشان با همه کافران کز گرد ایشانست حرب کنند و بهتر آیند و پادشاه را روس خاقان خوانند، و ناحیتیست

نعمت وی بغایت بسیارست ازهر چیزی که بیايد و اندر گروهی ازیشان مروت است ، و طبیبان را بزرگ دارند ، و دهیک همه غنیمتها و بازرگانهای خویش هر سالی بساطان دهند ، و اندر میانشان گروهی از صقلایانند کی ایشان را خدمت کنند ، و از صد گز کرباس کمتری بیشتر یک شلوار دوزند و اندر پوشند و همه بر سر زانو گرد کرده دارند ، و کلاههای پشمین بر سر نهاده دارند ؛ دم از پس قفافر و هشته ، و مرده را با هر چه باخویشتن دارد [۳۸a] از جامه و پیرایه بگور فرو نهند و طعام و شراب با ایشان بگور فرو نهند .

۱- کویابه^۱ - نزدیکترین شهر است از روس به سلمانی و جایی با- نعمتست و مستقر ملک است و از وی مویهء گوناگون و شمشیر باقیمت خیزد .

۲- صلابه ؟ - شهری بانعمتست و از وی بیازر گانی بنواحی بلغار آیند چون صلح بود .

۳- اُرتاب ؟ - شهر است کی چون غریب اندر وی شود بکشند و از وی تیغ و شمشیر خیزد سخت باقیمت کی اویرا دوتاه توان کردن و چون دست باز داری بجای خود باز آید .

§ ۴۵- سخن اندر ناحیت بلغار اندرونی

مشرق وی مروا تست ، و جنوب وی دریای گرز است و مغرب وی

صقلا بست و شمال وی کوه روس است ، و این ناحیه است کی اندر وی هیچ شهری نیست ، و مردمانی دلیر اند و جنگی و با هیبت ، و طبع ایشان به آن ترکانی ماند که به ناحیت خزر نزدیک اند ، و ایشان را با همه روسیان جنگست ، و با همه کی از گرد و یست بازرگانی^۱ کنند ، و خداوندان گوسپندان و سلاح و آلات حرب اند .

§ ۴۶- سخن اندر ناحیت مروات^۲

مشرق وی بعضی کوهست و بعضی بجناک خزر ، و جنوب وی بعضی بجناک خزر و دریای گرز است ، و مغربش بعضی دریای گرز است و بلغار اندرونی ، و شمالش بعضی بلغار اندرونی است و کوه و نندر ، و این مردمانی اند ترسا و بدو زبان سخن گویند ، بتازی و برومی ، و لباسشان لباس عربست ، و ایشان با روم و ترک یاری کنند و خداوندان قبه و خرگاهند .

§ ۴۷- سخن اندر ناحیت بجناک خزر

مشرق وی کوه خزر است و جنوب وی الانست ، و مغرب وی دریای گرزست و شمال وی مروات است . و این گروهی بودند اندر قدیم از

۱- در اصل : کبناحیت . ۲- ن . ک . ذیل : صلابه ، § ۴۴- ۲ . ۳- مروات بکسر میم .

ترکان بجنا کی و اینجا آمدند و بغلبه این ناحیت بستند و اینجا مقیم شدند، و خداوندان خرگاه و قبه و چهار پای و گوسپندان، و گردنده‌اند هم اندرین ناحیت بر گیا خوارهایی کی اندر کوههای خزرانست. و برده خزری کی بمسلمانی افتد بیشتر ازینجا باشد، و این سه ناحیت کی یاد کردیم ناحیتهایی کم نعمت اند.

§ ۴۸ - سخن اندر ناحیت الان و شهرهای وی

مشرق و جنوب وی سرپرست و مغرب وی رومست و شمال وی دریای گرز و بجنا ک خزرانست، و این ناحیتست اندر شکستگیها و کوهها و جایی بانعمت و ملک شان ترسانست، و ایشان راهزار دهست بزرگ، و اندر میان ایشان مردمانی اند ترسا، و مردمانی بت پرستند، و مردمان وی گروهی کوهی اند و گروهی دشتی.

۱- کاشک - شهر است از الان بر کران دریای گرز نهاده جایی بانعمت و اندر وی بازار گانان اند.

۲- خیلان - شهر است کی لشکر این ملک آنجا باشد.

۳- در الان - شهر است چون قلعه بر سر کوه، و هر روزی هزار مرد بنوبت باره این قلعه نگاه دارند.

§ ۴۹- سخن اندر ناحیت سریر و شهرهای وی

مشرق و جنوب وی حدودارمینیه است و مغرب وی حدودرومست و شمال وی ناحیت الانست و این ناحیتی بانعمت سخت بسیارست، کوهیست و دشتی، و گویند کی اندر کوهه‌ها وی پشه باشد هر یکی چند کبکی و هر چند گاهی این ملک مردارها بسیار از چهار پایان کشته و مرده [و] شکاریها بدان موضع ایشان فرستد تا آنجا یفکنند و ایشان بخورند، زیرا ک چون گرسنه شوند بیایند و مردم را و هر جانور [۳۸b] کی یابند بخورند.

- ۱- قلعه ملک - قلعه است سخت عظیم بر سر کوهی و نشست ملک بدین قلعه باشد، و گویند کی ویرا تختی سخت عظیمست از زر سرخ.
- ۲- خندان^۱ - شهر است نشست سپاه سالاران آن ملک است.
- ۳- ربخس^۲، مسقط - دو شهرست بانعمت بسیار. و ازین هردو - ناحیت^۳ برده بسیار افتد بمسلمانی.

§ ۵۰- سخن اندر ناحیت خزران

ناحیتست - مشرق وی دیوار است میان کوه و دریا و دیگر دریاست

۳- یعنی الان و سریر.

۲- زنجس.

۱- خندان.

و بعضی از رود آتل، و جنوب وی سریرست، و مغربش کوه است، و شمالش بر آذاس است و و ندر^۱. و این ناحیتست بسیار نعمت و آبادان و با خواسته بسیار. و از وی گاو و گوسپند و برده خیزد بی عدد.

۱- آتل - شهر است کی رود آتل بر میان وی بگذرد، و قصبه خزرانست و مستقر پادشاه است، و او را طرخان خاقان خوانند. و از فرزندان آنسا است، و اندر نیمه مغربی نشیند ازین شهر، با همه لشکر و این نیمه باره دارد. و اندرین نیمه دیگر مسلمانان و بت پرستان اند و این پادشاه را هفت حاکمست اندرین شهر، از هفت دین مختلف، بهر ساعتی چون داوری بزرگتر افتد از پادشا دستوری خواهند، یا آگاه کنند بحکم آن داوری.

۲- سمندر - شهر است بر کران دریا، جایی با نعمت و بازارها و بازار گانان.

۳- خمج^۲، بلنجر، بیضا، ساوغر^۳، ختلغ، لکن، سور، مسط^۴ - شهرهایی اند از خزران همه بابادهای محکم، و نعمت و خواسته ملک خزران بیشتر از باژ دریاست،

۴- طولاس، لوغر - دو ناحیتست از خزر، مردمانی جنگی و با سلاح بسیار.

۳- مسقط؟.

۲- ☆ خلیج.

۱- دراصل: و ندر.

§ ۵۱- سخن اندر ناحیت برطاس

مشرق و جنوبش غوزست و مغربش رود آتلیست و شمالش ناحیت
 بجناکست، و مردمان وی مسلمانان اند، و ایشان را زبانیست خاصه، و
 پادشاه را مَس خوانند، خداوند خیمه و خر گاهند، و ایشان سه گروه اند
 بهضولا^۱، اشکل^۲، بَلکار، و همه بایکدیگر بحرب اند، و چون
 دشمنی پدید آید بایکدیگر یارباشند.

§ ۵۲- سخن اندر ناحیت براذاس

ناحیتیست مشرق وی رود آتل و جنوب وی خزران و مغربش
 و ندر و شمالش بجناک ترک، و مردمانی اند کیش غوزیان دارند. و
 خداوندان خر گاهند و مرده را بسوزانند و اندر طاعت خزریان اند و
 خواسته ایشان پوست دله است و ایشان را دو ملکست کی بایکدیگر
 نیامیزند.

§ ۵۳- سخن اندر ناحیت و ندر

ناحیتیست مشرقش براذاس، و جنوبش خزران، و مغربش کوه،

و شمالش مجفري و مردمانی اند بددل و ضعیف و درویش و کم خواسته .
و این همه کی یاد کردیم همه ناحیتهاست اندر مسلمانی و کافری
کی اندر ناحیت شمال است از آبادانی جهان...

{ ۱- بلغار- شهر یست کی مراورا ناحیت کیست خرد برابر رود آتل
نهاده و اندر وی همه مسلمانان اند و از وی مقدار بیست هزار مرد سوار
بیرون آید کی با هر چند کی بود از لشکر کافران حرب کنند و بهتر
آیند و جایی سخت و بسیار نعمتست .

۲- شوار- شهر یست بنزدیکی بلغار و اندر وی غازیانند. همچنانک
بلغاریانند { ۱' .

§ ۵۴- سخن اندر آبادانی [۳۹۸] ناحیتهای جنوب

اما ناحیتهای جنوب را مردمانش همه سیه اند ، از گرمی هوای
ایشان ، و بیشتر از ایشان مردمان برهنه اند ، و اندر همه زمینها و نواحی ایشان
زرست و مردمان وی از اعتدال مردمی دوراند .

§ ۵۵- سخن اندر ناحیت زنگستان و شهرهای وی

مهمترین ناحیتست اندر جنوب ، و بعضی از مشرق بزایج پیوسته
است و شمالش بدریای اعظم و بعضی از مغربش بحبشه ، و جنوبش کوه
است و زمینشان معدن زرست ، و از برابر پارس و کرمان و سند نهاده

است و مردمانی اند تمام صورت و بزرگ استخوان و جعد موی و طبع
دگکان و بهایم دارند و سخت سیاه اند ، و ایشان را با حبشه و زابج
عداوتست .

۱ - ملجمن^۱ - شهر است از زنگ بر کرانه دریای و جای
بازرگانان است کی آنجا روند .

۲ - سفاله - مستقر ملک زنگست .

۳ - حوفل - بسیار خواسته ترین شهر است اندرین ناحیت .

۵۶۵ - سخن اندر ناحیت زابج و شهرهای وی

مغرب و بعضی از جنوب وی ناحیت زنگستانست ، و شمالش دریاست
و دیگر همه بیابان جنوبست . و این ناحیت و مردمان وی همه چون
زنگیانند لکن لختی بمردمی نزدیکتراند و ملک ایشان را منجب (؟)
خوانند . و دایم بازنگستان حرب کنند . و اندر کوههای وی درختان
کافورست و ماران اند کی گویند کی مردم را و گاو میش را و پیل را
فرو برند یک بار ، و اندر وی اند ک مسلمانان اند و بازار گانان اند .

۱ - منجری - شهر است بر کنار دریا بازار بسیار .

۲ - ملجمن؟ - مستقر ملک است و این زابجیان را جزیره است

عظیم اندر دریا ، و ملک ایشان بتابستان بدان جزیره نشینند ،

§ ۵۷ - سخن اندر ناحیت حبشه و شهرهای وی

از مشرق وی بعضی زنگیانند ، و جنوبش و مغربش یابانست و شمالش دریا و بعضی از خلیج بربری . و این ناحیتست با اعتدال صورت ، و مردمانی سیاهند و کاهل و با همت بزرگند ، و فرمان بردارند مر ملک خویش را ، و بازار گانان عمان و حجاز و بحرین اینجا آیند .

۱- رأسن - شهر است بر کران دریا و مستقر ملک است .

۲- سوار - شهر است کی لشکر ملک حبشه اینجا باشد .

۳- رین^۱ - شهر است کی اندر وی سپاه سالار باشد با لشکر ، و اندرین ناحیت زر بسیارست .

§ ۵۸ - سخن اندر ناحیت بُجه

ناحیتست مشرق و جنوب و مغرب وی یابان... و شمال وی آن یابان است کی میان حبشه و بُجه و نوبه و دریاست . و این ناحیت...^۲ و با مردم وی نیامیزند مگر بضرورت و اندر زمینش... عظیم و مستقر ملک بُجه آنجا باشد .

۱ - * ذیل . ۲ - گوشه ورق ۳۹ پاره شده است و از سطر ۲۰-۲۳ معنی درستی ندارد .

[§ ۵۹-سخن اندر ناحیت نوبه]

جنوبست و شمال وی ناحیت ... ی و آمیزنده و با اعتدال ... کایل
خوانند^۱ و ایشان را [۳۹ B] جایی از رمل المعدن بیست فرسنگست.
طری^۲ - ناحیتیست خرد میان حدود نوبه و سودان اندر میان بیابان^۳
و اندر وی دو صومعه است بعد^۴ از آن ترسایان، و گویند کی اندر وی
دوازده هزار مردست راهب، و هر گه که یکی کم شود از حدود
نوبه، از آن ترسایان کی اندر صعید مصرست یکی آنجا رود.

۶۰ - سخن اندر ناحیت سودان و شهرهای وی

ناحیتیست مشرق و جنوب وی به بیابان جنوب باز دارد، و مغرب وی
دریاء اقیانوس مغربست، و شمال وی بیابانیست کی میان مغرب و ایشان
است، و این ناحیتی سخت عظیم است، و گویند کی هفتصد فرسنگ
در هفتصد فرسنگست. و این آن ناحیتیست کی خادمان بیشتر از اینجا
افتند، و زمینشان همه معدن زرست، و پادشاه ایشان نیکوترین کسی
باشد اندر میان آن سیاهان و ملک داعی^۵ بر اعی^۶ خوانند. و چنان نماید

۱- ن. ک ۳۶، § ۲ - طهی ۴. ۳- ن. ک بملحقات قسمت B.

۴- بعد، نه بفتح با و نه یضم آن و نه باباء مکسور و عین مفتوح و دال مشدد

هیچکدام در این مورد معنی ندارد. ۵- ملک [را] داعی بن (۶) داعی (۶) خوانند.

کی من بهر سه روز سه قدح نیند خورم و بس و از ایشان تا بمصر هشتاد روزه راهست بر اشتر، و اندرین راه یکی جای آبست و علف و دیگر هیچ نیست. و این مردمانی اند بددل و حریص اندر کارها، و نیمه تن زبرینشان کوتاه و نیمه زیرین دراز، و باریک تن اند و سطر لب، و دراز انگشتان و بزرگ صورت باشند، و بیشترین ازیشان برهنه اند، و بازرگانان مصر آنجا روند، و نمک و آبگینه و ارزیر برند و بهم سنگ زر بفروشند، و گروهی ازیشان گردنده اند هم اندرین ناحیت خویش. و هر جایی کسی رگ زر بیشتر یابند فرود آیند. و اندر جنوب هیچ ناحیت نیست بسیار مردم ترازین، و بازرگانان فرزندان ایشان را بدزدند و بیارند، و آنجا خصی کنند بمصر آرند و بفروشند. و اندر میان ایشان مردمانی اند کی فرزندان یکدیگر را بدزدند و چون بازرگانان بیایند به ایشان فروشنند.

۱- حران - شهر است بزرگ و مستقر ملوک است و اندرین شهر مردان و زنان پوشیده اند و کبود کت تاریش بر آرد برهنه باشد، و آمیزنده ترین مرد مانند اندرین ناحیت.

۲- خفان، رین - دوشهر کند بحد مغرب نزدیک و این مردمانی بسیار زرند.

۴- مقیس - شهر است بزرگ و مستقر سپاه سالار ملک اینجا باشد.

۴- لابه - شهر است بحدود نوبه نزدیک تر، و مردمانی دزدند و درویش و همه برهنه ، و از همه این ناحیت مردمان این لابه مذموم تر باشند

۶۱ - سخن اندر ختمت کتاب

همه ناحیتها آبادان کی اندر جهانست اینست [که ما بر شمردیم از] .
مسلمانی و کافری ، بنواحی مشرق و مغرب و شمال و جنوب ، و پس از آن
کی نگاه کردیم اندر همه کتابها ... 'وی بود بدین کتاب باز آوردیم و
حشویت وی یفکنندیم . و اما قسمت آبادانی جهان .. کی اورا رصد ...
و آن نه بسیارست . پس از بهر این علت هر شهری ... [که بطلمیوس ؟]
و دیگر منجمان کز پس او بوده اند ... الفقیر عبدالقیوم بن الحسین بن علی -
الفارسی ... سنه ست و خمسين و ستمائه و الحمد لله رب العالمین .

فهرست ها

- ۱- فهرست نامهای جغرافیائی .
- ۲- فهرست نامهای اشخاص - القاب - عناوین .
- ۳- فهرست نامهای مذاهب - طوایف - تیره ها - ایلات - سلسله ها .
- ۴- فهرست لغات و اصطلاحات .
- ۵- فهرست نامهای کتب .

۱- فهرست نامهای جغرافیائی

آ

اثنیناس ۱۸۷
 احایل (شاید : اجایل) ۷۵۰۷۴
 احقاف به «ریگ احقاف» ن.ک.
 اخسیکت ۱۱۲،۴۲
 اخشبه ۱۸۳
 اخلاط ۱۶۰
 اخمیم ۱۷۷،۵۱
 ادرمه [= ادمه] ۱۵۵
 اذرئخ ۱۷۳
 اذنه ۱۷۱
 ارآن = الان^۳ ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۷، ۵۰، ۳۴
 ارتاب ۱۸۹، ۴۷
 ارتش به «رود ارتش» ن.ک.
 ارتشت به «رود ارتشت» ن.ک.
 ارتجان = ارتگان ۳۱
 ارجیج ۱۶۰
 ارجینان ۱۳۶
 اردلانکت ۱۱۵
 اردن ۱۷۲
 اردویل ۱۵۸، ۳۲
 ارزن به «دریای ارزن» ن.ک.
 ارس به «رود ارس» ن.ک.
 ارسکن ۹۲
 ارغاج ارت به «کوه ارغاج ارت» ن.ک.

آباد ۱۳۵
 آبسکن = آبسکون ۱۴۴
 آبسکون = آبسکن ۴۹
 آتل (شهر) ۱۹۳، ۵۵، ۴۷
 آذربادگان ۱۴۳، ۱۴۰، ۵۹، ۵۰، ۳۲، ۱۳
 ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۰، ۱۴۹
 آذوار ۸۹
 آستو [= استوا] ۴۹
 آسیة الکبری ۵۸
 آمل ۱۴۵، ۴۹، ۳۰
 آوازه بیکند = بطیحة بخارا ۴۳، ۱۷
 آوال (درمتن : اوال) ۱۱۳
 آوه ۱۴۲

ا

ابرج (درمتن : ابرج) ۱۳۶
 ابرلغ ۱۱۵
 ابریق ۳۶
 ابسیق ۱۸۴، ۵۰
 ابطماط ۱۸۴
 ابل ۱۲۵
 ابله (= بله) ۱۵۲
 اتلalg ۸۲

اسک ۱۳۷	ارتخان ۱۳۳
اسکاف بنی جنید ۱۵۲	ارگ ۷۷.
اسکف ۱۲۵	ارگان = ارتجان ۱۳۳، ۴۵
اسکول به « دریای اسکول » ن. ک.	ارمایل ۱۲۴.
اسکندرونه ۱۷۱	ارمان (شاید، زرمان) ۱۰۷
اسکندریه ۱۷۶، ۵۱	ارمنیاق ۱۸۴.
اُسوان = سوان ۵۱، ۳۶	ارمینیه ۱۳، ۱۴، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۴۹، ۵۰.
اشبورقان ۹۸	۱۹۲، ۱۸۳، ۱۶۲، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۷
اشبیلیله ۱۸۳	اُرمیه ۱۵۹.
اشتیخن (درمتن : استیخن) ۱۰۷	اروفی (درمتن : ازوفی) ۵۸
اشمونین ۱۷۷	ازبرا ۱۳۴.
اشنه (درمتن : اسنه) ۱۵۸	ازد ۴۵.
اصطخر ۱۳۵، ۱۳۱، ۵۴	ازم ۱۳۸.
اطر ابلس (درشام) ۱۷۱	ارواذ به «جزیره ارواذ» ن. ک.
اطر ابلس (درافریقیه) ۱۷۸، ۲۳	ازیله ۱۸۰.
اعزاج ارت به «کوه اغراج ارت» ن. ک.	ازیو ۹۸.
اغراج ارت (منزلی است) ۷۸	اساباد (شاید : اسدآباد) ۱۴۱
اخر اخون ۳۶	اسبزار (= اسبوزار = اسپوزار) ۲۹۰
افرنجه ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۲، ۱۳	۹۲.
افرونکت = فرونکت ۱۱۸	اسیجیاب ۱۱۷
افریندان ۱۱۰	اسپاهان = سپاهان ۱۳۶
افریقیه ۱۸۰، ۱۷۸، ۵۲، ۱۳	استاخ ۱۰۴
افلاخونیه ۱۸۴، ۵۰	استراب ۱۴۹
اقرار ۸۳	استراباد ۱۴۴
اقربطس به «جزیره اقربطس» ن. ک.	استنجه ۱۲۸
اقیانوس مشرفی = دریای سبز = بحر الاخضر =	اسطهبانات ۱۳۵
دریای اخضر ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۸، ۱۷، ۳۹، ۵۳،	اسفراز ۲۹
۷۹، ۵۹، ۵۷	

اوروس = روس ۳۴	اقیانوس مغربی ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۲۱، ۲۲
اورون غارج (شاید: اوزون آغاج) ۸۲	۵۸، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۶
اوزک ۸۲	۱۹۸
اوزگند ۴۲ (درمتن: اورگند) ۱۱۴	الان = اران ۱۴، ۳۴، ۳۵، ۵۹، ۱۸۳
اوش ۱۱۳، ۴۲	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
اولاس ۱۷۱	الباب به «جزیره الباب» ن. ک.
اوهر = اهر ۱۴۲	الجزر (درمتن: لحرز) ۷۱
اهر = اوهر ۱۶۰	الخنجاس ۱۱۵
اهواز ۴۶، ۴۵، ۱۳۸	الواحاح به «کوه الواحات» ن. ک.
ایتلخ ۱۱۵	الواحاح (بیابان) ۱۷۵
ایج ۱۳۵	الهم ۱۴۶
ایذه ۱۳۹	الین ۱۰۳
ایرج ۱۳۵	انار (دریزد) ۱۳۶
ایرش ۶۰، ۳۹	انار (در پارس) ۱۲۹
ایرگوز کوک ۷۸	انبار ۴۸، ۶۰، ۱۵۷، ۱۵۶
ایزدکت (درمتن جزء اول کلمه نقطه ندارد) ۱۱۵	انبیر (شاید: انبر) ۳۰، ۹۷
ایلا به «رود ایلا» ن. ک.	انتخذ (درحاشیه نسخه: اندخو) ۹۸
ایلاق ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶	اندراب ۲۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۱.
ایله ۱۷۲، ۵۵	اندراز خفچاق ۸۵.
ایمذ (= آمد) ۴۷	اندراس ۶۵، ۱۲۲.
ایوان کسری ۱۵۱	اندلس ۱۳، ۲۲، ۳۷، ۵۹، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۷۹
	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۷.
ب	انطرطوس ۱۷۱.
باب ۴۳	انفس ۶۰.
بابل ۱۵۳	اوج ۸۳.
بابی ۶۷	اورشت ۴۲، ۱۱۳.
باجه ۱۸۲	اورشغین ۶۶
بادغیس ۹۲	اورشین ۶۵
بادیه بصره ۱۵۰	اورکت ۸۵

بجناک ترک ۱۹۴،۸۷،۵۹،۴۷
 بجناک خزر = بجناک خزران =
 بجناک خرزی ۱۹۱،۱۹۰،۵۹،۳۴
 بجونه ۶۷
 بجه ۱۹۷، ۱۳۸،۵۸،۵۶،۵۲
 بجیر بگان ۱۳۲
 بحر الاخضر = دریای سبز = اقیانوس
 مشرقی ۹
 بحر الاعظم = دریای بزرگ = دریای اعظم
 ۵۷،۱۱
 بحر الاهتاب ۶۶
 بحرین ۱۳۲،۵۵
 بحرین (ناحیت) ۱۹۷، ۱۶۹
 بحیرة تنیس = دریای مصر = دریای تنیس
 ۵۶،۱۶
 بحیرة المیته = دریای مرده ۵۶
 بخارا ۱۶، ۲۸، ۴۳، ۸۹، ۹۴، ۱۰۶، ۱۰۷،
 ۱۰۹
 بدخشان ۱۱۹، ۱۰۵، ۴۰، ۲۸
 بدلیس ۱۶۰
 بدوشاوور (۴) ۴۶
 بدده ۱۲۵
 بدمنیه ۱۲۳
 برادس = براذاس ۵۹
 براداس = براداس ۱۹۴، ۱۹۳، ۸۷
 براقیه ۵۲
 برتوج (شاید: ارتوج) ۷۹
 برج سنگین ۶۲

بادیه شام ۱۷۲، ۱۷۰، ۱۶۴، ۲۱
 بادیه کوفه ۱۶۴، ۱۵۰
 بادیه مصر ۱۷۲
 بارجان به «کوه بارجان» ن. ک.
 بارسارغ ۱۱۹
 بارلغ ۷۷
 بارما به «به کوه بارما» ن. ک.
 بازار سمیل ۱۳۸
 بازرنج ۴۵، ۴۴
 باژکاه ۱۶۱
 یاسفهری به «دریای یاسفهری» ن. ک.
 باسند ۱۰۹
 باسیان ۱۳۷، ۴۶، ۴۵
 بافت ۱۲۶
 باکو ۱۶۴، ۵۰
 بابس ۱۷۲، ۱۵۷، ۱۰۴، ۷۵، ۴۸
 بالوس به «جزیره بالوس» ن. ک.
 بامیان ۱۰۱، ۹۹، ۹۵، ۴۳، ۲۹
 بانو ۱۳۲
 باورد ۹۰، ۵۵، ۳۰
 باول به «رود باول» ن. ک.
 بتمان ۱۲۰، ۱۱۳، ۱۱۱، ۴۲، ۴۰، ۲۷، ۱۶
 بتمان اندرونی ۱۱۱
 بتمان بیرونی ۱۱۱
 بتمان دریاژه ۲۸
 بتمان میانه ۱۱۱
 بجانه ۱۸۲
 بجکان به «دریای بجکان» ن. ک.
 بجناک ۱۹۴، ۸۷، ۴۷، ۱۴

برهان = ۶۸
 بریجه = بریخه (شاید : بریجه) ۷۵،۳۹
 بریهون ۷۰
 بزده ۱۰۸
 بزرك ۱۳۳
 بست ۱۰۴،۱۰۳،۹۵،۴۳،۲۹
 بستکان ۱۳۴
 بسطام ۱۴۶
 بسکونس ۱۸۷
 بسمد ۶۸
 بشاور ۱۳۴،۱۳۳
 بشت ۱۱۴
 بشکرد ۱۲۰
 بشلنک ۱۰۳
 بشین ۹۵،۹۳،۴۴،۳۰
 بصره ۱۶۶،۱۵۲،۵۵،۴۷،۲۰،۱۱
 بصنتی ۱۳۹،۴۶
 بصیره ۱۸۰
 بطایح بصره ۴۸
 بطیحه بخارا = آوازه بیکند ۱۷
 بطیحه بصره ۱۷
 بطیحه رودکچا ۵۳
 بطیحه کوفه ۱۷
 بطیحه واسط ۴۹
 بعلبك ۱۷۳، ۳۴
 بغداد ۱۵۴،۱۵۳،۱۵۱،۱۳۷،۴۸،۴۷
 بفراس ۱۷۲، ۳۴
 بشکان ۱۱۳
 بششور ۹۳،۶۱،۳۹،۳۰

برجان = ۱۸۵،۱۸۳،۱۴
 برجان = ۵۲
 برخان ۷۴
 بردان ۱۵۴
 بردسیر ۱۲۹
 بردع ۱۶۳،۱۶۲،۱۶۱،۳۲
 بردنگان ۱۳۵
 بردون ۱۳۹
 بردیج ۵۰
 برزند ۱۵۹
 برسخان ۸۳،۱۵
 برسرکان (؟) ۱۳۴
 برطاس ۱۹۴،۸۷،۵۹،۴۷
 برطانیه به «جزیره‌های برطانیه» ن. ک.
 برطینیه ۱۸۷
 برغر (درحاشیه نسخه : فرغل) ۱۱۱
 برفجان ۱۴۹
 برفکسوم ۱۱۵
 برقعید ۱۵۵
 برقره [= ابرقو] ۱۳۶
 برقه ۱۷۸، ۵۶
 برکدر (شاید : برکدز) ۹۵،۴۴
 برگری (درمتن : برگری) ۱۶۰
 برنیا ۷۵
 برو (شاید: برج) ۱۴۰
 بروغون (شاید: بزديغور) ۹۰
 بروگرد ۱۴۱

بلهران ۶۷،۶۶	بغلان ۱۰۰
بلینا ۱۷۷	بغنی ۱۰۳
بم ۱۲۸،۳۱	بغورانک ۱۱۵
بنابد ۹۰	بغویکت ۱۱۵
بناکت ۱۱۶،۴۳،۴۲	بقلار ۱۸۴،۵۱،۵۰
بنجیکت ۱۰۸،۷۷	بکتگین به «دهای بکتگین» ن. ک.
بنحول (شاید : بنجوک) ۸۳	بکرآباد ۱۴۳
بنداقلس ۵۰	بکسان ۶۷
بنطس به «دریای بنطس» ن. ک.	بلاد الروم = شهرهء رومیان = روم =
بنکالوس [= لنکا بالوس] به « جزیره	رومیه ۲۱
بنکالوس » ن. ک.	بلخ ۹۷،۹۵،۵۵،۴۳،۴۰،۲۹،۲۸
بنواذه ۹۰	۱۰۴،۹۹
بنی قو غذه به « جزیره بنی رغنه » ن. ک.	بلخسکان ۷۸
بورخیمو ۶۳	بلد ۱۵۵،۴۷
بوسنه (شاید : بوسنه) ۱۴۲	بلری ۶۸
بوشنگ [= پوشنگ] ۹۲،۲۹	بلغار ۱۹۵،۵۵،۴۷
بوصیر (در متن : توصیر) ۱۷۶،۳۶	بلغار اندرونی = بلغار داخل ۱۸۷،۵۹،۱۴
بون ۹۳	۱۹۰،۱۸۹
بونجیکت (در متن : نونجیکت) ۱۱۱	بلغار داخل = بلغار اندرونی ۳۴
بونوغنی ۶۰	بلغری به « رود بلغری » و « کوه بلغری »
بهره به « کوه بهرا » ن. ک.	ن. ک.
بهرایج ۶۹	بلقا به « کوه بلقا » ن. ک.
بهروگان (در متن : بهروکان) ۱۲۷	بلنجیر ۱۹۳
بهروه ۱۳۶	بلنسیه ۱۸۲
بهلوان ۱۳۲	بلتوت ۷۲،۴۱
بهمن آباد ۸۹	بلتور ۱۲۱،۷۴،۴۰،۲۸،۲۷
بیابان [= کویرلوت] ۱۳۶	بُله = اُبله ۴۷
	بُلهاری ۶۷،۴۲

پ

پاب ۱۱۴
 پاراب ۱۲۳، ۱۱۸، ۱۱۷، ۴۲
 پارس ۱۱، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۳۱، ۳۲، ۴۴، ۴۵
 ۵۴، ۵۹، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱
 ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
 ۱۹۵
 پارغر ۴۰، ۱۱۹
 پارباب (درمتن: بارباب) ۹۷
 پرك به «روديرك» ن.ك.
 پروان (درمتن: بروان) ۱۰۵
 پریم ۴۹، ۱۴۷
 پژم ۱۴۸
 پسا (درمتن: بسا) ۳۱، ۱۳۴، ۱۳۵
 پنجوای (درمتن: فیجوانی) ۱۰۳
 پنج پور ۱۲۵
 پنجهیر ۲۹، ۱۰۱، ۱۰۴
 پوژکان ۹۱
 بهره (درمتن: بهره) ۱۲۹
 بهلبیره (درمتن: بهلبیره) ۱۲۵
 بیاس (درمتن: بیاس) ۱۷۱
 بیکند (درمتن: بیکند) ۱۰۶
 بیلمان شهر ۱۴۹، ۱۵۰

بیابان بادیه [= بادیة العرب] ۱۷۹، ۵۵

بیابان بجه ۵۶

بیابان پارس ۱۳۰

بیابان خوارزم و غور ۵۵

بیابان سند ۱۰۱

بیابان سودان ۱۸۰، ۱۷۹

بیابان سیستان ۱۲۶

بیابان غوز ۸۶

بیابان کرگس کوه ۱۴۰، ۸۸، ۵۹، ۵۴

بیابان کرمان ۱۰۱

بیابان مصر ۱۷۴

بیابانهای مغرب ۱۷۹

بیان ۱۵۲

بیتال (شاید: نیال) ۷۱

بیت اللحم ۱۷۴

بیت المقدس ۱۷۴

بیتموخ (شاید: شَوَح) ۱۱۲

بیدا ۱۳۴

بیروت ۱۷۱

بیروزه ۴۱، ۷۲

بیسکت (درمتن: سبکت) ۱۱۷

بیسوک ۱۳۳

بیضا ۱۹۳

بیکلینگ = سمکنا ۸۴

بیلقان ۱۶۱

بینا ۷۶

بینکت (درمتن: بیکت) ۱۱۶

ث

۱۲۳۶ ۱۲۲	
ترکستان غوز ۱۲۲	
ترکوس (فهرست بارتلد : ترکوش) ۱۱۶	تاجه به « رود تاجه » ن. ک.
ترمد ۱۰۹ ، ۴۱	تارم ۱۳۵
تطيله ۱۸۱	تاس ۳۱
تغزغز ۷۶ ، ۷۵ ، ۷۳ ، ۵۷ ، ۵۳ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۱۵	تالغزه ۸۲
۸۳ ، ۸۱ ، ۷۹ ، ۷۸ ، ۷۷	تاهرت ۱۸۰
تفليس ۱۶۲	تباغره به « رود تباغره » ن. ک.
تک (مینورسکی « تیل » خوانده است) ۱۰۳	تبت ۶۰ ، ۵۹ ، ۵۴ ، ۳۹ ، ۲۷ ، ۲۶ ، ۲۵
تکت ۱۱۵	۷۶ ، ۷۵ ، ۷۴ ، ۷۳ ، ۷۰ ، ۶۴ ، ۶۳ ، ۶۲ ، ۶۱
تکریت ۱۵۴ ، ۴۷ ، ۳۲	۱۱۹ ، ۱۱۸ ، ۱۱۳ ، ۱۰۵ ، ۸۱ ، ۷۹
تل ۴۳	۱۲۱
تلبری ۴۱	تبت بلوری ۷۴
تمازان ۹۶	تبراغ ارت (درمتن : تنزاغ ارت) ۷۸
تمران ۹۶	تبریز ۱۵۸
تمستان ۱۳۴	تبوک ۱۶۹
تملیات ۱۲۰ ، ۱۱۹	تجن ۱۴۹
تمیشه ۱۴۴	تخارستان ۱۰۰ ، ۹۹ ، ۹۵ ، ۴۱ ، ۴۰ ، ۲۹ ، ۲۸
تنس ۱۷۹	۱۰۴ ، ۱۰۱
تنکوی ۶۰	تخس ۸۵ ، ۸۳ ، ۸۱ ، ۵۹
تنگت بخارنان ۱۱۶	تخسیان ۲۷
تنوخ به « کوه تنوخ » ن. ک.	تدمر ۱۷۲ ، ۵۵
تنیس ۱۷۵ ، ۱۶	ترافیه ۱۸۴
توج ۴۴	ترجاله ۱۸۲ ، ۳۷
توز ۱۳۲	ترجی ۱۴۵
توز کول به « دریای توز گول » ن. ک.	ترشیز ۹۰
توزون بلغ ۸۲	ترك (ناحیت) ۱۱۳ ، ۷۶ ، ۵۷
	ترکستان ۱۱۷ ، ۱۱۲ ، ۱۰۵ ، ۸۸ ، ۷۶ ، ۲۶

جاجرم ۸۹
 جار ۶۵۵، ۱۶۹
 جاریانه (درمتن: خاویانه) ۱۰۱، ۱۰۰، ۲۹
 جالهندر ۶۹
 جامعین ۴۹، ۱۵۴
 جامفر ۸۳، ۷۷
 جای قوم لوط = دیار قوم لوط ۱۷۴
 جبال = کور الجبال ۳۱، ۴۶، ۵۹، ۱۳۷، ۱۳۹
 ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
 جبنغو کث ۱۱۵
 جبل (درمتن: جبل) ۱۵۱
 جبل الطارق ۲۲، ۱۸۰
 جبل الطاعن = کوه الطاعن فی البحر ۱۱
 جبل القلال ۲۲
 جبل القمر ۱۷، ۳۷، ۵۱
 جبله ۱۶۹
 جبلی طی ۳۴
 جیبی ۴۵، ۱۳۸
 جیلات ۲۱
 جدغل (درمتن: چدغل . اکنون: چتغل) ۱۱۲
 ۱۱۴، ۱۱۶
 جدده ۱۶۸، ۵۵
 جراشان ۹۲
 جر جرای [= جر جرایا] ۱۵۱
 جرش ۱۶۶
 جرمگان ۴۹، ۹۰
 جرمنگان بزرگ = چرمنگان ۷۵

توزون عارچ (شاید: غارچ) ۸۲
 توسمت ۷۵، ۷۴، ۲۶
 تولس به «کوه تولس» ن. ک.
 تولی = تولی به «جزیره تولی» ن. ک.
 تولیم ۱۴۹
 تون ۹۰
 تونس ۱۷۹
 تونل (شاید: تونک) ۸۲
 تهامه ۱۶۵
 تیز ۱۲۴
 تیژن رود ۴۹
 تیما (درمتن: فیما) ۱۶۹
 تیه بنی اسرائیل ۳۴

ث

ثای ۶۰
 ثجاخ ۳۹
 ثرقیس ۱۸۴
 ثرقیه ۱۸۵
 ثقرهء جزیره = ثغور الجزیره ۱۷۰، ۱۷۱
 تولی = تولی به «جزیره تولی» ن. ک.

ج

جابر سری ۶۹
 جابروقان ۱۵۸
 جابه به «جزیره جابه» ن. ک.
 جابه خشک ۲۸

جزیره سیاه کوه ۲۴	جرمنگان خرد ۷۵
جزیره صقلیه ۲۳	جروج ۱۲۵
جزیره طبرنا ۱۹	جزیره (شهری در اندلس) ۱۸۳
جزیره طوس ۲۲	جزیره (ماحیت) ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۵۰، ۵۹، ۳۳
جزیره غدیره (در متن: غدیره) ۲۱	۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۹، ۱۵۸
جزیره الفضة ۱۸	جزیره ابن عمر (شهر کی است) ۱۵۷
جزیره قبرس ۲۳	جزیره ارواذ ۲۱
جزیره قریس ۲۳	جزیره اقریطس ۲۳
جزیره کله ۲۰	جزیره الباب ۲۴
جزیره لافت ۲۰	جزیره بالوس ۲۰، ۱۹
جزیره مردان ۲۱، ۲۲	جزیره بنکالوس [= لنکا بالوس] ۲۰
جزیره ناره ۲۰	جزیره بنی رَغْغَة (در متن بنی رعنی) (شهر کی است) ۱۸۰
جزیره واق واق ۱۱	جزیره تولى = جزیره تولى ۱۱
جزیره وال ۲۰	جزیره تولى = جزیره تولى ۲۲
جزیره هرنج ۲۰	جزیره جابه ۱۹
جزیره یابس (در متن: بالس) ۲۳	جزیره خارک ۲۰
جزیره های برطانیه ۲۲	جزیره الخالیه ۲۱
جسر منبج ۱۵۷	جزیره دهستانان سر ۲۴
جسینا گره (در متن: حسینا گره) ۶۷	جزیره الذهبیه ۱۸
چغانیان = چغانیان	جزیره الرامی ۱۹
جفار به «ریگ جفار» ن. ک.	جزیره رودس ۲۱
جلات ۷۲، ۴۱	جزیره ذابج (در متن: صریح) ۱۹
جلولا (در متن: حلولا) ۱۵۳	جزیره زنان ۲۲، ۲۱
جم ۱۳۱	جزیره سردانیه ۲۳
جملکت ۷۷	جزیره سقیطرا ۲۱
جنخک ۷۵	جزیره سلاهط ۱۹
جملیکت ۷۸	

چند ۱۲۳،۵۵،۴۲

چندروز (درمتن: چندروز) ۶۸
چنگان به «دریای چنگان» ن. ک.

جواره ۵۵،۴۲

جوداهنجان ۱۴۸

جودی به «کوه جودی» ن. ک.

جویگان (درمتن: جودیکان) ۱۴۰

جویم ۱۳۴

چهرم ۱۳۵

جهودان ۹۷،۳۰، جهودان سپاهان ۱۴۰

جیان ۱۸۲

جیحون (درماوراءالنهر) به «رودجیحون»
ن. ک.

جیحون (درشام) ۱۷۱

جیرفت ۱۲۸، ۱۲۶، ۴۴، ۳۱، ۳۰

جیلو به «کوه جیلو» ن. ک.

جینانجکت ۷۶

چ

چاج (درمتن: چاج) ۴۲، ۴۳، ۱۱۴، ۱۱۵

۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶

چالکان (درمتن: حالکان) ۱۰۳

چالک رود (درمتن: چالک رود) ۱۴۸

چالوس ۱۴۸، ۱۴۶، ۱۴۴

چاهک (درمتن: چاهک) ۱۳۵

چرقان ۱۱۱

چرمنگان = چرمنگان ۱۰۹

چغان رود ۴۱

چغانیان (ناحیت) ۱۱۰، ۱۰۹، ۴۱، ۴۰، ۲۸

۱۲۰، ۱۱۸

چگل ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۵۹، ۱۵

چمه (درمتن: جمه) ۱۴۹

چنزروود (درمتن: چنزروود) ۱۲۹

چوبین (درمتن: جوبین) ۴۶

چهاریک ۳۰، ۲۸

چین = چینستان ۵۹، ۵۳، ۳۹، ۲۶، ۲۵، ۱۱

۷۷، ۷۶، ۷۵، ۶۶، ۶۵، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰

۷۹

چینستان = چین ۲۵، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۲، ۱۱، ۹

۷۹، ۷۳، ۶۳، ۵۹، ۵۷، ۵۳، ۲۶

ح

حارث به «کوه حارث» ن. ک.

حانکجال ۱۴۹

حبشه ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۴، ۵۸، ۵۶، ۵۲، ۱۱

۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۵

حبشیان (ناحیت) ۱۱

حجاز ۱۹۷، ۱۶۵

حدث ۱۷۰

حدودخراسان (ناحیت) ۱۱۸، ۱۰۵، ۱۰۱

حدودماوراءالنهر (ناحیت) ۱۱۸

حدیثه ۱۵۷، ۴۸

حران (ازشهرهای سودان) ۱۹۹

حران ۱۵۷

حر حکت ۱۱۷

خالمین ۶۸
 خامچو ۶۱
 خان بلی ۱۴۹
 خان لنجان ۱۴۰
 خان مردونه ۱۳۷، ۴۶
 خاقین ۱۵۳
 خایمند ۹۱
 خیروقان ۱۲۸
 خبیص ۱۲۹
 ختر (شاید: خبر) ۳۱
 ختلام به «رودختلام» ن. ک.
 ختلام (شهر) ۱۱۴، ۴۳
 ختلان ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۰، ۴۰، ۲۸
 ۱۲۰
 ختلف ۱۹۳
 ختم ۶۳، ۵۳
 ختن ۶۳، ۶۲، ۳۹
 خجادی ۱۰۶
 خجستان ۹۲
 خجند ۱۱۲، ۱۱۱، ۴۲
 خراسان ۹۱، ۸۸، ۷۲، ۶۷، ۵۹، ۵۴، ۴۹، ۴۰
 ۱۴۲، ۱۴۰، ۱۲۳، ۱۰۵، ۱۰۱، ۹۵، ۹۴
 ۱۴۶، ۱۴۴، ۱۴۳
 خرایندغون به «رودخرایندغون» ن. ک.
 خرخیز ۷۷، ۷۶، ۵۹، ۵۷، ۵۳، ۴۶، ۳۲
 ۸۳، ۷۹
 خرداب (شهر) ۱۸۸، ۴۷، ۳۴

حر سنکث ۱۱۷
 حسینان ۷۱
 حصن مهدی ۴۵
 حضیر موت ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۴، ۵۶، ۵۵، ۵۰
 حلب ۱۷۲
 حلوان ۱۵۳
 حمان ۱۷۳
 حمص ۱۷۲، ۳۴
 حنان (شاید: ختناب) ۱۲۸
 حنح ۱۱۵
 حوش ۹۹
 حوف (در متن: خوف) ۳۶
 حوفل ۱۹۶
 حویرث به «کوه حویرث» ن. ک.
 حیره (شاید: جیره) ۱۳۲
 حیره ۱۵۴

خ

خابور به «رودخا بور» ن. ک.
 خاتونکت ۱۱۶
 خاجو ۶۲
 خارک به «جریره خارک» ن. ک.
 خارک (شهر) ۲۰
 خاس (فهرست بار تلده: خابس) ۱۱۵
 خاک ۵۱
 خالبک ۶۱
 خالدیه ۱۸۴

خلیج دریای روم ۱۸۲
 خلیج رومی = دریای رومی ۱۱ .
 خلیج عراق ۱۵۰، ۱۲
 خلیج عربی = خلیج ایله = خلیج قلزم ۱۲ .
 خلیج قسطنطنیه ۱۸۴، ۵۸، ۱۳
 خلیج قلزم = خلیج عربی = خلیج ایله
 ۵۶، ۱۲
 خلیج مغربی ۱۳
 خلیج هندوی ۱۲
 خمیرک ۱۱۵
 خمج (شاید : خملیخ) ۱۹۳
 خمداد ۱۲۱
 خمدان ۶۱، ۵۳، ۳۹، ۱۷، ۹
 خمود (شاید : خمول یا قومول) ۷۷
 خناصره ۱۷۲، ۵۵
 'خنان ۱۶۲
 خندان (شاید : خیدان) ۱۹۲
 خوارزم ۱۲۳، ۱۲۲، ۴۰، ۱۴، ۱۳
 خوار ۱۴۲
 خواره (شاید : جواره) ۱۲۳
 خواش ۱۲۸، ۱۰۳
 خواکند ۱۱۳
 خوانین ۱۰۳
 خوجان ۹۰
 خور ۹۱
 خورش (ناحیت) ۶۰، ۳۹

خرساب (شهر) ۱۱۳، ۴۲
 خرسان ۱۶۳
 خرسنه ۱۸۴
 خرغنگ (درمتن : جزغنگ) ۱۰۶
 حرمک (درمتن : حرمک) ۱۳۱
 خرّه (درمتن : حزه) ۱۳۶، ۱۳۵
 خرناب به «رود خرناب» ن.ك.
 خزر (ناحیت) = خزران ۱۹۳، ۱۹۰
 خزران = خزر ۵۹، ۵۷، ۴۷، ۳۴، ۱۴، ۱۳
 ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۵۸، ۱۲۲
 خزه ۶۳
 خسانی ۶۰
 خسب ۹۱
 خسروگرد ۸۹
 خشرت به «رودخشرت» ن.ك.
 خشکاب ۱۱۴ .
 خمیشین ۱۲۲ .
 خشناباد ۱۲۸ .
 خفان ۱۹۹ .
 خفجاخ [= خفجاخ] ۸۷، ۸۵، ۵۹، ۴۷ .
 خلاخ ۷۸، ۷۶، ۷۳، ۵۹، ۵۴، ۴۳، ۲۷، ۱۵
 ۱۱۸، ۱۱۳، ۱۰۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۷۹
 'خلم ۹۹، ۴۱، ۲۸
 خلیج ایله = خلیج عربی = خلیج قلزم ۱۲
 ۵۶، ۵۵
 خلیج بربر = خلیج بربری ۵۶
 خلیج بربری = خلیج بربر ۱۹۷، ۱۲

خوزستان ۱۱، ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۴۶، ۵۹، ۱۳۰
 ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۰
 خولان ۱۶۴
 خولندغون به «رود خولندغون» ن.ک.
 خونه ۱۵۸
 خوی ۱۶۰
 خویدان (ناحیت) ۴۴
 خیار ۱۳۵
 خیر ۱۲۶
 خیر (شاید: خبر = خفر) ۱۳۴، ۱۳۵
 خیلان ۱۹۱
 خیوال ۱۱۵
 خیوه (درمتن: خیو) ۱۲۳
 ۵
 داخل ۱۴۹
 دارا ۱۵۶
 دارا گرده ۱۳۵، ۱۳۴، ۱۳۱، ۱۴۰
 دارجین (دازین امروزی) ۱۲۸
 دازنگی (درمتن: دازنلی) ۱۰۹
 دارکان ۱۳۴
 دالیه (درمتن: والیه) ۱۵۶
 دامغان ۱۴۶
 دبغو (درمتن: دنقرا) ۱۷۵
 دبوسی ۱۰۷
 دجله به «رود دجله» ن.ک.
 دران (شاید: وزار) ۱۰۷

درالآن ۱۹۱
 دراندره ۹۷، ۹۶
 دربند = دربندخزران ۱۶۳
 دربندخزران ۲۳، ۱۶۴
 در تازیان ۱۰۵
 در تبت ۱۲۱
 درغام به «رود درغام» ن.ک.
 درغش ۱۰۳، ۴۳
 درکان ۱۳۶
 درمشان: بست ۱۰۳، ۹۶
 درمشان: گوزگانان ۹۶
 دریاژه ۱۱۱، ۴۳، ۱۶
 دریای اخضر = اقیانوس مشرقی = دریای سبز =
 بحر الاخضر ۱۱
 دریای ارزن [= دریای ارژن] ۱۶
 دریای ارمینیه ۲۳
 دریای اسکول [= ایسی گول] ۸۲
 = ایسکوک ۴۰، ۲۷، ۱۵
 دریای اعظم = دریای بزرگ = بحر الاعظم
 ۴۷، ۴۵، ۴۴، ۴۲، ۴۱، ۱۸، ۱۶، ۱۲، ۱۰
 ۴۷، ۴۵، ۴۴، ۴۲، ۴۱، ۱۸، ۱۶، ۱۲، ۱۰
 ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۳، ۶۳، ۵۵، ۵۴، ۵۰
 ۱۹۵، ۱۴۶، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۷
 دریای اقیانوس [= دریای چین] ۶۰
 دریای اقیانوس [= اقیانوس اطلس] ۲۲، ۱۳
 دریای باسفری [= باسفویه] ۱۵
 دریای بجکان [= بختگان] ۴۵، ۱۵
 دریای بزرگ = بحر الاعظم = دریای اعظم ۱۱

دریای بصره ۱۲

دریای بنطس = دریای گرز ۱۳ .

دریای پارس ۱۲ .

دریای تنیس = دریای مصر = بحیره تنیس

۱۷، ۵۱، ۱۷۵، ۱۷۶ .

دریای توز گول [درمتن : توزكوك] ۱۵ ،

۸۲ .

دریای جنگان ۱۵ .

دریای حبشه ۱۶۴ .

دریای خزر ۱۳ = دریای خزران ۳۴، ۲۳ ،

۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۸۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸،

۱۴۹، ۱۸۳ .

دریای خوارزم ۱۴، ۴۰، ۴۲، ۵۵ .

دریای روم = دریای رومی = دریای رومیان

۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۵۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵،

۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶ .

دریای رومی = دریای روم ۱۱ .

دریای رومیان = دریای روم ۱۲ .

دریای ریس ۱۶

دریای زره ۱۶، ۴۳ .

دریای زنگستان ۱۲ .

دریای سبز = اقیانوس مشرقی = بحر -

الاخصر ۹ .

دریای طبریه ۱۶ .

دریای عرب ۵۵ .

دریای عمان ۱۲، ۱۶۴ .

دریای قلزم ۵۱، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۲ .

دریای کبودان ۱۴، ۱۵۹ .

دریای گرز = دریای گریزان = دریای

بنطس ۱۴، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱

دریای گریزان = دریای گرز ۱۳، ۳۵، ۵۰ .

دریای گناه ۱۳۲ .

دریای ماوطس ۱۴ = مارطس ۲۲

دریای مرده = بحیره الميته ۱۴ .

دریای مصر = بحیره تنیس = دریای تنیس

۱۶ .

دریای میماطی (درمتن : صماطی) ۱۵ .

دریای نویطه [= فارطه بقول ابن خردادبه]

۱۵ .

دریای نیقیه (درمتن : تنیه و تنقیه) ۱۶، ۵۰،

۵۱ .

دریای هند ۱۳ .

دریای یون ۱۵، ۱۳۲ .

دز پسر عماره ۱۳۱ .

دز حنف ۴۴، ۹۴ .

دزک ۱۱۱، ۱۲۵ .

دزمهدی ۱۳۷ .

دزه ۳۰، ۹۳ .

دمشق ۳۴، ۱۷۳ .

دمیاط ۱۶، ۱۷۵ .

دنیاد به «کوه دنیاد» ن . ک .

دندانقان ۹۴ .

دنیور ۱۰۲۸، درمتن : دینور ۷۲ .

دور (درمتن : دون) ۱۵۴ .

دورق ۴۶، ۱۳۷ .

دولاب ۱۴۹، ۱۵۰ .

دون ۱۵۹ .

ذ

- ذخکت ۱۱۵ .
- ذرنوخ ۱۱۸ .
- ذمار ۱۶۷ .
- ذمیره ۱۷۵ .

ر

- رأس العين ۱۵۶ .
- راسک ۱۲۵ .
- راسن ۱۹۷ .
- راشت (درمتن : ژاشت) ۱۲۰ .
- راققه (درمتن : رايقه) ۱۵۶ .
- رام اورمزد ۱۳۸، ۴۶ .
- رامن ۱۴۱ .
- رامهر ۱۳۸ .
- راميان ۶۹ .
- رانگ رنگ ۷۳، ۲۵ .
- راوینی ۸۹ .
- رای (مملکت) ۴۲، ۲۷ .
- رای کوتیه ۷۵ .
- رایگان ۹۰ .
- رائین ۱۲۸ .
- رباط کروان ۹۸، ۹۶، ۴۳ .
- ربخس ۱۹۲ .
- ربنجن ۱۰۷ .
- ربوشاران (شاید: ربوشاران) ۹۶، ۹۵ .

ده چوب ۸۶ .

ده سنگس (درمتن : سنکس) ۱۰۵ .

ده قراتگین ۱۲۳ .

ده گوز (درمتن : ده کور) ۱۲۸ .

ده نو ۱۲۳ .

دهستان ۱۴۴، ۵۵، ۲۴ .

دهستانان سر به «جزیره دهستانان سر» ن. ک.

دهک ۱۲۸، ۳۱ .

دهم (مملکت) ۶۶، ۶۵، ۵۴، ۴۲، ۲۷ .

دهنه شیر ۴۵ .

دههای بکتگین ۷۷ .

دیار عرب ۵۹، ۳۳ .

دیالم (ناحیت) = دیلمان ۱۴۳ .

دیارقوم لوط = جای قوم لوط ۱۷۴ .

دیاورغنی (شاید : دیار ربیعہ) ۱۵۶ .

دیبل (درمتن : دیبل) ۱۲۴ .

دیدون (شاید : ندیدون یا بدیدون) ۵۰ .

دیرا ۱۳۷ .

دیر عاقول ۱۵۱ .

دیگر ۱۱۰ .

دیلمان = دیالم ۱۳، ۲۹، ۵۹، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳

۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۴۳ .

دیلمان خاصه ۱۴۸، ۱۴۶ .

دمعان کث ۱۱۶ .

دینار رود ۱۴۸ .

دینار زاری ۳۰ .

دینور ۱۴۱ .

رود بلخ ۴۳۰۳۸ .
 رود بلقری ۵۲ .
 رود پیرک ۱۱۶،۴۳ .
 رود تاجه = نهر تاجه ۱۸۱ .
 رود تباغر ۱۱۳ .
 رود تباخ ۴۰،۳۹ .
 رود جیحون ۱۰۶،۹۵،۸۸،۵۵،۴۱،۴۰،۳۴ .
 ۱۱۹،۱۰۹ .
 رود چاچ = سیحون ۱۲۳،۴۳ .
 رود خابور ۱۵۶ .
 رود ختلام ۴۳ .
 رود خراپندغون ۴۰ .
 رود خرساب ۴۲ .
 رود خرناب ۱۱۹،۴۲،۴۰ .
 رود خشرت (= Jaxartes) = سیحون ۱۱۲ .
 ۱۱۶،۱۱۴ .
 رود خمدان ۳۸ .
 رود خولندغون ۷۸،۷۷،۴۰،۲۷ .
 رود خویدان ۴۴ .
 رود دجله ۱۵۵،۱۵۴،۱۵۲،۱۵۱،۴۸،۴۷ .
 ۱۵۷ .
 رود درغام ۴۱ .
 رود رس ۴۶ .
 رود رمل المعدن ۵۱ .
 رود روتا = روتا ۱۸۸،۸۷،۴۷ .
 رود روس ۴۷ .
 رود ساس (شاید : سابس) ۴۸ .
 رود سردن ۴۵ .
 رود سکان ۴۴ .

رینند (درمتن: زینند) ۶۷ .
 رجه ۱۵۶،۴۸ .
 رختجب ۱۲۱ .
 رخد [= رخد] ۱۲۳،۱۰۳،۲۹ .
 رودس به «جزیره رودرس» ن . ک .
 رس به «رودرس» ن . ک .
 رستویه ۷۵ .
 رشت ۱۴۹ .
 رشتان ۱۱۳ .
 رضوی به «کوه رضوی» ن . ک .
 رقه ۱۷۳،۱۵۷،۱۵۶،۴۸ .
 رم ۱۳۵ .
 رمل المعدن ۱۹۸،۵۶ .
 رمله ۱۷۳ .
 روات ۱۷۳ .
 روتا به «رود روتا» ن . ک .
 رود آتل ۱۹۴،۱۹۳،۸۶،۸۵،۵۵،۴۷،۴۶ .
 ۱۹۵ .
 رود ارتش = رود ارتشت ۸۶،۴۶ .
 رود ارتشت = رود ارتش ۸۵ .
 رود ارس ۴۹ درمتن آرس ۱۶۱،۵۰ .
 رود اوزکند ۴۳،۴۲ .
 رود اوش ۴۲ .
 رود ایلا ۴۰ .
 رود ایلاق ۱۱۴ .
 رود باول ۴۹ .
 رود بجه ۵۲ .
 رود بخارا ۱۱۱،۱۰۸،۴۳ .
 رود برسخان ۱۱۳ .

۱۷۷	رود سمانند غون ۴۰
رود هرند ۱۴۳، ۴۹	رود سورا = نهر سورا ۱۵۴
رود هرز ۴۹	رود سیحون = رود چاچ = رود خشرت ۴۳
رود هری ۴۴	رود سیرین (شاید : شیرین) ۴۵
رود هیدمند (= هیزمند) ۱۰۳، ۱۰۲، ۴۳	رود شادگان (درمتن : شادکان) ۴۴
رود هیوان ۴۱	رود شوش ۴۶
رودان = روزان ۱۴۶، ۱۳۶، ۱۲۹، ۱۰۴، ۳۱	رود شوستر ۱۳۷، ۴۶، ۴۵
رود بار ۱۲۷	رود صرصر = نهر صرصر ۱۵۳
روده ۱۴۲	رود طاب ۱۳۰، ۴۵
روذراور ۱۴۱	رود غیان ۶۰
رور (درمتن : زور) ۶۸	رود فرات ۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۵۵، ۴۹، ۴۸، ۳۸
روس (ناحیت) ۴۷، ۳۵، ۵۹، ۸۷، ۸۸، ۱۸۷	۱۷۲، ۱۵۷
۱۸۹، ۱۸۸،	رود فرواب ۴۵
روستای بیک (درمتن : روستایک) ۱۱۹	رود قبا ۴۲
روستای اواس ۳۶	رود کچ ۷۸، ۷۵، ۵۳، ۳۹
روستای رستم ۱۳۵	رود کر ۱۶۲، ۵۰، ۴۵
روستای ملحم (شاید : ملجم یا بلجم) ۱۲۱	رود کسوان ۱۱۰
روفته ۱۳۵	رود کیسو ۴۰، ۳۹
روم = بلاد الروم = شهرهء رومیان =	رود لمغان (درمتن لمعان) ۴۱
رومیه ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۳۴، ۳۵، ۳۶	رود مرو ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۴۴، ۳۸
۳۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۷، ۵۹، ۵۸، ۱۵۹	رود مسرقان ۴۶
۱۶۰، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴	رود معقل = نهر معقل ۱۵۲
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۲	رود مهران ۱۲۴، ۱۲۳، ۶۸، ۶۴، ۵۴، ۴۲
رومیه = روم ۱۸۶، ۲۳	۱۲۵
رویگان (روستا) ۴۴	رود مهران خرد ۴۲
روین ۱۲۸	رود نهام ۱۱۰
رها [= ره] ۱۵۷	رود نهروان ۱۵۲، ۴۸
	رود نیل ۱۶، ۱۷، ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۱۷۵، ۱۷۶

زغر (درمتن زغر) ۱۷۴،۳۴
 زمین داور ۱۰۳،۲۹
 زندنه (درمتن دندونه) ۱۰۶
 زندرامش ۱۱۳
 زنگ = زنگستان ۱۹۶
 زنگان ۱۴۲
 زنگستان = زنگ ۱۹۶، ۱۹۵، ۵۸، ۱۱
 زو زن ۹۱
 زوه ۷۴
 زویله ۱۷۹
 زینور ۱۱۰

ژ

ژاشت ۲۸۰۲۷

س

ساباط ۱۱۱
 سابس ۱۵۱
 ساجو ۶۲،۳۹
 ساحل اثیناس ۱۸۷
 ساروان ۹۶
 ساری ۱۴۵،۴۹
 ساس (شاید: سابس) به «رود ساس» ن. ک.
 سامره ۱۵۴،۴۷
 سامی سبرك ۱۱۵
 سان ۹۸،۳۰،۲۸
 سانیکت ۱۱۷

ری ۱۴۶، ۱۴۲، ۸۹، ۵۴، ۳۰، ۲۹
 ریحا ۱۷۴
 ریس به «دریای ریس» ن. ک.
 ریشهر (درمتن: بشهر) ۱۳۳
 ریقان ۱۲۸
 ریگ احقاف ۵۶،۵۰
 ریگ جفار (درمتن: جفاره) ۱۷۵، ۵۶، ۳۶
 ریگ سیستان ۴
 ریگ معدن ۵۶
 ریگ هبیر ۵۶
 رین (ازشهرهای حبشه. شاید: زیلیم) ۱۹۷
 رین (ازشهرهای سودان) ۱۹۹
 ریه ۱۸۲

ز

زاب الاصغر ۴۸
 زاب الاکبر ۴۸
 زابج ۱۹۶، ۱۹۵، ۱۱
 زابلستان ۱۰۵
 زابه ۵۸
 زابین (درمتن: زاییر) ۴۸
 زامین ۱۱۱
 زبید ۱۶۷
 زرق ۹۴
 زرقان ۱۳۴
 زرن رود ۱۴۰
 زرنک (قصبه سیستان) ۱۰۲
 زره به «دریای زره» ن. ک.

سراوان ۱۰۳	ساوغر ۱۹۳
سروج ۱۵۷	ساوه ۱۴۲
سروچه (درمتن : سرچه) ۱۶۹	ساونيك ۶۳
سروستان ۱۲۸	سباء ۱۶۸
سروشنه = سرشنه = سیروشنه ۴۳، ۲۷،	سبراین ۸۹، ۳۰
۱۱۸، ۱۱۱، ۱۱۰	سبزوار ۸۹
سریر ۳۴، ۳۵، ۵۰، ۵۹، ۱۵۸، ۱۸۳، ۱۹۱،	سیلان به «کوه سیلان» ن. ک.
۱۹۳، ۱۹۲	سبه ۱۲۹
سرتین (درمتن : سریر) ۱۶۸	سپاهان = اسپاهان ۳۱، ۳۲، ۴۵، ۱۳۰،
سطیف ۱۷۹	۱۴۰، ۱۳۷
سفند ۱۶، ۲۸، ۴۳، ۱۰۷، ۱۱۶،	سپید رود ۱۴۹، ۴۹
سفدیان ۷۷	ستغوا ۱۱۵
سفاله ۱۹۶	ستکت ۷۷
سفزوار ۲۹	ستکند ۱۱۷، ۴۲
سفنجایی ۱۰۴	سجلیاسه ۱۸۰، ۵۶
سقلاب ۱۱	سختجو ۶۱
سقلیه ۱۰۵	سدنك ۷۸
سقیطرابه «جزیره سقیطرا» ن. ک.	سدوسان ۱۲۴، ۴۱
سکان به «رودسکان» ن. ک.	سدونه ۱۸۳
سکاوند ۱۰۴	سراو ۱۵۸
سکلکند ۲۸، ۱۰۰،	سراوان ۱۴۹
سکیفن ۱۰۸	سرخس ۹۳، ۳۰
سکیمشت ۱۰۰	سردانیه به «جزیره سردانیه» ن. ک.
سلابور ۶۹	سردن (شهر) ۱۳۶، ۴۵
سلاطبه «جزیره سلاطه» ن. ک.	سرشنه (درمتن : شرشته) = سروشنه ۲۸
سلماس ۱۶۰	سرقص (معمولا : سرقصه) ۱۸۲
سلمانان ۱۵۲	سرمه ۱۳۶
سلمیه ۱۷۲	سرنديب ۱۹، ۲۵، ۵۴، ۶۳، ۶۶
	سرواب (شاید : سرداب) ۱۳۵

سوار ۱۹۷	سلوقیه ۱۸۴،۳۷
سوان = اسوان ۱۷۷	سلوقیین (درمتن : سلوقیین) ۷۱
سواره (درمتن : سویاره) ۶۶	سلومد ۹۱
سویخ (درمتن : سونخ) ۱۰۸	سلیمه ۵۵
سوخ ۱۱۳	سمایند غون به «رود سمایند غون» ن. ک.
سودان ۱۹۸، ۱۷۸، ۵۸، ۵۲، ۲۱، ۱۲، ۱۱	سمرقند ۱۱۶، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۴۳، ۲۸، ۱۶
سور ۱۹۳	سمرقنداق ۱۲۱، ۲۷
سورا به «رود سورا» ن. ک.	سمکنا = بیکلیغ ۸۴
سورقان ۱۲۸	سمنان ۱۴۷، ۲۹
سوس الاقصی ۱۸۰، ۵۶، ۵۲، ۲۱، ۱۱، ۱۰	سمندر ۱۹۳، ۶۵
سوسنقان ۹۴	سمنگان ۹۹، ۲۸
سوق الاربعاء ۱۳۸، ۴۵	سمیران ۱۳۵
سوق الجبل ۱۶۲	سمیسات (درمتن شمشاط) ۱۷۰، ۱۵۷
سوکجو ۶۱	سن ۱۵۷، ۴۸
سول ۷۱	سنان ۱۳۴
سوناخ ۱۱۸	سنباطمان ۱۶۲
سویاب ۸۴	
سهرورد ۱۴۱	سنجه ۱۷۰، ۴۸
سیاه کوه به «جزیره سیاه کوه» ن. ک.	سند ۰۱۲۴، ۱۲۳، ۶۸، ۵۹، ۵۴، ۲۹، ۱۲، ۱۱
سیام (درمتن : سیام) ۱۶۷	۱۹۵، ۱۲۸، ۱۲۶، ۱۲۵
سیپینکان ۸۹	سندان ۶۶، ۲۰
سیحون (درماوراءالنهر) به «رود سیحون»	سندرود ۴۲، ۴۱
ن. ک.	سُنکس (عقبه) ۱۰۵
سیحون (درشام) ۱۷۱	سنگان ۹۱
سیراف ۱۳۱، ۴۴	سنگان (درارمینیه) ۱۶۱
سیرگان ۱۲۹، ۱۲۶	سنگ بن (درمتن سنک بن) ۹۸
سیروان ۱۴۱	سنگلاخ ۶۲
سیروشنه (درمتن سبروشنه) = سروشنه ۱۶	سنگلیج (درمتن : سنگلنج) ۱۲۱

شماخی ۱۶۳	سیرین به «رود سیرین» ن. ک.
شمکور ۱۶۱	سیستان ۱۶، ۴۳، ۴۴، ۵۴، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۲۹
شمگان ۱۳۶	سیکول ۸۴
شمشاط ۴۸	سیلکان (با یای مجهول) ۱۲۰
شترین ۱۸۳، ۵۲	سینیز ۱۳۳، ۱۲۳، ۴۵
شتیره ۱۸۲، ۳۷	سیوی ۱۰۴
شنگ عبادی (در متن سنک عبادی) ۹۴	شی
شوار ۱۹۵	شابرنجی ۹۴
شورمین ۹۳	شاورخاست (در متن سارجلست) ۱۴۱
شوره ۱۲۵	شادگان به «رودشادکان» ن. ک.
شوش ۱۳۹، ۴۶	شال ۱۵۰
شوشتر ۴۶، ۴۵	شام ۱۳، ۱۶، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۵۷، ۵۹، ۱۵۷، ۱۷۰
شومان ۱۲۰، ۱۱۰	۱۸۳، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۷۰
شهرباب ۴۲	شامات ۱۲۸
شهربابک (در متن شهر فانک) ۱۳۵	شامار (در متن سامار) ۱۴۸
شهر جبال (۴) ۴۵	شاوران ۱۶۴
شهر جزیره الفضة ۱۸	شجر ۱۶۸
شهر روا ۱۲۸	شروان = شیروان ۱۶۳
شهر رومیه ۲۲	شکاشم [= اشکاشم] (در متن : سکاشم)
شهر زور (در متن : شهر دون) ۴۱	۱۲۱
شهرستان (در گرگان) ۱۴۳	شکاکب ۱۱۶
شهرستان (در سپاهان) ۱۴۰	شکر (در متن سکره) ۵۱
شهر قرقوب ۱۳۹	شکنان ۲۸، ۲۷
شهر هاء رومیان = بلاد الروم = رومیه ۱۳	شکنان و خان ۶۴، ۴۰
شهره ژور ۱۴۱	شکی ۱۶۳، ۱۶۲، ۵۰
شیبام به «کوه شیبام» ن. ک.	شلات ۱۱۴
شیر ۱۴۸	شلیجی ۱۱۸، ۲۶
شیراز ۱۶، ۱۰۱، ۱۳۰، ۱۳۴	شلنبه ۱۴۷
شیروان = شروان ۱۶۴	

شیزر ۱۷۳

شیوه (درمتن : سیوه) ۵۰

ص

صبران (درمتن صهران) ۱۱۸

صحبه ۱۷۱

صرصر (شهر) ۱۵۳، ۴۸

صرصر (رود) به «نهر صرصر» و «رود صرصر»

ن. ک.

صعاده ۱۳۲

صعده ۱۶۶

صعید الاعلی ۳۶

صعید مصر ۱۹۸

الصقالبة المتصره ۱۸۶

صقلاب ۱۸۷، ۱۸۳، ۵۹، ۵۸، ۴۷، ۳۴، ۲۲، ۱۴

۱۹۰، ۱۸۸

صقلیه به «جزیره صقلیه» ن. ک.

صلاب [= صلابه] ۱۸۹، ۴۷

صمدان ۱۶۶

صمور ۶۶، ۲۷

صنار ۱۶۲

صنعا ۱۶۷، ۱۶۶، ۳۳

صنف ۶۴

صور ۱۷۱، ۲۳

صهیب ۱۶۷

صیدا ۱۷۱

صیمره ۱۴۱

ط

طاب به «رود طاب» ن. ک.

طابلان (ناحیت) ۱۸۴

طارقان ۲۸

الطاعن فی البحر به «کوه الطاعن فی البحر»

ن. ک.

طافی ۷۱

طاق ۱۰۲

طالقان (حومه ری) ۱۴۲

طالقان (بر سرحد گوزگانان) ۹۷

طایف ۱۶۶

طایقان ۱۰۰

طبرستان ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۴۹، ۳۹، ۱۷، ۱۳

۱۴۸

طبرقه ۱۷۹

طبرنا به «جزیره طبرنا» ن. ک.

طبریه ۱۷۳

طبس مسینان ۹۱

طبسین ۹۱

طرابلس (اطرابلس در افریقیه) ۵۶

طراز ۱۱۸، ۸۶، ۲۶

طرسوس ۱۷۱

طرطوشه ۱۸۲

طری (شاید : طهی) ۱۹۸

طققان به «کوه طققان» ن. ک.

طلیطلا [= طلیطله] ۱۸۱، ۵۲، ۳۷

عكه ۱۷۱،۲۳

عليق به «كوه عليق» ن. ك.

عمان (شهر) ۱۶۹. بلاد عمان ۱۹۷،۲۱

عين (درمتن حرف ياء نقطه ندارد) ۱۶۹

عين زربه ۱۷۱

خ

خافق ۱۸۲

خانه ۴۸

خبيرا ۱۲۸

خديره به «جزيره خديره» ن. ك.

خرچستان ۴۴ خرجستان ۱۰۱،۹۵،۹۳

خرچستان گوزگانان ۹۵

خزا ۷۵،۴۰

خزجند ۱۱۵

خزق (درمتن: خرق) ۱۱۱

خزك ۱۱۵

خزني = خزين ۱۰۵،۱۰۴،۷۱،۲۹

خزوان به «كوه خزوان» ن. ك.

خزّه ۱۷۴

خجسكس ۱۸۷،۱۸۲

خنكسیر ۸۲

خور (بلاد ...) ۹۵،۹۱،۸۸،۵۵،۴۴،۴۳،۲۹

۱۰۳،۱۰۱

خوز ۱۱۸،۱۰۵،۸۷،۸۶،۸۱،۵۹،۴۶،۱۳

۱۹۴،۱۲۲

خيان (درمتن: خنان) ۳۹

طماخس ۱۱۳

طنابری ۵۰

طنجه ۱۸۰،۵۲،۱۳

طواويس ۱۰۷

طوران ۱۲۵،۹۰

طورسينابه «كوه طورسينا» ن. ك.

طوس (جزيره ای در شمال جزایر برطانیه) به

«جزیره طوس» ن. ك.

طوس (درخراسان) ۱۴۳،۹۰،۳۰،۱۷

طوسول ۶۵

طولاس ۱۹۳

طیب ۱۳۹

طیثال ۷۱،۷۰،۲۷

ع

عانه ۱۵۶

عبادان ۱۵۲،۴۷

عبدسی ۱۵۲

عمر ۱۶۸

عدن ۱۶۸

عراق ۱۵۰،۱۴۰،۱۳۷،۶۷،۵۹،۵۶،۳۲

۱۵۸،۱۵۴،۱۵۳،۱۵۲،۱۵۱

عرب (ناحیت) ۱۷۳،۱۷۰،۱۶۴،۱۱

عزر ۶۲

عسقلان ۱۷۱،۵۶

عسكرمكرم ۱۳۸،۴۶

عقاب ۱۶۸

عکبرا [= عکبره] ۱۵۴،۴۸

ف

فیوم ۵۱،۲۷ = فیون ۱۷۶

ق

قادسیه ۱۵۴،۵۵
قار(شاید: بهار) ۱۲۸
قاشان ۵۴
قالیقله [= قالیقله] ۱۶۰
قامرون ۶۵،۶۴
قامهل ۶۶
قاین ۹۰
قبا ۱۱۳،۴۲
قبادق ۱۸۴
قبان ۱۶۱
قبرس به «جزیره قبرس» ن. ک.
قبق ۳۴
قبک به «کوه قبک» ن. ک.
قبله ۱۶۳،۵۰
قرطبه ۱۸۱
قرقرخان ۸۵
قرقوب به «شهر قرقوب» ن. ک.
قرقیسیا ۱۵۶،۴۸
قرمونه ۱۸۲
قرنی ۱۰۲
قزوين ۱۴۲
قسدار(درمتن: قذان) ۱۲۵
قسطنطنیه ۱۸۴،۵۰۲،۱۳
قسک به «کوه قسک» ن. ک.
قشمیر ۷۳،۲۸

فارا (کوه) ۲۱

فاس ۱۸۰

فتح ۴۷

فرات به «رود فرات» ن. ک.

فراجکلی (ناحیت) ۶۰،۳۹

فراخیه ۸۴

فراو ۱۴۴،۵۵

فربر (درمتن: قرب) ۱۰۶

فرخ (شاید: فرخ که امروز به «فرک» معروف

است) ۱۳۵

فردر ۱۲۹

فرسانه (شاید: قلشانه) ۱۷۹

فرغ ۱۱۶،۱۱۵،۱۱۴،۱۱۳،۱۱۲،۱۱۱

فرگرد (شاید: خرگرد) ۹۲

فرما ۱۷۵

فرنک ۱۱۵،۱۰۷

فرواب (روستا) ۴۵

فرونک [= افرونک] ۱۱۸

فره ۱۰۲

فساع ۱۶۸

فسطاط ۱۷۶،۱۷۵،۵۶،۵۱،۳۶

فغ کث ۱۱۱

فلسطین ۱۷۴،۱۷۳

فم الصلح ۱۵۱

فنصور ۶۵،۶۴

فید ۱۶۹،۳۳

کابیل ۵۱	قصر بن هیره ۱۵۳
کانون (شاید: کالون) ۹۲	قصر شیرین ۱۵۳
کاٹ (درمتن: کاژ) ۱۲۲	قلاس (دیوار) ۴۳
کاذاخ ۶۲	القلال به «جبل القلال» ن. ک.
کارزین ۱۳۵	قلری ۶۸
کاریان ۱۳۵	قلزم ۵۷، ۱۲
کازرون ۱۳۲، ۱۵	قلعه (میان ارمینیه و اران) ۱۶۲
کاشان ۱۴۳	قلعه ۳۵
کاشغر ۷۹	قلعه تبت خاقان ۴۰
کاشک ۱۹۱	قلعه شه مؤبد ۱۳۱
کاهون ۱۲۸	قلعه ملک ۱۹۲
کبریہ ۱۱۵	قلعه ینال ۱۶۳
کبودان ۲۳، ۱۴	قم ۱۴۲، ۵۴
کته ۱۳۶	قمار ۶۵
کجانب ۳۹	القمر به «جبل القمر» ن. ک.
کچا ۶۲، ۵۳، ۳۹	قنبلی (درمتن: قنیکلی) ۱۲۴
کچان ۶۱	قندابیل ۱۲۵
کندر ۱۱۷	قندهار ۶۷، ۴۲
کربه «رود کر» ن. ک.	قنسرین ۱۷۲
کراخون ۷۷	قنوج ۷۰، ۶۸، ۶۷، ۲۸
کراال ۱۱۵	قوادیان ۴۱
کران ۱۳۱	قورس ۱۷۰
کربلا ۴۸	قوریه ۱۸۲، ۳۷
کرج (۴) ۱۴۰	قیروان ۱۷۹، ۱۷۸
کرج روزراور ۱۴۱	قیساریه ۲۳
کرجاکت ۱۱۶	
کرخ ۱۵۴	
کرخه ۴۶	

ک

- ۱۲۳ کرددر
 کردکان (شاید: کردگان) ۱۲۹
 کردنازخاس [= کردناخاس؟] ۱۲۳
 کردوان ۱۶۳
 کردیان ۱۳۵
 کرسانک ۷۶،۴۰
 کرکث ۱۱۱
 کرگس کوه ۱۳۰،۵۴
 کرمان ۱۲۳،۵۹،۵۴،۴۴،۳۱،۳۰،۱۶،۱۱
 ۱۲۶،۱۲۷،۱۲۸،۱۲۹،۱۳۰،۱۳۵،۱۳۶
 ۱۹۵
 کرمان شاهان ۱۴۱
 کرمین کث ۸۲
 کرمین ۱۰۷
 کروان (روستا) ۴۵
 کروخ ۹۳
 کره بودلف ۳۱
 کری ۹۱،۹۰
 کریان ۷۵
 کسان ۶۲
 کسبا ۱۳۶
 کسبان ۱۲۸
 کسبه ۱۰۸
 کسوان به «رود کسوان» ن. ک.
 کش (از ناحیت حدود خراسان) ۱۰۲
 کش (ماوراءالنهر) ۱۰۸
 کشانی ۱۰۷
 کشکجان ۱۴۹
 کشیر ۱۲۲
 کشمپهن ۹۴
 کشوکت ۱۱۴
 کفترا ۱۲۸،۳۱
 کفریّا (درمتن کمرینا) ۱۷۱
 کفرتوتا ۱۵۶
 کفرطاب ۱۷۳
 کلار ۱۴۸،۱۴۶،۹۸
 کلپانک ۷۶،۴۰
 کلسکان ۱۱۴
 کلشچک ۱۱۵
 کله به «جزیره کله» ن. ک.
 کلید (درمتن کلیند) ۱۳۶
 کمارج ۱۳۴
 کمجکت ۸۰
 کمسیغیا ۷۷
 کمین ۱۳۵
 کنبایه (درمتن: کنبایه) ۶۶،۲۸
 کنجده ۱۱۸
 کنجکت (شاید: گنجکت) ۱۰۷
 کنداورباغی [= کندا اورتاغی] ۳۲
 کندر ۹۰
 کندرم ۹۷،۳۰
 کنیس ۱۷۱
 کواژان ۹۲
 کوتم ۱۴۹
 کوتمیدان ۱۲۹

کوه بارما ۳۲	کونی ربا ۱۵۳
کوه بتمان میانه ۴۳	کور ۴۴
کوه بچناک ۱۸۸	کورالجال = جبال ۳۲
کوه بلغری ۵۲،۳۷	کورستان ۱۳۴
کوه بلقا ۱۷۴،۳۴	کورش (ناحیت) ۳۲
کوه بهرا (درمتن : دهر) ۳۴	کوزارک ۷۷
کوه تنوخ ۳۴	کوژد (شاید : گوژد = قوژد) ۹۲
کوه تولس ۲۷	کوسکان ۳۹
کوه جودی ۳۳	کوشک ۱۰۴
کوه چیرفت ۳۱	کوشک قند ۱۲۵
کوه جیلو ۴۵،۳۲	کوغمر ۶۲
کوه حارث ۳۳	کوگون ۱۲۸
کوه حویرث ۹۴،۳۳	کوفه ۵۵ (۱۵۳ درمتن : کوه) ۱۵۴
کوه خزران ۱۹۰	کوکت ۱۱۴
کوه خلخ ۴۳،۴۲	کوکيال ۸۲
کوه دنباد (شاید : دینار) ۴۵	کولان ۸۱
کوه دنباوند ۱۴۷	کولی (ناحیت) ۴۲،۴۱۰۲۷
کوه دیلمان ۱۴۰	کومس ارت ۷۷
کوه رضوی ۳۳	کومش ۱۴۶،۸۹۰۲۹
کوه روس ۱۹۰	کونسر ۶۷
کوه سبلان ۳۲	کونکرا ۷۵
کوه سرندیب ۵۹،۳۸،۲۵	کوه ارغاج ارت (= اغراج ارت) ۴۰
کوه سیم (شهر کیست) = کهسیم ۹۲	کوه ارمنیه ۴۹،۴۸
کوه سیم ۳۱	کوه اغراج ارت ۷۹،۲۷
کوه شراة ۳۴	کوه الواحات ۱۷۷،۵۶،۵۱،۳۶
کوه شیبام (درمتن : شیم) ۳۳	کوه اندلس ۵۲
کوه الطاعن فی البحر = جبل طاعن ۵۳،۲۵	کوه بارجان ۱۲۸
کوه طفقان ۷۷،۲۶	

کویابه (شاید: کویافه) ۱۸۹
کویافه ۴۷
کهمیم = کوه سیم ۱۱۴
کهاک ۱۰۴
کهن روز ۱۴۹
کیچ ۱۲۵
کیجکانان ۱۲۵
کیرنک (شاید: گیرنگ) ۹۴، ۴۴
کیز ۱۲۵
کیژ ۱۳۵
کیس ۱۳۵
کیسوبه «رود کیسو» ن. ک.
کیف ۹۳
کسکرال (شاید: کرکوال) ۱۱۷
کیماک ۸۵، ۷۹، ۷۷، ۵۹، ۵۵، ۴۶، ۳۵، ۳۲
۸۷، ۸۶

گ

گردیز ۷۱
گرز ۱۸۵
گرزوان ۳۰ (درمتن: کرزوان)
گرگان ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۳، ۸۹، ۸۸، ۴۹، ۳۰، ۱۳
گرگانج ۱۲۳
گرگانج اندرونی ۱۲۳
گرگانج بیرونی ۱۲۳
گرگ رود (درمتن: کرک رود) ۱۴۸
گرمسیر کرمان ۴۴
گنانه ۱۳۲، ۴۵، ۴۴

کوه طورسینا ۳۴
کوه طوس ۴۹
کوه علیق ۴۸
کوه غزوان ۳۳
کوه قارن ۴۹
کوه قارن (ناحیت) ۱۴۷
کوه قبق = کوه قبق ۳۵
کوه قبق = کوه قبق ۱۶۳
کوه قسک = کوه یخ ۴۲۰، ۴۱۰، ۴۰۰، ۲۸
کوه کوفج ۱۲۷، ۵۴، ۳۰
کوه گرز ۳۶
کوه لبنان ۳۴
کوه لکام ۱۷۰، ۴۸، ۳۵
کوه ماردین ۳۳
کوه مانسا ۴۳، ۳۹، ۲۷، ۲۵
کوه مغطم (درمتن: معظم) ۳۶
کوه وخش ۴۰
کوه وندر ۱۹۰
کوه هندوان ۴۲
کوه هیوان ۴۱
کوه یخ = کوه قسک ۴۲، ۴۱
کوهستان (ناحیت) ۲۹
کوهستان [= قهستان] ۱۲۹، ۹۰
کوهستان ابوغانم = بوغانم ۱۲۷، ۳۱
کوههای تهامه ۱۶۴، ۵۰، ۳۳
کوههای خزران = کوه خزران ۱۹۱
کوههای ری ۴۹
کوههای کرمان ۳۰
کوههای لارجان ۴۹

لوزور ۱۲۴	کنج روستای ۹۳
لوغر ۱۹۳	کنجه ۱۶۱
لوکر ۴۴	کور ۱۳۲، ۱۳۱
لولغ ۸۲	گوزگان = گوزکانان ۱۷
لهاسا ۷۴	گوزکانان = گوزگان ۴۳، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۴۳، ۴۴
لهور ۶۹	۱۰۴، ۱۰۱، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۱، ۴۴
لیزان ۱۶۳	کویم (درمتن کویم) ۱۳۵، ۱۳۴
لیشتر ۱۴۱	کیلاباذ ۱۵۰
لیو کند (بایاء مجهول) ۱۱۹	گیلان ۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۸، ۴۹، ۳۰، ۲۹، ۱۳
	۱۵۸

م

ل

ماینج جراباس ۷۸	لابه ۲۰۰
مادرایاء ۱۵۲	لاذقیه ۱۷۱
ماذوان (درمتن : ماذران) ۱۳۵	لارده ۱۸۲، ۳۷
مارده ۱۸۲	لارندان ۱۳۳، ۴۵
ماردین «به کوه ماردین» ن. ک.	لازنه ۸۴
ماشان ۹۴	لافت (شهر) ۲۰
ماشکانات ۱۳۵	لافجان (شاید : لافجان . اکنون : لافجان)
مالقه ۱۸۲، ۳۷	۱۴۹
مالن ۹۲	لتر ۱۴۸
مامطیر ۱۴۵، ۴۹	لحرز (ملکت) ۸۱، ۲۸
مانسابه «کوه مانسا» ن. ک.	لکام به (کوه لکام) ن. ک.
مانشان ۹۶، ۱۷	لکن ۱۹۳
مانک ۶۶	لمراسک ۱۴۴
ماوراءالنهر ۲۶، ۲۷، ۴۰، ۴۵، ۵۹، ۷۳، ۸۱	لغان (درمتن : لغان) ۴۱، ۲۸
۸۶، ۸۹، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲	لنگا (درمتن : لنگا) ۱۴۸
ماوطس به «دریای موطس» ن. ک.	لوییه ۵۸
ماهان ۱۲۹	

مسجد ابراهیم ۱۷۴	ماهی روبان ۱۳۳، ۴۵
مسرقان ۱۳۸	ماین ۱۳۶
مسفری ۹۴	مبارکی ۱۶۲
مسط (شاید مسقط) ۱۹۳	مٹ ۷۵
مسط ۱۹۲	مجفری ۱۹۵، ۸۷، ۵۹، ۴۷
مسواهی ۱۲۴	محالی ۱۲۵
مشکی ۱۲۵	مخلاف عکت (در متن مخالف علی) ۱۶۸
مصر ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۱۷، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۵۱، ۵۶	مداین ۱۵۱
۵۸، ۵۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹	مدر ۱۰۱، ۴۳، ۲۹
۱۸۲، ۱۹۹	مدین ۱۶۹، ۵۵
مصیبه ۱۷۱	مدینه ۱۶۹، ۱۶۶، ۳۳
معره مصرین ۱۷۲	مذار ۴۷
معقل به «رود معقل» ن. ک.	مراغه ۱۵۸، ۳۲
مغان ۱۷۲، ۵۵	مرج ۱۴۱
مغرب ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۵۶، ۵۸، ۵۹، ۸۸، ۱۷۰	مرد ۱۴۸
۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳	مررود ۳۰
مقطم به «کوه مقطم» ن. ک.	مرسمنده ۱۱۱
مفکان (در متن: معکان) ۱۰۶	مرسیه ۱۸۲
مغون ۱۲۷	مرعش ۱۷۰
مفتح ۱۵۲	مرکی ۱۱۸، ۸۱
مقدونیه ۱۸۴	مرند ۱۶۰
مقیس ۱۹۹، ۶۰	مرو ۹۵، ۹۴، ۵۵، ۴۴
مکانکت (شاید: تکابکت) ۱۱۸	مروات ۱۹۰، ۱۸۹، ۵۹، ۱۴
مکران ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷	مرود [= مرورود] ۹۳، ۴۴
مکه ۳۳، ۱۶۵، ۱۶۸	مزرگان ۱۲۸
ملازگرد ۱۶۰	مزگت سلیمان ۱۳۱
ملتان = مولتان ۴۱، ۶۸، ۶۹	مزیرکان [= مرایزیکان] ۱۳۴، ۱۳۵
ملجان (در متن: ملجمان) ۱۹۶	مزیان ۸۹

نؤن ۴۲
نویجکت ۶۳
نویطه به «دریای نویطه» ن. ک.
نویکت ۱۱۸
نه ۱۲۵، ۱۰۲
نهام به «رود نهام» ن. ک.
نہاوند ۱۴۱
نہربله [= نہربله] ۴۷
نہربيجان (درمتن : میجان) ۵۰
نہرتاجه = رودتاجه ۵۲
نہردییس ۴۷
نہرسورا = رود سورا ۴۹
نہرصرصر = رود صرصر ۴۸
نہرعیسی ۴۸
نہرالکروم ۵۰
نہرمعقل = رود معقل ۴۷
نہرالملک ۴۸
نہرالملک (شهر کیست) ۱۵۳، ۴۸
نہروان ۱۵۳، ۴۸
نہله (شاید : بہرہ = بہرہ) ۱۲۹
نیتال (شاید : نپال) ۲۷
نقیہ (درمتن . تنقیہ) ۵۱
نیم رودی ۱۵۲
نیل به «رود نیل» ن. ک.
نینہار (درمتن : ینہار و بنہار) ۷۲، ۴۱
و
وانبیت ۱۸۸

نرماشیر ۱۲۹
نری ۶۸
نریان ۹۷
نروان (ناحیت) ۷۴، ۲۶
نزوین (شاید : بحرین) ۱۶۵
نسا ۱۴۴، ۹۰، ۵۵، ۳۰
نشاپور ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۲۹
نصیبین ۱۵۵، ۳۳
نعمانیہ ۱۵۱
نمیاس ۶۵
نمہ (درمتن : خمہ) ۶۷
نتک ۱۴۹
نواحی اسلام ۸۸، ۸۷
نوبندگان ۱۳۳
نوبہ ۱۹۷، ۱۷۷، ۱۷۵، ۵۸، ۵۶، ۵۱، ۳۶، ۱۷
۲۰۰، ۱۹۸
نوبہار ۹۹
نوبین ۶۶
نوجکت ۱۱۶
نودز ۴۱
نوژابان ۱۲۲
نوژان ۱۱۰
نوژگان ۹۲
نوقان ۹۰
نوقت قریش [= نوقد قریش] ۱۰۸
نوکت ۱۱۴
نون کت (شاید : نوی کت) ۸۲
نؤنون ۶۷، ۴۲

هاریونی ۱۷۱	وانک ۱۱۲
هاشگرد ۱۰۹	وادی بیجان (درمتن : میجان) ۱۶۸،۵۰
هیر به «ریگ هیر» ن. ک.	وادی الحجاره ۱۸۲
هجر ۱۶۹،۵۵	وادی القرا ۱۶۹
هدبغیره [= هدنجره] ۶۵	واربوا ۱۴۸
هر کند ۶۵	واسط ۱۵۲،۱۵۱،۱۳۷،۴۷
هرموز ۱۲۷،۴۴	واق ۶۰،۵۹
هرمین ۱۷۶	وال به «جزیره وال» ن. ک.
هرنج به «جزیره هرنج» ن. ک.	وایگان (درمتن : وایکان) ۱۳۴،۴۵
هرندبه «رود هرنده» ن. ک.	وجیان (؟) ۷۵
هرهزه «رود هرزه» ن. ک.	وخان ۱۲۱،۴۰،۲۸،۲۷
هری ۱۲۹،۱۰۱،۹۲،۹۱،۴۴،۲۹	وخش ۱۱۹،۴۱
هزار ۱۳۴	وخشاب ۱۱۹،۴۰
هلاورد ۱۱۹	ورنان = ورتان (درمتن : وزنان) ۱۵۹،۵۰
هلبك ۴۰	وردوقیه ۱۶۲
هلبوك (درمتن : هلمك) ۱۱۹	ورذول ۱۱۵
همانان ۶۷	ورغسر ۱۰۸
همدان ۳۱	وسارنیک ۵۳
هماران ۱۱۰	وستان ۱۴۸
هند ۶۸،۶۷،۵۴،۲۷،۱۲	ولاشگرد ۱۲۷
هندوان به «کوه هندوان» ن. ک.	ولوالج ۱۰۰،۴۱
هندوستان ۵۹۰۳۹،۲۸،۲۷،۲۶،۲۵،۱۹،۱۱	وندوشاور ۱۳۹
هندستان = ۷۲،۷۱،۶۸،۶۶، ۶۵،۶۴،۶۳	ونتدر ۱۹۴،۱۹۳،۵۹
۱۱۸،۱۰۵،۱۰۴،۱۰۳،۱۰۱،۸۸،۷۳	ویشگرد (درمتن : ویشکرد) ۱۱۰
هوسم ۱۴۸	ویبه ۱۴۷
هیت ۱۵۶،۴۸	ویهند (درمتن : وپهند) ۷۲،۲۸
هیتال ۷۰،۲۸،۲۷	ه
هیدمند به «رود هیدمند» ن. ک.	هارد ۵۲

هیوان ۷۲

ی

یابس به «جزیره یابس» ن. ک.

یافا ۱۷۱

یالاپان ۱۱۶

مانجیاس ۱۱۶

مهاکت ۱۱۷

یفسون یاسو ۸۶

یغما ۸۱، ۷۹، ۷۸، ۵۹، ۴۳، ۲۷

یمامه ۱۶۵

یمن ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵، ۵۵، ۴۳

یمناح ۱۱۵

یمکیه ۸۶

یمیک ۸۶

یمیک ارت ۷۸

سلان رودبار ۱۴۸

یوکنده ۱۱۴

یون ۱۰۰

یونان ۱۸۷

یهودلغ ۱۱۵

۲- فهرست

نامهای اشخاص - القاب - عناوین

آ

بسموت سویت [= پادشاه صقلاب] ۱۸۸

بطلمیوس ۲۰۰

بلفضل یسرعمید دبیر ۱۴۲

بلورین شاه ۱۲۲

بوسعید دقاق ۱۳۲

بهرام چوبین ۸۹

بیغو ۸۲، ۸۱، ۷۸

پ

پاخ [= دهقان پون] ۱۰۰

پادشاه طبرستان = ملوک طبرستان ۱۴۳

پادشاه طوران ۱۲۵

پادشاه مکران ۱۲۵

پسر بوساج ۱۵۸

پسر رواد ۱۶۰

پسر سیرین ۱۵۲

پناخسرو ۱۲۷

پیغمبر علیه السلام ۱۶۵، ۱۶۶

ت

تبت خاقان ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۶۱

ب

براز بنده [= مهتران مانشان] ۹۶

آدم علیه السلام ۱۶۶، ۱۶۵، ۲۵

ابراهیم پیغمبر ۱۷۴، ۱۶۵، ۱۵۳، ۶۷

ابوحارث محمد بن احمد ۷

ابودلف کرخی ۱۴۰

ابوالعباس امیر المؤمنین ۱۵۶

ابوعلی جبایی ۱۳۸

اردشیر بابکان ۱۳۱

استندار ۱۴۶

اوسطاطالیس ۹

اسکندر رومی ۱۸۴

اسحق ۱۷۴

اصحاب الکعب ۳۶

افریدون = فریدون ۹۵

امیر چغانیان ۱۲۰، ۱۰۹

امیر ختلان ۱۲۰، ۱۰۰

امیر گرانج ۱۲۳

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ۱۵۴

انس بن مالک ۱۵۲

تمازان فرنده (باسه نقطه روی فاء) ۹۶
 تمران فرنده (باسه نقطه روی فاء . شاید
 تمزان فرنده) ۹۶

ج

جالینوس ۱۷۵
 جبغوی ۸۲، ۸۱
 جوانشیرین گرگر (در متن جلندی بل کر کر)
 ۱۶۱
 جیبیل (لقب پادشاه ویهند) ۷۳، ۷۲

ح

حجاج بن یوسف ۱۵۱
 حلاج ۱۳۴

خ

خاقان = خرخیز خاقان ۸۱
 خاقان (ملك كيماك) ۸۶، ۸۵
 خرخیز خاقان ۸۰
 خرسان شاه ۱۶۳
 خلت (شاید، جله - ملك مجفري) ۸۷
 خوارزم شاه ۱۲۳، ۱۲۲

د

دارا ۱۳۶
 دانیال پیغمبر ۱۳۹
 درمشی شاه (مهتر درمشان) ۹۶
 دهقان (= ملوک فرغانه) ۱۱۲
 دهقان ایلاق (= مهتران ایلاق) ۱۱۴
 دهقان راشت ۱۲۰

ز

رای قنوح ۱۰۴، ۷۳، ۷۰، ۶۹، ۶۸
 راینه (= رانیه؟) ۶۶
 روس خاقان ۱۸۸

ز

زبیده ۱۷۲

س

سام ۶۸
 سپهبد شهریار کوه ۱۴۷
 سطوها (= لقب پادشاه فنصور) ۶۵
 سعد بن ابی وقاص ۱۵۴
 سلیمان بن الحسن القرمطی پسر بوسعید دقاق
 ۱۳۲

ش

شاپور خسرو ۱۳۳
 شار (= مهتر غرچستان) ۹۳
 شافعی ۱۷۵
 شروان شاه ۱۶۳
 شعیب علیه السلام ۱۶۹
 شمس بلخی ۱۱۰
 شهرسلید (= شهولیر؟ پادشاه اندراب) ۱۰۰
 شیخ حسن بصری ۱۵۲
 شیر [= پادشاه بامیان] ۱۰۱

ط

طرخان خاقان ۱۹۳

معتصم ۱۵۴
 ملك بجه ۱۹۷
 ملك تغزغز ۷۹
 ملك حبشه ۱۹۷
 ملك ختن ۶۳، ۶۲
 ملك خزران ۱۹۳
 ملك راعى براعى (پادشاه سودان) ۱۹۸
 ملك الروم ۱۸۶، ۱۸۵
 ملك زنگ ۱۹۶
 ملك غوزان ۱۲۳
 ملك كوزگانان ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵
 ملك مشرق ۱۰۶، ۸۹
 ملك وخان ۱۲۱
 منجب (= ملك زنگيان) ۱۹۶
 منصور خليفه عباسى ۱۵۱
 موسى عليه السلام ۱۶۹
 ميرخراسان ۹۴، ۸۹
 ميرود ۱۰۶
 ميركوزگانان = ملك كوزگانان ۱۰۱

ن

نصر بن احمد ميرخراسان ۱۱۴
 نمرود ۱۵۳
 نوح عليه السلام ۳۳

هـ

هارون الرشيد ۱۷۱، ۹۰
 هرمس ۱۷۶

ي

يعقوب پيغمبر ۱۷۴
 يعقوب ليت ۱۳۹

طلحه ۱۵۲
 طهمورث ۹۴

ع

عبدالله بن مبارك ۱۵۶
 علا بن احمد ۱۵۸
 علوى برقمى ۱۵۲
 على بن سكرى ۱۴۳
 على بن موسى الرضا ۹۰
 عمر بن الخطاب ۱۵۲
 عمر بن عبدالعزيز ۶۷
 عيسى پيغمبر ۱۷۴

غ

غورشاہ [= پادشاہ غور] ۱۰۱

ف

فرعون ۱۷۶
 فریدون = افریدون ۶۰
 فزارى منجم (درمتن : فراخرى) ۱۴۲
 فففورچين ۶۱، ۶۰

ك

كسايى مقرى ۱۴۲

ل

ليزان شاه ۱۶۳

م

مامون خليفه ۱۵۴، ۱۰۵
 مانى ۱۳۸، ۶۲، ۶۰
 محمد بن الحسن الفقيه ۱۴۲
 محمد بن الفضل القرمطى ۳۳
 محمد بن زكريا پيشك ۱۴۲

۳ - فهرست نامهای

مذاهب - طوائف - تیره‌ها - ایالات - سلسله‌ها

آ

بلهرا (قبیله) ۷۱

به‌افریدیان ۹۴

به‌ضولا (شاید؟ برچولا . گروهی از برطاس)

۱۹۴

بیستان (قبیله‌ای از خلخیان) ۸۱

بینویان ۷۸

پسران لیث ۱۰۲

ت

تاتار ۷۶

تازیان = عرب ۱۴۳، ۹۱، ۶۹

تبتیان ۱۲۲، ۱۲۱، ۷۵، ۶۱

ترسا = ترسیان ۱۸۶، ۱۵۹، ۱۵۷، ۸۷، ۷۷

۱۹۸، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۷

ترك = ترکان ۱۱۳، ۸۸، ۸۱، ۷۶، ۵۷

۱۹۰، ۱۲۲

ترکان آشتی ۱۱۸، ۱۱۷

ترکان بجناکی ۱۹۱

ترکان تغزغزی ۲۶

ترکان خلج (درمتن : خلخ) ۱۰۴

ترکان غوز ۲۴

ترکان کنجینه ۱۲۰

ترک تغزغزی = تغزغزی

الف

ازرقیان ۱۳۷

اسدیان ۱۶۵

راشگیر (گروهی از برطاس) ۱۹۴

افغانان ۷۲، ۷۱

امویان ۱۸۱

این سوی رودی ۱۴۹

ب

بربریان ۱۸۱، ۱۸۰، ۱۷۹، ۱۷۸

برتوجیان (شاید : اوتوجیان) ۷۹

برهمنان ۶۷

بریش (قبیله‌ای از خلخیان) ۸۱

بلاقیان ۷۹

بلغاریان ۱۹۵

بلغری ۱۸۶

بلکار (گروهی از برطاس) ۱۹۴

بلوج (درمتن : بلوج) ۱۲۷

= تغزریان ۷۹

ترک خلمخی = خلمخ = خلمخیان = ترکان

خلمخ ۹۹،۷۹

ترک یغمائی = یغما = یغمائیان ۷۹

تغزغز = ترک تغزغزی ۸۳،۷۷،۷۶،۱۱

تغزغزی = ترک تغزغزی ۷۵

تغزغزبان = ترک تغزغزی ۷۹،۷۸،۶۲

تیممیان ۱۶۵

ج

جستانیان ۱۶۵

چ

چینیان ۷۵،۶۶،۶۱

ح

حبشیان ۱۰

خ

خارجیان = خوارج ۱۷۳،۳۴

خرخیز = خرخیزیان ۸۱،۸۰،۲۷،۱۱

۸۵،۸۴،۸۳

خزریان ۱۹۴

خسروان (پادشاه ساسانی) ۱۳۰، ۹۹، ۹۴

۱۵۳، ۱۵۱، ۱۳۱

خلمخ = ترک خلمخی ۸۳، ۸۲، ۷۹

خلمخیان = ترک خلمخی ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۱۵

خلفا ۱۵۱

خوارج = خارجیان ۱۲۸، ۹۲، ۷۱

۱۷۴، ۱۵۵

خیم (قبیله ای از خلمخیان) ۸۱

و

راهب = رهبانان ۱۹۸، ۱۵۷

ریعه (قبیله) ۱۵۵

روسیان ۱۹۰، ۱۸۸، ۱۶۲

روم = رومیان ۱۸۵، ۱۷۰، ۵۸، ۵۷، ۲۳، ۹

۱۹۰، ۱۸۶

ز

زابجیان ۱۹۶

زنگیان ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۰

زنگیان واق واقعی ۱۹

سی

سالماری (مسلمانان رامیان) ۶۹

سپید جامگان ۱۱۴

ص

صایان ۱۵۷، ۷۷

صقلایی = صقلاییان ۱۸۹، ۱۸۶، ۵۲

ع

عرب = تازیان ۱۹۰، ۹۹، ۹۸

غ

غوز = غوزیان ۱۹۴، ۱۴۴، ۱۴۳، ۸۵، ۱۴

ف

فراخیه (قومی از تنخس) ۸۴

فرزندان امیه ۱۷۲

فرزندان آتسا ۱۹۳

فرزندان باو ۱۴۷

فرزندان حمیر ۱۶۶

فرزندان هاشم ۱۷۲

فزاریان ۱۶۵

ق

قوری (درمتن : قوری) ۸۰

ک

کافر = کافران ۱۱۷، ۱۱۳، ۱۰۴، ۱۰۱، ۸۸

۱۹۵، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۶۲

کردان ۱۵۱

کسیم (قومی از خرخیز) ۸۰

کلبیان ۱۶۵

کیجیان (درمتن : کیجیان) ۱۲۰، ۴۱

کوفج = کوفجان = کوفجیان ۱۲۷، ۳۱

کیماک = کیماکیان ۸۱، ۷۸، ۴۶، ۳۲

۸۷، ۸۵

گ

گبرکان ۱۴۷، ۱۲۵، ۱۲۱، ۹۴، ۷۷

گبرکان وخی ۱۲۱

ل

لازنه (قومی از تنخس) ۸۴

لبان (قبیله ای از ختلخیان) ۸۲

م

مانویان = نفوشاک ۱۰۷

م

مس (پادشاه برطاس) ۱۹۴

مسلمانان ۱۱۷، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۱، ۷۲، ۶۶

۱۷۲، ۱۶۲، ۱۲۸، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۱۸

۱۹۶، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۹۳

مضریان ۱۶۵

ملوک اطراف (پادشاهان اطراف خراسان)

۱۲۲، ۱۱۸، ۱۱۶، ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۰۹، ۹۵، ۸۹

ملوک روم ۱۸۶، ۱۸۴

ملوک فرغانه ۱۱۲

ملوک طبرستان ۱۴۵

ملوک کنعانیان ۱۵۳

ملوک گوزگانان ۹۷

ملوک یمن ۱۶۶

میول (قبیله ای در نزوان) ۷۴

ن

نفوشاک = مانویان ۱۰۷

نویان ۱۷۷، ۵۱

و

وخیان ۱۲۱

ونتندر (قومی ترسائی) ۸۷

ه

همدانیان ۱۶۶

هندوان ۱۲۱، ۱۰۴، ۱۰۰، ۷۳، ۷۲، ۶۶، ۲۷

۲۲۱

ی

یغما = یغمائیان ۸۲، ۷۹، ۷۸

۴ - فهرست لغات و اصطلاحات

ادیم ۱۶۶، ۱۶۵	آ	آب بنفشه ۱۳۰
ارزن ۱۸۷، ۱۲۶		آب طلح ۱۳۲، ۱۳۰
ارزیز ۱۹۹، ۱۸۱، ۱۶۴، ۱۰۷، ۲۰		آب قيصوم ۱۳۲
ازار ۱۶۸		آب گل ۱۳۰
ازجه ۱۲۶		آبکامه ۹۴
اسب ۶۹۹، ۶۹۲، ۸۸، ۸۶، ۸۴، ۸۰، ۷۹، ۷۶		آبگینه ۱۹۹
۱۱۹، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۰۹		آبگینه‌های مخروط ۱۵۱
اسب آبی ۱۵		آبنوس ۱۷۷، ۱۸
اسپرغم ۱۳۱		آتش کده ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰
استر ۱۶۱، ۱۰۸		۱۳۶
اشتر = شتر ۱۹۹، ۱۶۸، ۷۰		آسیا ۱۳۳، ۱۲۶، ۱۰۲
اشترغاز ۹۴		آلات ۱۰۱
افواه ۲۵		آلات چوبین ۱۴۶
الماس ۶۴، ۶۳، ۲۵		آلاته‌ای مدهون ۱۵۱
انار ۱۱۲		آلاته‌ای هندوستان ۱۲۴
انجیر ۱۵۳		آمله ۶۹
انگبین ۱۸۷، ۱۵۸		آهن ۱۴۷، ۱۳۱، ۱۱۰، ۹۶، ۲۶، ۲۰، ۱۹
انگزد ۱۰۲		۱۴۸
انگور ۱۸۷، ۷۷		آهوی مشک ۶۱، ۱۷، ۲۵
ب	الف	
بادام ۶۹		آبانکهای سرخ ۱۲۴
بادبیزن ۱۰۹		آبریشم ۱۶۱
باراده (نوعی درم) ۱۷۰		
بارانی ۱۴۶		
بارکده ۱۶۹، ۱۳۹، ۹۹، ۸۹		

بارگاه ۱۶، ۱۹، ۱۲۲، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۶۹، ۱۸۷	پای تابه ۱۰۹
بارگه ۱۲۷، ۱۰۹، ۹۷	برده ۱۶۱، ۱۳۹، ۱۳۷
باز ۲۴	پرند ۶۰
برد = جامه برد ۱۴۲	پر نیان ۱۴۵
برده (شاید : برده) ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۲۰، ۱۰۱	پشمهای رنگین ۱۵۱
برده ارمنی ۱۵۸	پلاس ۱۵۹، ۱۰۹، ۹۵
برده بجناکی ۱۵۸	پلبل ۶۶
برده ترک ۱۱۲	پلنگ ۱۸۱
برده خزری ۱۹۱، ۱۵۸	پنبه ۱۶۱، ۱۴۲، ۱۳۰، ۹۴، ۶۵
برده رومی ۱۵۸	پنیر ۱۴۱
برده صقلابی ۱۵۸	پوست ۱۲۴
برده غوری ۱۰۱	پوست بره ۱۲۳
برقع ۱۶۱	پوست دله ۱۹۴
برنج ۱۵۰	پوست سوسمار ۱۸۲
برنج زرد ۱۷۳	پوست گوزگانی ۹۷
بساط ۱۳۰، ۱۰۶	پیروزه ۹۰، ۸۸
بساط پشمین ۱۰۹	پیل ۱۹۶، ۶۸، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۰
بلبله ۶۹	
بندوق ۱۴۱	ت
بندگان ۱۶۴	تازی (زبان) ۱۹۰
بورای سبز ۱۹۹	ترازخانه ۱۴۶
بیجاده ۱۰۵، ۳۶	ترف ۱۲۲
بیجاده بدخشی ۱۲۱	ترنج ۱۴۵، ۹۹
	ترنج دست انبوی ۱۳۹
	ترنج شامه ۱۳۷
	ترنگبین ۱۰۸
	تنگ اسب ۹۵
پ	
پانید ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۷۰	

جامه طلفسه ۱۸۴
جامه فرش ۱۰۲
جامه قزین ۱۴۳، ۹۴
جامه قطیفه ۱۵۹
جامه کتان ۱۴۳، ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۵۲، ۱۶۴،

۱۸۸، ۱۷۵

جامه کنیس ۱۴۶
جامه مخمل ۶۹، ۶۸
جامه میسانی ۱۸۴
جل ۱۶۱
جلفوزه (درخت) ۶۹
جنطیانا ۲۲
جوال ۱۵۹
جورب [= جوراب] ۱۸۴، ۹۰
جوزبوا ۲۵
جوزهندی ۶۹، ۶۶، ۲۵، ۲۰
جوشن ۱۰۱
جهرمی (نوعی زیلو) ۱۰۲

ج

چادر ۱۶۸
چراغ سنگ ۱۱۲
چرم ۱۲۴
چوب خدنگ ۸۰
چوب خلنج ۱۱۶، ۸۰
چوب شمشاد ۱۴۵
چهارپای ۱۰۹، ۹۶، ۹۱، ۱۲۵، ۱۷۹، ۱۸۶،

۱۹۱

تودسپید ۱۶۱
تیرخدنگ ۱۱۶
تیروخی ۱۲۱
تیغ ۱۸۹

ج

جاروب ۱۵۰
جام رنگین ۱۵۸
جامه ابریشم سیاه ۱۴۳
جامه برد ۱۵۸
جامه پشم = جامه پشمین = جامه صوف
۱۳۰
جامه پشمین = جامه پشم = جامه صوف
۱۶۳، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۰۹
جامه پنبه ۱۵۸
جامه تیزی ۱۳۲
جامه خز ۱۳۹
جامه خیش ۱۵۲
جامه دیبقی ۱۷۵
جامه دیبا ۱۸۴، ۱۴۳، ۱۳۹، ۶۱، ۶۰
جامه رودینه ۱۵۸
جامه سندس ۱۸۴
جامه سوزن کرد ۱۳۹
جامه سینیزی ۱۳۳
جامه شاره ۶۸، ۶۷
جامه صوف = جامه پشم = جامه پشمین
۱۷۵، ۱۵۸
جامه صوف مصری ۱۷۵

ح

حریر ۱۴۵، ۱۴۳، ۶۱، ۶۰

حصیر ۱۵۰، ۱۴۵

حصیر سامانی ۱۵۲

حصیر طبری ۱۴۵

حصیر عبّادانی ۱۵۲

حقیقه ۹۵

حله ۱۴۰

حمدونه ۱۶۷

حواصل ۲۴

خ

خادمان ۱۹۸

خاوخیر (نوعی بارچه) ۱۴۵

خاوخیر چینی ۶۰

خر ۱۷۵

ختو ۸۰، ۷۶، ۷۳، ۶۰، ۲۷

خرما ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۲۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۹۱

۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۶۵

۱۷۱

خرمای تر ۱۳۸

خرمای خشک ۱۰۲

خرمای هندی ۶۹

خرو حشی زرد ۱۷۷، ۳۶

خرو حشی سیاه ۱۷۷، ۳۶

خرو حشی ملّامع ۱۷۷، ۳۶

خنّب ۱۸۷

خنج (نوعی درخت) ۹۵

خنک بت ۱۰۱

خوک ۱۸۷

خیارشنبّر ۹۹

خیزران ۶۶، ۲۵، ۲۰

د

دارپرنیان ۲۵، ۱۹

دارچینی ۱۲۸، دارسینی ۵۰

دارنیزه ۶۶

داروی موش ۱۱۵

دانگوهای خوردنی ۱۵۹

در ۶۴

درم ۱۶۷

درم سنگ ۱۶۷

دستار ۱۵

دستار بمی ۱۲۸

دستارچه زرّ بافت ۱۴۵

دستار خز ۱۷۵

دستار خیش ۱۴۵

دستار دیبّقی ۱۷۵

دستار شراب ۱۴۶

دندان پیل ۶۵

دوشاب ۱۳۳، ۹۲، ۹۱

دولاب ۱۰۸

دهنج ۲۳

دیبای پرده مکّه ۱۳۹

دیر ۱۵۵

دیگ سنگین ۹۰

۱۹۹، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۸۰، ۱۷۸
 زرسرخ ۱۹۲
 زرنیخ ۱۰۶
 زره ۱۰۱
 زعفران ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴
 ۱۶۴
 زعفروری (پارچه‌ای ابریشمی) ۱۴۴
 زمرد ۳۶۵، ۱۷۷
 زوبین ۱۸۸
 زیره ۱۲۶، ۱۲۷
 زیلوهای قالی ۱۶۰
 زیلوی ۹۵، ۱۰۲، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۵۹

ص

سیبچه ۷۶
 سپاهسالار ۱۸۵ سپاه سالار ۱۹۲، ۱۹۷، ۱۹۹
 سپید مهره ۶۵
 سرای درم‌زدن ۱۱۶
 سرب ۲۶، ۳۱، ۳۵، ۹۰، ۹۶، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۴۸
 سرخ بت ۱۰۱
 سرکه ۹۴

سرمه ۹۰، ۱۴۸
 سروی کرگ ۶۰
 سروی گوزن ۷۸
 سفال سرخ ۱۴۴
 سقلاطون ۱۴۰
 سمک کعبه ۱۶۵
 سمور ۲۷، ۷۳، ۷۶، ۸۵، ۱۸۱

ر

رخام ۱۰۰
 رخبین ۱۲۲
 ردا ۱۶۸
 رنگ قرمز ۱۵۸، ۱۵۹
 روباه سرخ ۷۶
 روباه سیاه ۷۳، ۷۶
 روباه ملته ۷۶
 رود (= روی) ۱۳۶
 رود (= آلت طرب) ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۸
 رودکده ۲۵
 رودینه ۱۵۹
 روناس ۱۶۱

روین ۲۴
 روغن ۱۴۲، ۱۵۱
 رومی (زبان) ۱۹۰
 روی مخدّه ۱۲۲
 روی نم‌دزین ۱۲۱
 ریگ مکی ۱۶۵

ز

زاگ ۹۶، ۱۰۶
 زباد (حيوان) ۲۵
 زبرجد ۳۶، ۱۷۷
 زر ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۶۴، ۷۳، ۷۴، ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۹۸
 ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۶۷

شراب ۱۵۱
شکر ۱۳۷، ۷۰
شکر سپید ۱۳۸
شکر سرخ ۱۳۸
شلوار بند ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۱، ۱۳۹، ۱۳۷، ۹۰
۱۸۴، ۱۶۰
شلوار بند ارمنی ۱۳۹
شوره ۱۰۶
شیرخشت ۹۱

ص

صابون ۱۰۹، ۱۰۳
صفین (حرب) ۱۵۶
صندل ۷۱، ۱۹
صندل سرخ ۷۱
صومعه ۱۹۸

ط

طاوس ۶۴
طبرخون ۱۱۲
طبری (نوعی فرش) = فرش طبری ۱۰۲
طبق ۱۴۶
طوطك ۶۴
طیفوری ۱۴۶
طیلسان پشمن ۱۴۲

ع

عتابی ۱۴۰

سنباده ۵۴، ۲۵
سنبیل ۲۵، ۱۹
سنجاب ۷۶، ۷۳، ۲۷
سنگ آبگینه ۱۵۵
سنگ پای زهر ۱۱۲
سنگ سرمه ۹۶
سنگ فسان ۱۶۶، ۱۶۵، ۹۰
سنگ فسان مکی ۳۳
سنگ مقناطیس ۱۱۲، ۳۱
سنگ محك ۱۶۴
سنگ یشم ۶۳

سوزن کرد = جامه سوزن کرد ۱۳۷

سوسن نرگس ۱۳۱

سیب ۱۳۱

سیم ۳۷، ۳۶، ۳۱، ۲۹، ۲۸، ۲۶، ۲۳، ۲۲، ۱۸
۱۱۲، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۶، ۹۲، ۸۸
۱۸۱، ۱۶۷، ۱۳۶، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۱۹، ۱۱۴

سیم مزبوق ۱۶۸

سیماب ۱۱۲

ش

شارك ۶۴
شانه ۱۴۶
شانه نیام ۱۴۶
شاه بلوط ۱۶۱
شبانى (نوعی درم) ۷۰
شبه ۹۰
شتر = اشتر ۹۸، ۹۳

قز اگند ۱۲۲

قنب ۱۰۸

قند ۱۳۸

قندهری (سکه ایست) ۱۶۷

گ

گاردار ۹۶

گازها ۱۸۸

گاسه ۱۴۶

گاغد ۱۰۸

گافور ۱۹، ۲۰، ۶۴، ۶۶، ۱۹۶

کبابه ۱۹

کبهره (نوعی درم) ۷۰

کیان ۱۶۷

کرباس ۹۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۸۹

کرباس عامه (شاید، عمامه) ۱۲۸

کر کری ۶۴

کرگ ۱۹، ۲۵، ۶۰، ۶۴

کرویا ۱۶۱

کژدم ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۷۹

کشمش ۹۳

کفجه ۱۴۶

کمان ۱۱۶، ۱۱۸

کمان چاچی ۱۱۷

کوره (نوعی درم) ۷۰

کیمنخته ۱۴۵

کیمنخته پشین ۱۴۴

کیموان (نوعی درم) ۷۰

عرعر (درخت) ۹۲

علم ۱۴۶

عمامه بلّتی ۱۵۲

عمامه خز ۱۳۹

عنبر ۱۹، ۶۴

عنبر اشهب ۱۸۳

عود ۶۴، ۷۱

عود تر ۶۴، ۶۵

عود صنفی ۶۴

عود قماری ۶۵

عود مندلی ۶۴

غ

غزوغاو ۶۱ غزوغاو ۷۶

غضاره ۶۰، ۱۴۲

ف

فارسی گرگانی (زبان) ۱۴۴

فرش ۱۰۶، ۱۳۰

فرش طبری = طبری ۱۴۵

فلانه ۹۴

فنك (موی) ۷۶

فوطه ۱۵۲

ق

قاقله ۲۵

قاقم ۷۳، ۷۶

قر نفل ۱۹، ۲۵

قز ۶۲

گ

مازعفران ۱۴۵
ماصندل ۱۴۵
ماهی ۱۵۰، ۱۴۴، ۲۴، ۲۰، ۱۸، ۱۶، ۱۵
۱۶۱
ماهی ماهه ۱۵۰
مبزم ۱۴۳
محفوری ۱۶۳
مرجان ۱۷۹، ۶۴
مرغ عکّه ۳۹
مروارید ۱۶۸، ۶۴، ۶۱، ۲۵، ۲۰، ۱۹
مس ۱۸۱، ۱۲۶، ۱۱۲، ۹۶، ۹۰، ۳۶، ۳۱، ۲۳
مشک ۸۴، ۸۰، ۷۶، ۷۳، ۷۱، ۶۷، ۶۵، ۶۴
۱۰۵
مصلی نماز ۱۵۹، ۱۵۰، ۱۳۵، ۱۰۶
معجون ۱۸۱
مغنطیس ۱۲۶
ملاط ۱۷۶
ملحم ۹۴
موز ۲۰
موم ۱۵۸
مومیایی ۱۳۴
موی ۱۸۹، ۸۴، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۶، ۷۴
میویز طایفی ۹۲

ن

ناخوار (نوعی درم) ۷۰
نارنج ۱۴۵، ۹۹
ناطف ۱۶۱

گاو ۱۹۳، ۸۶، ۸۴، ۸۰، ۷۶، ۷۲، ۷۰
گاورس ۱۶۸، ۱۲۷
گاومیش ۱۹۶
گلاب جوری ۱۳۱
گلیم ۱۵۱، ۱۳۰
گلیم دیلمی زربافت ۱۴۵
گلیم سپید گوش ۱۴۵
گلیم کبود ۱۴۶
گلیمنه ۱۰۹
گوزنان بار ۷۸
گوسپند ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۶، ۷۴، ۷۲، ۷۰
۱۱۷، ۱۱۲، ۱۰۹، ۹۹، ۹۸، ۸۶، ۸۵، ۸۴
۱۹۳، ۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۸
گوسپند وحشی ۱۷۷
گوسپند وحشی ۱۱۹
گوگرد ۱۰۶

ل

لاجورد ۱۰۵
لبان ۱۶۸
لعل بدخشی ۱۲۱
لوترا استرابادی (زبان) ۱۴۴
لیتر (طعام) ۱۵۰

م

ماخلوق ۱۴۵
مارشکنج ۱۳۸

حدود العالم

تارد	گشت
۱۳۴،۱۰۸	۲۵۲

نمک سرخ

نان برنج ۱۴۴

نمک سیاه ۱۳۴

نیبید ۱۸۲۰۰۰۰۱۴۲۰۱۱۲۰۱۱۰۰۱۰۰۰۹۷

نمکستان ۱۴۵

۱۹۹

نوشادر ۱۱۲،۱۱۱،۱۰۶

نعلین ۱۵۲،۱۲۴،۶۶

نهنک ۱۷۷

نعلین مشعر ۱۶۵

نیشکر ۱۴۵،۱۲۷،۱۲۶،۹۹،۷۲،۲۰

نعلین ملمع ۱۶۵

نیل ۱۲۷،۱۲۶

نعلین یمنی مشعر ۱۶۶

نیلوفر ۹۹

نفظ ۱۶۴

و ۵ ی

نمد ۱۱۷،۹۷،۹۵

وقایه ۱۴۳

نمک ۱۵۲،۱۴۵،۱۲۲،۱۰۴،۱۰۰،۸۲،۱۵

هلیله ۶۹

نمک سپید ۱۳۴

یاقوت ۶۴،۶۳،۲۵،۱۹

نمک زرد ۱۳۴

۵- فهرست نامهای کتب

کتاب بطلمیوس = کتبهای بطلمیوس ۲۱،۱۸

کتاب آثار علوی از ارسطاطالیس ۹



10041500025183

کتابخانه دانشکده ادبیات

HUDŪD al-‘ĀLAM

MIN al-MASHRIQ ILA al-MAGHRIB

Compiled

in

982-3 A.D. = 372 A.H.

Edited

by

MANOOOCHEHR SOTOODEH, Ph.D.